

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

فهرست مطالب

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

پیشگفتار

بخش اول: تعلیم و تعلم

فصل اول: ارزش علم

1. فضیلت علم

علم، میراثی گرانبها

سعادت انسان در افزودن علم است

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

ارزش علم

علم بهتر است یا ثروت

الف) مقدمه و زمینه کلام

ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش

ج) مقایسه بین علم و ثروت

د) مقایسه بین علما و ثروتمندان

2. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

سرعت در کسب دانش

فراگیری و فهم قرآن

هم نشینی با دانشمندان

خجالت نکشیدن در کسب دانش

گنجایش پیمانۀ علم

سیر نشدن از کسب دانش

3. نکوهش جهل و نادانی

سکوت دانشمندان

عالم نمایان

تاریکی جهل و نادانی

سستی در فراگیری علوم دینی

نادان، نامتعاذل است

ذلت نادانی

فصل دوم: آداب تعلیم و تعلم

1. علم باید با عمل همراه باشد

سرانجام شوم عالم غیر عامل

فراگیری برای به کارگیری

برترین دانش ها

دانش بی ثمر

2. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی

الف) نهی از گفتار بدون علم

سرانجام گفتار بدون علم
(ب) نهی از کردار بدون علم
3. چه دانشی سزاوار فراگیری است؟
نجوم و ستاره شناسی
چرا تعلم نجوم حرام است؟
استفاده صحیح از نجوم جایز است
علم نجوم، فی نفسه مطلوب است
قرآن به کیهان شناسی دعوت می کند
چه دانشی سودمند است؟
علم مطبوع

علومى که فراگیری آن لازم نیست
4. وظایف علما
(الف) تواضع در مقابل عظمت خدای تعالی
(ب) حلم و بردباری
(ج) تعلیم و آموزش
(د) تحقق عدالت اجتماعی

بخش دوم: تربیت

فصل اول: مفهوم تربیت

1. معنای تربیت
2. متصدی امر تربیت
(الف) مسؤولیت مربیان الهی و علمای ربانی در تربیت انسان
چه کسی می تواند مربی باشد؟
انسان های وارسته و شایسته رهبری چه کسانی هستند؟
وظیفه مهم حاکم اسلامی در «تعلیم و تربیت»

مربی الهی
از چه کسی باید راهنمایی گرفت؟
وظایف امام علیه السلام:
وقت شناسی در کسب دانش
انبیا و اولیا طبیبان الهی اند
ویژگی طبیبان الهی
بیماری هایی که طبیبان الهی علاج می کنند:
راه رهایی از سرگردانی
تلاش پیگیر در امر تربیت

(ب) مسؤولیت پدر و مادر در تربیت فرزند
تاثیر «اسم» در شخصیت افراد: «ان یحسن اسمه»
نقش والدین در ادب کردن فرزند: یحسن ادبه
مسؤولیت پدر در تعلیم فرزند: ویعلمه القرآن
فصل دوم: نامه 31 نهج البلاغه

1. مشخصات نامه 31 نهج البلاغه

الف) مصادر نامه

ب) شروحي که بر نامه 31 نوشته شده

ج) مخاطب نامه کیست؟

2. شرح نامه

الف) زمینه تربیت

ب) تاثیر جلب اعتماد در تربیت

ج) استفاده از تجارب دیگران در امر تربیت: گذشته، چراغ راه آینده

1) فایده و اهمیت علم تاریخ و سرگذشت پیشینیان

2) بررسی اخبار گذشتگان

3) تحلیل و بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان

4) پند گرفتن از سرگذشت پیشینیان

د) تاثیر توجه به مبدا - تعالی - در تربیت

1) شناخت خدای تعالی

2) دعا و درخواست از خدای تعالی

ه) تاثیر توجه به معاد در تربیت

1) یادآوری مرگ و فناء دنیا

2) آمادگی برای مرگ و مواقف بعد از آن

و) آیین زندگی

الف) سفارشاتى درباره خودسازى و تهذيب نفس

ب) سفارش هاى درباره زندگى اجتماعى

کتابنامه

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

اهدا

یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جننا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین.

یوسف (12) آیه 88

تقدیم به آستان مقدس عزیز مصر وجود، حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه)

پیشگفتار [13]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا وحبيب قلوبنا وطبيب نفوسنا محمد صلى الله عليه وآله وآله الطاهرين ولاسيما بقية الله فى الارضين واللعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

قال الله عزوجل: لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفى ضلال مبين(1)؛ خدا بر اهل ايمان منت گذاشت كه رسولى از خود آنها در ميان آنان برانگيخت كه بر آنها آيات خدا را تلاوت كند و نفوس آنان را از هر نقص و آلايش پاك گرداند و به آنان احكام شريعت و حقايق حكمت بياموزد، هر چند كه قبل از آن در گمراهى آشكارى بودند.

موضوع تعليم و تربيت «انسان» است و طراحى نظام صحيح و جامعى براى تعليم و تربيت انسان، تنها از ناحيه وحى ممكن خواهد بود. قرآن كتاب انسان سازى و على عليه السلام [14]

ترجمان و مبین قرآن است.(2)

چه كسى غير از آن حضرت مى تواند مفسر كتاب خدا باشد؟ همو كه اعلم به وحى و سنت و سيره نبوى و اسبق به ايمان و اقرب به پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله است.(3) و (4) در قسمتى از خطبه قاصعه در معرفى خود مى فرمايد:

من در دوران نوجوانى، بزرگان و شجاعان عرب را به خاك افكندم و شاخه هاى بلند درخت قبيله ربيعه و مضر را درهم شكستم؛ شما به خوبى موقعيت مرا از نظر خويشاوندى و قرابت و منزلت و مقام ويژه نسبت به رسول خدا مى دانيد؛ او مرا در دامن خويش پرورش داد؛ من كودك بودم، او همچون فرزندش مرا در آغوش خويش مى فشرد و در استراحتگاه مخصوصش جاى مى داد، بدنش به بدنم مى چسبيد و بوى پاكيزه او را استشمام مى كردم؛ غذا را مى جويد و در دهانم مى گذاشت. هرگز دروغى در گفتارم نيافت و اشتباهى در كردارم پيدا نمود

من همچون سايه اى به دنبال آن حضرت حركت مى كردم و او هر روز نكته تازه اى از اخلاق نيك براى من آشكار مى ساخت و مرا فرمان مى داد كه به او اقتدا كنم. مدتى از سال، مجاور كوه حرا مى شد، تنها من او را مشاهده مى كردم و كسى جز من او را نمى ديد. در آن روز غير از خانه رسول خدا، خانه اى كه اسلام در آن راه يافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود كه او و خديجه و من نفر سوم آنها اسلام را پذيرفته بوديم. من نور وحى و رسالت رامى ديدم و نسيم نبوت را استشمام مى كردم. به هنگام نزول وحى بر رسول خدا، صداى ناله اى [15]

را شنيدم؛ از آن حضرت پرسيدم: اين ناله چيست؟ فرمود: اين شيطان است كه از پرستش خويش مايوس گرديده؛ تو آنچه را كه من مى شنوم مى شنوى و آنچه را مى بينم مى بينى، تنها فرق ميان من و تو اين است كه تو پيغمبر نيستى، بلكه وزير منى و بر طريق و جاده خير قرار دارى؛ من همواره با او بودم(5)

در جاى ديگر مى فرمايد:

يا كميل ان رسول الله صلى الله عليه وآله الله وهو ادبنى وانا اؤدب المؤمنين و اورث ادب المكرمين؛(6)

اى كميل! پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله را خدا تربيت كرد و آن حضرت مرا تربيت نمود و من

نیز اهل ایمان را تربیت نموده و آداب پسندیده را به آنها یاد می دهیم. پس در وادی حیرت و سرگردانی انسانها بین مذاهب و مکاتب گوناگون، گوش جان به فرمان مطاع مبارکش می سپاریم که فرمود:

فاستمعوا من ربانیکم واحضروه قلوبکم واستیقظوا ان هتف بکم؛(7) به سخن مرد خدا و مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می کشد، بیدار شوید. برای بررسی صحیح و مفید مبحث «تعلیم و تربیت»، از دریای بیکران معارف الهی نهج البلاغه بهره مند خواهیم گشت و گرچه غور در این بحر عظیم و استخراج مرواریدهای درخشان آن غواص ماهری را باید، لکن:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
ما در این نوشتار، «تعلیم و تربیت» در نهج البلاغه را در دو بخش و هر دو بخش را در دو فصل مورد بررسی قرار داده ایم. امید است مقبول درگاه خدای تعالی و مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.(8)

[16]

بارالها! توفیق تادب به آداب الهی را به ما عنایت فرما.
از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب(9)
ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم (10)؛ والحمد لله رب العالمین.

حوزه علمیه قم

عبدالمجید زهادت

رمضان المبارک 1415 / بهمن 1373

1) آل عمران (3) آیه 164. 2) نهج البلاغه، خطبه 125: «هذا القرآن انما هو خط مستور بین الدفتین لاینطق بلسان ولا بد له من ترجمان.» (3) یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث اشباه است که مورد اتفاق فریقین می باشد. علامه امینی در جلد سوم الغدیر، صفحه 355 تحت عنوان «حدیث الاشباه» می نویسد: «هذا الحدیث الذی رواه الحموی فی معجمه نقلا عن تاریخ ابن بشران قد اصفق علی روايته الفریقان غیر ان له الفاظا مختلفة و الیک نصوصها: اخرج امام الحنابلة احمد عن عبدالرزاق باسناده المذكور بلفظ: من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی ابراهیم فی خلقه و الی موسی فی مناجاته و الی عیسی فی سنته و الی محمد فی تمامه و کماله فلینظر الی هذا الرجل المقبل فتطاول الناس فاذا هم بعلی بن ابی طالب کانما ینقلع من صیب و ینحط من جبل. اخرج ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی ...» (4) برای مطالعه ادله برتری علی علیه السلام بر سایر صحابه، رجوع کنید به یوسف بن مطهر حلی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، المسالة السابعة فی ان علیا علیه السلام افضل الصحابة. (5) نهج البلاغه، خطبه 192. (6) بحارالانوار، ج 77، ص 268. (7) نهج البلاغه، خطبه 108. (8) شایان ذکر است که شماره خطب و رسائل و حکم بر طبق نهج البلاغه «صبحی صالح» و «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه» محمد دشتی و کاظم محمدی می باشد. (9) مثنوی معنوی. (10) بقره (2) آیه 127.

بخش اول: تعلیم و تعلم فصل اول: ارزش علم [21]

1. فضیلت علم
2. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش
3. نکوهش جهل و نادانی

1. فضیلت علم علم، میراثی گرانبها

قال علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل مجدده والفکر مرآة صافیة؛ (1)
دانش، میراثی گرانبها و آداب، زینتی دایمی و فکر، آینه ای است صاف و شفاف.
در این حکمت استعاراتی به کار رفته است:

1. از «علم» تعبیر به «میراث» شده، به این مناسبت که همان گونه که فرزند، مال و ثروت را از پدر به ارث می برد، هر عالمی هم علم و دانش را از استادش به ارث برده. از آن جا که در میراث دانش خصوصیتی است که در میراث مال وجود ندارد، میراث علم به کرامت و ارزشمند بودن توصیف شده: «وراثه کریمه». منشا این خصوصیت، بقای علم و فنای مال و ثروت است. مالی را که فرزند از پدر به ارث می برد در معرض فنا و نابودی است، در حالی که علم و دانش باقی و از خطراتی که مال را تهدید می کند در امان است.

در سایر روایات نیز از علم تعبیر به میراث و از علما تعبیر به ورثه شده است:
قال امیرالمؤمنین علیه السلام: العلم وراثه کریمه والآداب حلل حسان والفکر مرآة صافیة
والاعتبار منذر ناصح وکفی بک ادبا لنفسک ترکک ماکرته لغیرک؛ (2)

[22]

دانش، میراثی ارزشمند و آداب، زیوری نیکو و فکر، آینه ای درخشانده و شفاف و حوادث عبرت انگیز بیم دهنده و اندرزگوست و برای تادیب خویشتن همین بس که آنچه برای دیگران نمی پسندی ترک کنی.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان العلماء ورثة الانبیاء وذلک ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا وانما اورثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها اخذ حظا وافرا فانظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین؛ (3)

دانشمندان و علمای دینی وارثان پیامبرانند، زیرا انبیا از خود درهم و دیناری به ارث نمی گذارند و آنچه از خود باقی می گذارند احادیثی است از احادیث آنها، هر که از آن احادیث برگیرد، بهره فراوانی برده؛ پس مواظب باشید دانش خود را از چه کسی می گیرید. همانا در بین ما اهل بیت در هر دوره جانشینان عادل هستند که تغییر دادن افراطی ها و بدعت گذاری خرابکاران و تاویل نادانان را از دین برمی دارند.

2. از آداب و اخلاق پسندیده، به زیورهای متجدد و دایمی تعبیر گردیده، به این جهت که فضایل برای نفس زینت و زیورند، همان طوری که لباس و زیور آلات زینت بدن انسان می باشد. توصیف

این زیورهای باطنی به تجدد و دوام، به این جهت است که به علت رسوخ در نفس، دایمی و با انسان همراه است.

3. از فکر، تعبیر شده به «مرآة صافية»؛ یعنی آئینه درخشنده و شفاف، زیراهمان طوری که آئینه شفاف، اشکال و صورت های مقابل خود را به خوبی منعکس می نماید، فکر انسان نیز پرده از مجهولات تصویری و تصدیقی او برداشته و آنها را معلوم می کند و به تعبیر بعضی از شارحان نهج البلاغه، فکر به منزله اصطربابی(4)

[23]

است روحانی.(5)

شارح بحرانی رحمه الله در توضیح این حکمت و کلام نورانی می گوید:

الثالثة عشر: العلم وراثه کریمه وهو فضيلة النفس العاقلة وهو اشرف الكمالات التي تعتني بها وبحسب ذلك كان وراثه کریمه من العلماء بل كان اكرم موروث ومكتسب واراد الوراثة المعنوية كقوله تعالى: فهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب(6)؛ ای العلم والحكمة.

الرابعة عشر: والآداب حلل مجددة واراد الآداب الشرعية ومكارم الاخلاق واستعار لها لفظ الحلل المجددة باعتبار دوام زينة الانسان بها وتجدد بهائه وحسنه وتهذيب نفسه على استمرار الزمان بلزومها واستخراج محاسنها كالحلل التي لايزال تجدد على لابسها.

الخامسة عشر: والفكر مرآة صافية والفكر قد يراد به القوة المفكرة وقد يراد به حركة هذه القوة مطلقا اية حركة كانت وقد يراد به معنى آخر وعنى هنا القوة نفسها واستعار لها لفظ المرآة باعتبار انها اذا وجهت نحو تحصيل المطالب التصورية والتصديقية ادركها وتمثلت بها كما يتمثل فى المرأة صور ما يحاذى بها؛(7)

سیزدهم: دانش، میراثی ارزشمند است وفضیلت و ارزشی است برای انسان. علم و دانش ازبهترین کمالاتی است که مورد توجه است و به همین جهت میراثی گرانبها و ارزشمند از دانشمندان، بلکه گرانبهاترین چیزی است که از علما به ارث می رسد و به دست می آید. منظور از میراث، میراثی معنوی است، همان طوری که در قول خدای تعالی: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب، میراث به معنای علم و حکمت است.

چهاردهم: آداب زینت های دایمی و همیشگی است. منظور آداب شرعی و فضایل اخلاقی است و این که از آداب تعبیر به زینت های دایمی شده، به این مناسبت است که آداب همیشه با انسان همراه است و ارزش و شخصیت انسان را استمرار می دهد، مثل زینت هایی که دایما آنها را می پوشد.

[24]

پانزدهم: فکر، آئینه ای شفاف و درخشنده است، فکر گاهی به معنای قوه تفکر و گاهی به معنای فکرکردن و گاهی به معنای دیگر به کار می رود و در این جا به معنای قوه تفکر است و این که از فکر، تعبیر به آئینه شفاف شده، به این خاطر است که همان طوری که آئینه شفاف هر چه را در مقابل دارد نشان می دهد، فکر هم مطالبی را که به آن عرضه می گردد نشان می دهد؛ یعنی از مبادی، انسان را به مراد می رساند.

1. نهج البلاغه، حکمت 5. 2. بحارالانوار، ج 1، ص 169. نظیر این روایت را سید رضی در کلمات قصار، حکمت 365 آورده است: «الفکر مرآة صافية والاعتبار منذر ناصح وكفى ادبا لنفسك تجنبك ماكرهته لغيرك.» 3. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 32. 4. در معنای اصطرباب گفته اند: به یونانی استر ترازو بود که در سکه عدل ساز او بود اگر معنی ام باز پرسى زلاب بود هم به گفتار روم آفتاب پس آن کو مراد از سطرلاب جست ترازوی خورشید باشد

درست 5. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 93. 6. مریم (19) آیه 5 - 6 . 7. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 240.

سعادت انسان در افزودن علم است
سئل عن الخير ما هو؟ فقال عليه السلام: ليس الخير ان يكثر مالک وولدک ولكن الخير ان يكثر علمک؛(8)
از امام علیه السلام سؤال شد که خیر چیست؟ در جواب فرمودند: خیر این نیست که دارای و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانش و علمت افزون گردد.
خیر در چند آیه از قرآن به معنای مال و متاع دنیوی به کار رفته:
کتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترک خيرا الوصية للوالدين و الاقربين بالمعروف حفاعلى المتقين؛(9)
دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیا است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.
ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنين نसारع لهم فى الخيرات بل لايشعرون؛(10)
آیا این مردم کافر می پندارند که ما آنها را مدد به مال و فرزندان می نماییم برای آن که می خواهیم در حق ایشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کنیم؟ برای امتحان است و آنها نمی فهمند.

و انه لحب الخير لشديد؛(11)

و انسان بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است.

[25]

اگر مال و فرزند خیر است پس چگونه امام علیه السلام در این کلام، خیر بودن را از مال و فرزند سلب می نمایند؟

پاسخ این است که خیر دو قسم است: مطلق و مقید؛ خیر گاهی استعمال می شود در «خیر مطلق»؛ یعنی خیری که هیچ شری را در بر ندارد، و گاهی استعمال می شود در «خیر مقید»؛ یعنی خیری که برای همه و در همه حال خیر نیست. کلام امام علیه السلام به نحو سلب عموم است، نه عموم سلب؛ یعنی خیر محض افزایش علم و دانش است، نه زیادی مال و فرزند.
شارح بحرانی رحمه الله در بیان این حکمت گوید:

الخیر فى العرف العامى هو كثرة المال و القينات الدنيوية وفى عرف السالکين الى الله هو السعادة الاخرية وما يكون وسيلة اليها من الكمالات النفسانية وربما فسرهم قوم بما هو اعم من ذلك وقد نفى عليه السلام ان يكون الاول خيرا وذلك لفنائه ومفارقته ولما عساه ان يلحق بسببه من الشر فى الآخرة وفسره بالثانى وعد فيه كمال القوى الانسانية فكثرة العلم كمال القوى النظرية للنفس العاقلة؛(12)

خیر در عرف عام، فراوانی و کثرت مال و لذا ید دنیوی است، و در اصطلاح سالکین الى الله، خوشبختی و سعادت اخروی است و کمالات نفسانیه ای که وسیله رسیدن به آن سعادت باشد؛ بعضی خیر را به اعم از این تفسیر نموده اند. در این کلام امام علیه السلام خیر بودن را از کامیابی های دنیوی نفی نموده، زیرا این لذت ها و کامیابی ها فانی است و از انسان جدا می گردد و چه بسا موجب رسیدن شر اخروی به انسان باشد و خیر را به معنای دوم تفسیر نموده و کمال قوای انسانی را خیر دانسته اند؛ پس کثرت علم کمال قوه نظریه نفس عاقله است.

امام پنجم حضرت باقرعلیه السلام نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمودند: در غیر از تعلیم و تعلم خیری نیست. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: العالم والمتعلم شریکان فی الاجر للعالم اجران وللمتعلم اجر ولاحیر

[26]

فی سوی ذلک، (13)

در غررالحکم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که: العلم اصل کل خیر.

8. نهج البلاغه، حکمت 94، 9. بقره (2) آیه 180، 10. مؤمنون (23) آیه 55 و 56، 11. عادیات (100) آیه 8، 12. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 288، 13. بحارالانوار، ج 1، ص 173.

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

قال علیه السلام: ان اولی الناس بالانبياء اعلمهم (اعلمهم) بما جاؤوا به ثم تلاعیه السلام: ان اولی الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبی والذين آمنوا؛ (14) و (15) نزدیک ترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به تعالیم انبیا آگاه ترند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند.

مجلسی رحمه الله می گوید:

و فی بعض النسخ اعلمهم وهو اظهر؛ (16)

در بعضی از نسخه ها به جای اعلمهم، اعلمهم آمده که با ظاهر کلام تطابق بیشتری دارد. ابن ابی الحدید می گوید:

هكذا الرواية «اعلمهم»، والصحيح «اعلمهم» لان استدلاله بالآية يقتضى ذلك وكذا قوله فيما بعد «ان ولی محمد من اطاع الله» الى آخر الفصل ولم يذكر العلم وانما ذكر العمل؛ (17) اعلمهم روایت شده و حال آن که صحیح اعلمهم است، زیرا استدلال به آیه شریفه و کلام امام بعد از استدلال که فرمود: کسی دوست محمد است که از خدا پیروی و اطاعت نماید، تا آخر فصل، و این که حرفی از علم در میان نیست و سخن در مورد عمل است و عمل را ذکر نموده اند، دلیل است بر صحت اعلمهم نه اعلمهم.

[27]

ممکن است در جواب گفته شود: بین استدلال به آیه شریفه و کلمه «اعلمهم» هیچ منافاتی وجود ندارد، زیرا تبعیت و موافقت کامل با اوامر و نواهی پیامبران، زمانی حاصل می گردد که شخص به دستورات انبیا آگاهی لازم را داشته باشد و هر اندازه علم و آگاهی بیشتر به اوامر و نواهی داشته باشد، بهتر می تواند در عمل آنها را به کار گرفته و با انبیا توافق و تطابق داشته باشد و اطاعت بدون آگاهی ممکن نیست.

شارح بحرانی رحمه الله در تثبیت این مطلب می گوید:

و لما كان الغرض من الانبياء عليهم السلام جذب الخلق الى الله بطاعته فكل من ابلغ في الطاعة كان اشد موافقة لهم واقرب الى قلوبهم واقوى نسبة اليهم ولما لم يكن طاعتهم الا بالعلم بما جاؤوا به كان اعلم الناس بذلك اقربهم اليهم واوولاهم بهم وبرهان ذلك الآية

المذكورة؛(18)

چون هدف از نبوت انبیاء علیهم السلام توجه دادن مردم به خدای تعالی است که به وسیله طاعت حاصل می گردد، پس هرکس تلاش بیشتری در اطاعت داشته باشد، موافقت بیشتری با آنها دارد و نزد انبیاء دارای قرب بیشتری خواهد بود و نسبت نزدیک تری با ایشان دارد؛ و چون طاعت آنها بدون علم به دستورات و فرامین آنها میسر نیست، آگاه ترین مردم به دستورات آنها، نزدیک ترین و شایسته ترین مردم به انبیا می باشد؛ دلیل بر این مطلب آیه ای است که ذکر شده.

14. نهج البلاغه، حکمت 96. 15. آل عمران (3) آیه 68. 16. بحارالانوار، ج 1، ص 183. 17. شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 252. 18. شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 289.

ارزش علم

قال علیه السلام: لا شرف كالعلم؛(19) هیچ شرافت و ارزشی همانند علم نیست. در شرافت و ارزشمند بودن علم، روایات دیگری نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است:

قال علیه السلام: المودة اشبك الانساب و العلم اشرف الاحساب؛(20) دوستی، ناگسسته ترین پیوندها، و دانش برترین افتخارات است.

[28]

قال علیه السلام: يتفاضل الناس بالعلوم والعقول لا بالاموال والاصول؛(21) مردم به وسیله دانش و عقل بر یکدیگر برتری پیدا می کنند، نه به وسیله مال و ثروت و اصل و نسب.

قال علیه السلام: كفى بالعلم شرفا ان يدعيه من لا يحسنه ويفرح اذا نسب اليه، كفى بالجهل ذمابرا منه من هو فيه؛(22)

در شرافت و فضیلت علم همین اندازه کافی است که کسی هم که آن را ندارد، اگر به او نسبت داده شود خوشحال می گردد، و در مذمت جهل و نادانی همین بس که جاهل نیز خود را از آن بری می داند.

این مطلب منحصر به علم و جهل نیست، بلکه در شجاعت و جبن، کرم و بخل، عدالت و فسق و سایر اوصاف و سجایای متضاد، این قاعده جریان دارد؛ یعنی فاقد علم و کرم و عدالت را انتساب به آن شاد و از انتساب به جهل و بخل و فسق متنفر است.

تحسین صفات حمیده حتی به وسیله فاقدان آن صفات و تقبیح رذایل اخلاقی و صفات ناپسند به وسیله واجدان آنها، ناشی از قوه ای است که خداوند در انسان قرارداده است:

فطرت الله التي فطر الناس عليها؛(23) - (24)

فطرت و سرشت الهی است که انسان بر آن آفریده شده است.

19. نهج البلاغه، حکمت 113. 20. بحارالانوار، ج 1، ص 183. 21. عبدالواحد بن محمد آمدی، غررالحکم. 22. بحارالانوار، ج 1، ص 185. 23. روم (30) آیه 30. 24. مولوی می گوید: این صدا در کوه دل ها بانگ چیست گه پر است از بانگ این گاهی تهی است هر کجا هست آن حکیم اوستاد بانگ او از کوه دل خالی مباد هست که کاوا مثنای می کند هست که آواز صدای می کند مرحوم مظفر در توضیح و تبیین این قوه درونی انسان می گوید: «ان الله تعالى خلق في قلب الانسان حسا وجعله حجة عليه يدرک به محاسن الافعال ومقابحها وذلك الحس هو الضمير

بمصطلح علم الاخلاق الحديث وقد يسمى بالقلب او العقل العملى او العقل المستقيم او الحس السليم عند قدماء الاخلاق. فهذا الحس فى القلب او الضمير هو صوت الله المدوى فى دخيلة نفوسنا يخاطبها به ويحاسبها عليه ونحن نجده كيف يؤنب مرتكب الرذيلة ويقر عين فاعل الفضيلة وهو موجود فى قلب كل انسان وجميع الضمائر تتحد فى الجواب عند استجوابها عن الافعال، فهى تشترك جميعا فى التمييز بين الفضيلة والرذيلة وان اختلفت فى قوة هذا التمييز وضعفه كسائر قوى النفس اذ تفاوتت فى الافراد قوة وضعفا؛ خدای تعالی در درون انسان حسى را خلق کرده و آن را حجت بر انسان قرار داده که به واسطه آن حس درونى، خوبى ها و بدى هاى کارها را تشخیص مى دهد. این حس در اصطلاح علم اخلاق جدید «ضمير» و نزد قدمای علم اخلاق «قلب» یا «عقل عملى» یا «عقل مستقيم» یا «حس سليم» نامیده مى شود. این حس درونى یا ضمير، ندای طنین انداز الهی است که نفس انسان به واسطه آن صدا مخاطب و مورد محاسبه واقع مى گردد. ما در درون خود مى یابیم که این حس چگونه مرتكب کار ناپسند را سرزنش و ملامت مى کند و کسى را که کار خوب انجام مى دهد، شاد باش گفته تشويق مى کند. این حس در قلب هر انسانی هست و همه وجدان ها به پرسش از افعال پاسخ هماهنگ و یکنواخت مى دهند و همه فضایل را از رذایل تمیز مى دهند، گرچه در این تشخیص بعضى قوى تر و بعضى ضعيف ترند، مانند سایر قواى نفس.» (المنطق، ص 295).

علم بهتر است یا ثروت [29]

قال كميل بن زياد: اخذ بيدى امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام فاخرجنى الى الجبان فلما اصحر تنفس الصعداء، ثم قال: يا كميل بن زياد! ان هذه القلوب اوعية، فخيرها اوعاها، فاحفظ عنى ما اقول لك: الناس ثلاثة: فعالم ربانى، ومتعلم على سبيل نجا، وهمج رعاع اتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجؤوا الى ركن وثيق. يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك وانت تحرس المال، والمال تنقصه النفقة، والعلم يزكو على الانفاق، وصنيع المال يزول بزواله. يا كميل بن زياد! معرفة العلم دين يدان به، به يكسب الانسان الطاعة فى حياته، وجميل الاحدوثة بعد وفاته. والعلم حاكم، والمال محكوم عليه. يا كميل! هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقى الدهر: اعيانهم مفقودة، وامثالهم [30]

فى القلوب موجودة: (25)

كميل مى گوید: امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام دست مرا گرفت و به سوى قبرستان كوفه برد. هنگامى كه به صحرا رسیدیم، آه پردردى كشید و فرمود: ای كميل بن زياد! این دل ها همانند ظرف هاست كه بهترين آنها ظرفى است كه گنجایش و نگهدارى اش بیشتر باشد؛ پس آنچه براى تو مى گویم، حفظ كن و به ياد داشته باش؛ مردم سه گروهند: علمای الهی و دانش طلبانی كه در راه نجات دنبال تحصيل علمند و احمقان بى سروپا كه دنبال هر صدایی مى دوند، با هر بادی حرکت مى كنند، آنها با نور علم و دانش روشن نشده اند و به ستون محكمی پناه نبرده اند. ای كميل! علم بهتر از مال است؛ علم تو را پاسدارى مى كند، ولى تو بايد حافظ مال باشی؛ مال با انفاق كم مى شود، ولى علم با انفاق افزوده مى گردد؛ دست پروردگان مال به مجرد

زوال مال از بین می روند (ولی شاگردان علم پایدارند).
ای کمیل بن زیاد! شناخت علم آیینی است که با آن جزا داده می شود و بر همه فرض و لازم است؛ به وسیله آن انسان در دوران حیات اطاعت فرمان خدا می کند و بعد از وفات نام نیک از او می ماند؛ علم حاکم است و مال محکوم و مغلوب.

ای کمیل! ثروت اندوزان مرده اند، در حالی که ظاهرا در صف زندگانند، ولی دانشمندان تا دنیابرقرار است زنده اند خود آنها از بین مردم رفته اند ولی چهره آنها در آینه دل ها نقش شده است.

کمیل بن زیاد نخعی کوفی از دوستان نزدیک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رود. دعای مشهور کمیل نیز منسوب به اوست. وی به دست حجاج - لعنه الله - شهید گردید. خبر شهادتش را قبلا از حضرت شنیده بود و هنگام شهادت به حجاج می گوید:

لقد خبرنی امیرالمؤمنین علیه السلام انک قاتلی. (26)

توضیح و شرح این بخش از کلام که در فضیلت علم است، تحت چهار عنوان

[31]

بیان می گردد:

25. نهج البلاغه، حکمت 147، 26. ر.ک: سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث، ج 14، ص 128.

الف) مقدمه و زمینه کلام

کمیل می گوید: امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه «جبان» برد. (جبان یا جبانة به صحرا و قبرستان گفته می شود).

از این جا معلوم می شود که تمام معارف را برای همه و در همه جا بیان نمی فرمودند و بعضی از تعالیم باید در مکان و زمان خاص و برای افراد نخبه و برگزیده بیان گردد تا از طریق آنها به دیگران منتقل شود.

نکته دیگر این که معارف عالیه را بدون مقدمه و آمادگی لازم و زمینه سازی مناسب نباید بیان کرد؛ لذا امام علیه السلام بعد از آن که کمیل را به صحرا برده و از سروصدا و هیاهو و اشتغالات دنیوی و ظلمات و تاریکی های دوران پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جدا می کنند، برای آمادگی بیشتر در او و توجه دادن به اهمیت مطلبی که قرار است برای او بیان شود می فرمایند:

ای کمیل! بهترین قلب ها قلبی است که گنجایش و حفظ بیشتر داشته باشد؛ پس آنچه را می خواهم برایت بگویم به خوبی حفظ نموده و به خاطر داشته باش. (27)

27. همین روش، یعنی ایجاد آمادگی در مخاطب قبل از بیان معارف عالیه را در برخورد امام صادق علیه السلام با عنوان بصری به خوبی می توان مشاهده نمود: عنوان بصری پس از عمری شاگردی مالک، به محضر امام صادق علیه السلام تشریف می یابد و از حضرت می خواهد که نزد ایشان شاگردی کند، لکن حضرت در برخورد اول خواسته او را رد می کنند، تا آن که پس از طی مراحل و ایجاد آمادگی لازم در او - که مرحوم مجلسی قضیه را مفصلا بیان نموده - معارف عالیه ای را به عنوان اولین درجه تقوا برای او بیان می فرمایند.

(ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش
مراد از علم و دانش که مبنا و اساس این تقسیم قرار گرفته چیست؟
با در نظر گرفتن اقسام:

[32]

عالم ربانی، متعلم علی سبیل نجات، وهمج رعا. معلوم می شود منظور از علم، علمی است که امام صادق علیه السلام در روایت عنوان بصری، از آن تعبیر به نور فرموده اند:
لیس العلم بالتعلم انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک وتعالی ان یهدیه فان اردت العلم فاطلب اولاً فی نفسک حقیقة العبودیة؛ (28)
علم به آموختن نیست، بلکه علم تنها نوری است که در قلب هر کس که خدا بخواهد او راهدایت کند می تابد؛ پس اگر علم می خواهی باید در مرحله اول، حقیقت بندگی خدا را در خودطلب کنی.

پس از آن که از حقیقت عبودیت سؤال نمود، حضرت فرمودند:
ثلاثة اشياء: ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملکا لان العبد لا یكون لهم ملک یرون المال مال الله یضعونه حیث امرهم به، ولا یدیر العبد لنفسه تدبیرا، وجملة اشتغاله فیما امره تعالی به ونهاه عنه؛ (29)

سه چیز است: بنده خدا برای خودش درباره آنچه خدا به وی سپرده ملکیتی نبیند، چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند و در آن جا که خدا امر فرموده مصرف می نمایند و بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند و تمام سعی و تلاش او مراعات اوامر و نواهی خدای تعالی باشد.

پرواضح است که صرف دانستن علوم رسمی و اندوختن اصطلاحات، انسان را به مقام عبودیت و سعادت ابدی و حیات طیبه نمی رساند. چه بسا دانشمندان علوم

[33]

طبیعی و تجربی و حتی حافظان اصطلاحات دینی، که از دسترسی به حقیقت علم محروم مانده اند.

اما بیان تقسیم:

مردم یا عالم ربانی اند، یعنی حقیقتا خداشناس شده و مردم را در مسیر خداشناسی تربیت می کنند و یا در مسیر خداشناسی هستند و در غیر این دو صورت از حقیقت انسانیت خارجند، زیرا هدف از خلقت شناختن خدا و بندگی اوست:

وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون. (30)

و در تفسیر آیه شریفه چنین آمده: ای ليعرفون. (31)

کسانی که نه عالم و نه متعلمند، بی هدف با هر بادی به جهتی می روند و به هر نغمه ای دل می سپارند؛ اینها از انسانیت بهره ای نبرده اند.

از این جاست که در بعضی از روایات تقسیم به صورت ثنایی است نه ثلاثی:

عن ابی عبدالله علیه السلام: الناس اثنان: عالم ومتعلم وسائر الناس همج والهمج فی النار. (32)

یعنی دسته سوم اصلا قابل اعتنا نیستند، تا این که قسمی جداگانه قرار گیرند، گرچه اکثریت با این دسته سوم است.

به قول شیخ بهائی رحمه الله: مفرد آوردن دو دسته اول: (عالم ربانی ومتعلم علی سبیل

نجاه) و جمع آوردن دسته سوم: همج رعاع اشاره به این نکته است که دو قسم اول کمتر و قسم سوم زیادند. (33)

اما توضیح هریک از اقسام:

دسته اول: عالم ربانی: کلمه ربانی در قرآن کریم نیز آمده است:

ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله [34]

ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون؛ (34)

هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزید و به او کتاب و حکمت و نبوت بخشید، او را نرسد که به مردم گوید: مرا به جای خدا پرستید، بلکه پیغمبران بر حسب وظیفه خود به مردم گویند: خداشناس و خداپرست باشید، چنانچه از کتاب به دیگران این حقیقت را می آموزید و خود نیز می خوانید.

ربانی منسوب به رب است و الف و نون برای دلالت بر تعظیم و کثرت به آن اضافه شده، چنان که به شخص کثیرالاحیة لحيانی می گویند؛ بنابراین، ربانی کسی است که ربطش به خدا زیاد و اشتغالش به بندگی و عبودیت او بسیار باشد و نیز ربانی به کسی می گویند که پرورش مردم را با تدبیر در راه عبودیت و بندگی خدا به عهده دارد. (35)

ابن اثیر در معنای کلمه ربانی می گوید:

وفی حدیث علی «الناس ثلاثة عالم ربانی...» هو منسوب الى الرب بزيادة الالف والنون للمبالغة وقيل من الرب بمعنى التربية كانوا يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها والربانی العالم الراسخ فی العلم والدين او الذی يطلب بعلمه وجه الله تعالى وقيل العالم العامل المعلم؛ کلمه «ربانی» که در حدیث علی علیه السلام نیز آمده منسوب به «رب» است با الف و نون که برای مبالغه به آن اضافه شده؛ و گفته شده: از «رب» به معنای تربیت است، نظر به این که دانش آموزان را قبل از علوم برتر به درج با علوم و دانش های ابتدایی آموزش می دهند. و «ربانی»، عالم راسخ در علم و دین است، یا کسی است که دانش را فقط برای خدا می آموزد؛ و نیز گفته شده: «ربانی» عالم عاملی است که به دیگران نیز می آموزد.

دسته دوم: متعلم علی سبیل نجاه؛ جویندگان راه رستگاری: دانش طلبانی هستند که در راه سعادت و فلاح و رستگاری به دنبال کسب علمند. سبیل نجات همان صراط مستقیم است در میان راه های گوناگون و متفرق و انحرافی:

[35]

وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبيله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون؛ (36)

و این است راه راست، پیروی آن کنید و از راه های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست و شما را از خدا جدا می کند، متابعت نکنید، این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید.

رسیدن به این راه مستقیم، تنها با آموختن و پیروی از عالم ربانی میسر می گردد. متعلم علی سبیل نجاه کسی است که به ندای ملکوتی امیر مؤمنان، علی علیه السلام دل می سپارد که فرمود:

این تذهب بکم المذاهب وتتیة بکم الغیاهب وتخدعکم الکواذب؟ ومن این توتون؟ وانی تؤفکون؟ ... فاستمعوا من ربانیکم؛ (37)

این روش های گمراه کننده، شما را به کجا می کشد؟ تاریکی ها و ظلمات تا کی شما را متحیر

می سازد؟ دروغ پردازی ها تا کی شما را می فریبد؟ از کجا در شما نفوذ نموده، شما را اغفال می کنند؟ ... پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید.

دسته سوم: همج رعاع؛ فرومایگان: از گروه سوم به علت حقارت و پستی و سقوط از انسانیت، تعبیر به همج رعاع نموده اند؛ یعنی پشه های ریز و کوچکی که حقیر و بی ارزش و پستند. همج بنا بر نقل جوهری، جمع کلمه همجة است، به معنای پشه ریزی که روی صورت و چشم چهارپایان می افتد. (38)

اوصاف دیگر این گروه را در چهار جمله بیان می نمایند:

اتباع کل ناعق: این گروه از شدت حماقت، هر صدایی از هر جایی برخاست دنبالش می روند، بدون این که حق یا ناحق بودن آن را بررسی نمایند؛ مانند گله گوسفندی می مانند که با آواز هر چوپانی حرکت می کنند و به علت عدم ثبات در عقیده، دعوت هر دعوت کننده ای را بدون تأمل می پذیرند. (39)

[36]

یمیلون مع کل ریح: از شدت سستی و بی ارادگی و ضعف عقیده، دستخوش امواج وجوهای مخرب اجتماع می گردند، امروز بیعت کرده، فردا پیمان خود را می شکنند.

لم یستضئوا بنور العلم: در ظلمت و جهل و نادانی باقی مانده و در پی خروج از تاریکی جهل به سوی فضای روشن علم و دانش نیستند.

لم یلجؤوا الی رکن وثیق: به تکیه گاه محکمی پناه نیاورده اند، یعنی عقیده محکم و راسخی ندارند تا در قبال هجوم امواج هولناک جهل و فساد و تاریکی، خود را نجات دهند.

28. بحارالانوار، ج 1، ص 225. 29. بحارالانوار، ج 1، ص 225. در توضیح این مطلب که علم حقیقی غیر از علوم رسمی و حفظ اصطلاحات است، شیخ بهائی بیانی منظوم دارد: قد صرفت العمر فی قیل و قال یا ندیمی قم فقد ضاق المجال علم رسمی سربه سر قیل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی 30. ذاریات (51) آیه 56. 31. ابن جمعه حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 132. 32. بحارالانوار، ج 1، ص 187. 33. همان، ص 190. 34. آل عمران (3) آیه 79. 35. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج 2، ص 465؛ جارالله زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 378. 36. انعام (6) آیه 153. 37. نهج البلاغه، خطبه 108. 38. بحارالانوار، ج 1، ص 187. 39. النعیق: صوت الراعی بغنمه» (بحارالانوار، ج 1، ص 190).

(ج) مقایسه بین علم و ثروت

در مقایسه بین علم و مال می فرمایند: ای کمیل! علم بهتر از مال است، زیرا:

العلم یحرسک وانت تحرس المال: علم تو را از وساوس شیطانی و فتنه ها حفظ می کند و حال آن که مال نه تنها حافظ تو نیست، بلکه تو باید حافظ و نگهدارنده آن باشی. این مطلب هم ضروری و مسلم است که آنچه حافظ انسان است، بهتر است برای او از آنچه انسان باید از آن نگهداری کند.

المال تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق: ثروت و دارایی با خرج کردن و به دیگران دادن کم می شود و حال آن که علم و دانش با نشر آن افزون می گردد یا به سبب نشر آن افزون می گردد.

شیخ بهائی رحمه الله می گوید:

کلمه «علی» يجوز ان يكون بمعنى «مع» كما قالوا في قوله تعالى: و ان [37]

ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم(40) وان تكون للسببية كما قالوه في قوله تعالى: ولتكبروا الله على ما هديكم؛(41) - (42)

کلمه «علی» ممکن است به معنای «مع» باشد، همان طوری که در قول خدای تعالی است: «و ان ربک لذو مغفرة للناس على ظلمهم» و نیز ممکن است برای سببیت باشد، همان طوری که در قول خدای تعالی این گونه است: «ولتكبروا الله على ما هديكم»؛ یعنی به سبب هدایت شما.

وصنيع المال يزول بزواله: آنچه از مال و ثروت به دست می آید، با از بین رفتن ثروت یا صاحب ثروت، بی اثر شده و از بین می رود؛ مثلاً صاحب ثروتی که از دنیا می رود، دیگر از آثار مال خود بهره ای ندارد، یا کسی که در اثر از بین رفتن ثروت و دارایی اش مجبور می شود املاک خود را به فروش رسانده و به طلب کاران بدهد، دیگر از ثروت خود بهره ای ندارد و حال آن که آنچه از علم و دانش حاصل می شود باقی است، چه انسان در دنیا باشد چه نباشد.

معرفة العلم دين يدان به، به یکسب انسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته: شناخت علم آیینی است که باید آن را پذیرفت و یا به آن پاداش داده می شود. به وسیله علم و آگاهی و معرفت دینی است که انسان می تواند کسب طاعت نماید، یعنی کسی که معرفت دینی داشته باشد، مطیع خدای تعالی خواهد بود و بدون شناخت، اطاعت تحقق نمی پذیرد.(43)

قرآن کریم در این باره می فرماید: انما يخشى الله من عباده العلماء.(44) به وسیله علم است که انسان از خود نام نیک بر جای می گذارد. مجمع البحرين می گوید:

الاحدوثة مايتحدث به الناس ومنه الحديث «العلم به يكسب الانسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته» اي الثناء والكلام الجميل والاحدوثة مفرد الاحاديث؛ «احدوثة» یعنی موضوع صحبت مردم، این کلمه در حدیث «العلم به يكسب الانسان الطاعة في حياته و جميل الاحدوثة بعد وفاته» یعنی ستایش و نام نیکو و خوش نامی، و «احدوثة» مفرد «احاديث» است.

[37]

شاعر شیرین سخن شیراز می گوید:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

هیچ یک از این خصوصیات در مال و ثروت نیست، یعنی آنچه موجب پیدا کردن راه طاعت و فرمانبرداری خدای تعالی و آنچه باعث به یادگار ماندن نام نیک برای انسان است، فقط علم و دانش است و آگاهی دینی نه صرف داشتن مال و ثروت.

العلم حاكم والمال محكوم عليه: حاکم بودن علم و دانش و محکوم بودن مال، و ثروت به این اعتبار است که هر تصرف صحیحی در مال، مبتنی و متوقف است بردانش و آگاهی. حتی صرف مال و خرج کردن در زندگی روزمره نیز باید طبق آگاهی و دانش لازم انجام گیرد و علم معاش یکی از علوم می است که بدون به کارگیری آن زندگی روزمره مختل خواهد شد؛ از این دانش در روایات تعبیر شده به تقدير المعيشة:

عن ابي جعفر عليه السلام: الكمال كل الكمال التفقه في الدين والصبر على النائبة وتقدير المعيشة؛(45)

کمال انسان و نهایت کمال او، به دست آوردن آگاهی و بینش دینی و صبر در بلا و اقتصاد و میانه روی در زندگی است.

محدث کاشانی می گوید:

التفقه فی الدین هو تحصیل البصيرة فی العلوم الدینیة. والنائبۃ المصیبة وتقدير المعیشة تعدیلها بحیث لا یمیل الی طرفی الاسراف والتقتیر بل یكون قواما بین ذلک كما قال الله عزوجل؛ (46) تفقه در دین به معنای به دست آوردن آگاهی و بینش در علوم دینی است و نائبه به معنای بلا و مصیبت و تقدير معیشت، تعدیل و توازن در زندگی است، به طوری که نه اسراف و زیاده روی باشد و نه تقتیر و خساست، بلکه بین این دو باشد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است.

40. رعد (13) آیه 6 . 41. بقره (2) آیه 185. 42. بحارالانوار، ج 1، ص 190. 43. شیخ طوسی رضی الله عنه این گونه روایت نموده: «یا کمیل صحبة العالم دین یدان به تکسبه الطاعة فی حیاته و جمیل الاحدوثة بعد وفاته» (امالی، ج 1، ص 19). 44. فاطر (35) آیه 28. 45. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 32. 46. ملامحسن فیض کاشانی، الوافی، ج 1، ص 131.

(د) مقایسه بین علما و ثروتمندان

(47)

هلک خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقی الدهر اعيانهم مفقودة، وامثالهم فی

[39]

القلوب موجودة.

ثروت اندوزان در حال حیات دنیوی گرچه به ظاهر زنده اند و همانند چهارپایان می خورند: ویاکلون کما تاكل الانعام(48)، لکن در حقیقت مرده اند، زیرا در اثر غفلت از خالق خود بهره ای از حیات طیبه انسانی نبرده اند:

اموات غیر احياء و مایشعرون ايان یبعثون؛(49)

مردگانی هستند که از حیات بی بهره اند و شعور ندارند که چه هنگام برانگیخته خواهند شد.

مرده دل زنده تو دانی که کیست آن که ندارد به خدا اشتغال

در حالی که دانشمندان الهی تا دنیا باقی است هستند گرچه اجسام و بدن هایشان در بین مردم نباشد، ولی یاد آنها همراه با آثارشان برای همیشه باقی و جاویدان خواهد بود.

نظیر بیانی که در حکمت 147 در مقایسه بین علم و ثروت گذشت، روایات دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام: نقل شده، از آن جمله:

قال علیه السلام: العلم افضل من المال بسبعة:

الاول: انه میراث الانبیاء والمال میراث الفراعنة

الثانی: العلم لا ینقص بالنفقة والمال ینقص بها

الثالث: یتحاج المال الی الحافظ والعلم یتحفظ صاحبه.

الرابع: العلم یدخل فی الکفن ویبقى المال.

الخامس: المال یتحصل للمؤمن والکافر والعلم لا یتحصل الا للمؤمن خاصة.

السادس: جمیع الناس یتحاجون الی صاحب العلم فی امر دینهم ولا یتحاجون الی صاحب المال.

السابع: العلم یقوی الرجل علی المرور علی الصراط والمال یمنعه؛(50)

[40]

علم از هفت جهت بر مال برتری دارد:

اول: علم میراث پیامبران است و ثروت و مال میراث فراعنه.

دوم: علم با بخشش و انفاق کم نمی شود، و حال آن که ثروت با خرج کردن کم می شود.

سوم: ثروت احتیاج به نگهبان دارد و حال آن که علم نگهبان صاحب علم است.

چهارم: علم داخل کفن می شود و مال خارج از آن می ماند، یعنی ثمرات دانش برای پس از مرگ هم مفید و سودمند است.

پنجم: ثروت، هم به دست مؤمن می رسد و هم به دست کافر، و حال آن که علم فقط در دسترس مؤمن است.

ششم: تمام مردم در امر دینشان نیازمند به عالم و دانشمند ربانی اند، در حالی که به ثروتمندان خسیس نیازی ندارند.

هفتم: علم، انسان را برای عبور از صراط و رسیدن به بهشت و فردوس برین قوت و نیرومی بخشد، در حالی که ثروت مانع از عبورش می گردد. (یعنی ثروتی که در راه صحیح مصرف نشود مانع حیات طیبه اخروی و رفتن به بهشت می گردد).

همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمودند:

ایها الناس اعلّموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به وان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم بینکم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم سیفی لکم به والعلم مخزون علیکم عند اهله قد امرتم بطلبه منهم فاطلبوه. واعلموا ان کثرة المال مفسدة للدين مقساة للقلوب، وان کثرة العلم والعمل به مصلحة للدين و سبب الى الجنة. والنفقات تنقص المال والعلم یزکو علی انفاقه فانفاقه بثه الی حفظه و رواه؛ (51)

ای مردم! بدانید که کمال دین طلب علم و عمل به آن است و طلب دانش بر شما واجب تر است از طلب مال، زیرا مال بین شما تقسیم و سهم شما از ثروت و مال تضمین گردیده و به عدالت بین شما قسمت شده و به شما خواهد رسید، و حال آن که علم برای شما نزد اهلش به ودیعه نهاده شده و

[41]

به شما امر شده به دنبال آن بروید و آن را از اهلش طلب کنید. بدانید کثرت و فراوانی مال موجب فساد دین و قساوت قلب هاست، و حال آن که زیادی دانش و عمل به آن به صلاح و منفعت دین و وسیله ای است برای رسیدن شما به بهشت. بخشش و خرج کردن موجب کم شدن مال است، در حالی که علم به واسطه انفاق و بخشش رشد و نمو می یابد و انفاق علم، پخش و گسترش آن برای حافظان و راویان دانش است.

47. مقایسه بین علما و ثروتمندان نیز مقایسه بین علم و ثروت است. 48. محمد (47) آیه 12.

49. نحل (16) آیه 21. 50. بحارالانوار، ج 1، ص 185. 51. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 199.

2. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش سرعت در کسب دانش [42]

قال علیه السلام: فبادروا العلم من قبل تصویح نبتة و من قبل ان تشغلوا بانفسکم عن مستثار العلم من عند اهله؛ (52)

در فراگیری دانش پیش دستی کنید، قبل از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که از استفاضه علم از اهلش وامانده و به خود مشغول گردید.

تصویر نبته، یعنی خشکیدن درخت دانش که به دو صورت ممکن است و در این عبارت دو احتمال است:

1. درخت علم در خود انسان به خشکی گراید، یعنی در قوای ادراکی انسان رکود پیدا شود، یا این که قوای انسان مشغول امور دیگر غیر از فراگیری علم و دانش گردد و با وجود معلمی شایسته و کار آزموده، انسان از آموختن علم محروم گردد و درخت علم در او خشک شود.
2. در علم رکود پیدا شود که رکود در علم ناشی از موت علما و دانشمندان و ازدست رفتن آثار آنهاست و تصویر نبته کنایه است از ارتحال آن حضرت.

یعنی، قبل از آن که درخت علم به خشکی گراید و امام و پیشوای شما از دنیا رخت ببرند و از بین شما برود، در آموختن دانش از او پیش دستی کنید.

[43]

امام علیه السلام در این زمینه می فرماید:

ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض قبل ان تشغیرجلها فتنة تطا فی خطامها وتذهب باحلام قومها؛(53)
ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید، از آنچه می خواهید از من بپرسید که من به راه های آسمان، از طرق زمین آشناترم. بپرسید پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را پایمال کند و سایه شوم خود را بر آن بگستراند و عقل های شما را دگرگون سازد.
همچنین می فرماید:

فاسالونی قبل ان تفقدونی فوالذی نفسی بیده لا تسالونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة و لا عن فئة تهدی مئة وتضل مئة الا انباتکم بناعقها وقائدها وسائقها و مناخ رکابها ومحطرحالها ومن یقتل من اهلها قتلا ومن یموت منهم موتا. ولو قد فقدتمونی و نزلت بکم کرائه الامور و حوازی الخطوب لاطرق کثیر من السائلین وفشل کثیر من المسؤولین؛(54)

پیش از آن که مرا از دست بدهید، هر چه می خواهید از من بپرسید؛ سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، ممکن نیست از آنچه بین امروز تا قیامت واقع می شود و نه درباره گروهی که صد نفر را هدایت یا صد نفر را گمراه کنند از من پرسش کنید، جز آن که دعوت کننده و رهبر و آن کس که زمام این گروه را به دست دارد و جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها و آنان که از گروهی کشته می شوند یا به مرگ طبیعی می میرند، از همه اینها شما را آگاه می سازم؛ اگر مرا از دست دهید و ناراحتی های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد، بسیاری از پرسش کنندگان سر در پیش افکنده و به حیرت فرو روند و بسیاری از کسانی که از آنها پرسش شده از پاسخ فرومانند.

52. نهج البلاغه، خطبه 105. 53. نهج البلاغه، خطبه 189. 54. همان، خطبه 93.

فراگیری و فهم قرآن

قال علیه السلام: وتعلموا القرآن فانه احسن الحديث وتفقهوا فيه فانه ربیع القلوب؛(55)
قرآن را فراگیرید که بهترین گفته هاست و در آن بیندیشید که بهار دل هاست.

[44]

در نهج البلاغه به انحای گوناگون به قرآن توجه و اعتنای فراوان شده است:

1. معرفی قرآن و صفات و آثار آن؛
 2. دستور به یادگیری و تدبر و تفکر و تفقه در قرآن؛
 3. ذکر کلمات و عبارات یا بعضی از آیات قرآن همراه با تفسیر و تبیین آن؛
 4. از آن جا که امام علیه السلام ترجمان و مفسر و مبین قرآن است، اساس و مبنای معارف نهج البلاغه، قرآن است. (56)
- تعلموا القرآن: درباره لزوم فراگیری قرآن در سخنان معصومان علیهم السلام تاکید فراوانی شده است:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ينبغي للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم القرآن او يكون في تعليمه؛ (57)

برای مؤمن شایسته و سزاوار است که نمیرد، مگر این که قرآن را یاد گیرد یا در حال فراگیری آن باشد.

فانه احسن الحديث: توصیف قرآن به احسن الحديث، برگرفته از خود قرآن است که فرمود:

الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله، ذلك هدى الله يهدي به من يشاء ومن يضل الله فما له من هاد؛ (58)

خدا بهترین سخن (قرآن) را نازل کرده که مطالبش به هم مربوط و به یکدیگر منعطف است؛ از تلاوت آن، خداترسان را لرزه بر اندام افتد و به آیات رحمت باز آرام و سکونت بخشد و دل هایشان را به ذکر خدا مشغول سازد؛ این هدایت خداست که هر که را بخواهد به آن رهبری فرماید و هرکس را خدا گمراه کند، هیچ هدایت کننده ای نخواهد یافت.

[45]

مجمع البحرين در معنای حدیث می گوید:

ما يرادف الكلام وسمى به لتجدده وحدثه شيئا فشيئا؛

حدیث، مرادف کلام است و به آن حدیث گفته شده، به خاطر این که به تدریج تجدد و حدوث پیدا می کند.

راغب در معنای حدیث می گوید:

كل كلام يبلغ الانسان من جهة السمع او الوحي في يقظته او منامه يقال له الحديث ؛

به هر سخنی که انسان می شنود یا از طریق وحی در بیداری یا خواب به او می رسد، حدیث گفته می شود.

طبرسی در معنای «احسن الحديث» می گوید:

يعنى القرآن سماه الله حديثا لانه كلام الله والكلام سمي حديثا كما يسمي كلام النبي صلى الله عليه وآله حديثا ولانه حديث التنزيل بعد ما تقدمه من الكتب المنزلة على الانبياء وهو احسن الحديث لفرط فصاحته ولاعجازه واشتماله على جميع ما يحتاج المكلف اليه من التنبيه على ادلة التوحيد والعدل وبيان احكام الشرع وغير ذلك من المواعظ وقصص الانبياء والترغيب والترهيب؛ (59)

احسن الحديث؛ یعنی قرآن؛ خدا قرآن را حدیث نامیده، زیرا: (اولا) قرآن سخن خداست و سخن را حدیث می گویند، همان طوری که سخن پیغمبر صلی الله علیه وآله را حدیث می گویند؛ و (ثانیا) قرآن تنزیل جدیدی است پس از کتابهایی که بر پیامبران قبلی نازل شده و بهترین سخنان است، به خاطر این که در نهایت فصاحت و اعجاز است و به خاطر این که تمام چیزهایی که بشر به آن نیازمند است در بردارد که عبارت است از: آگاهی و توجه دادن به ادله و براهین توحید و

یگانگی خدا و عدل (صفات خدا) و بیان دستورهای شرع و غیر از اینها مثل نصایح و پندها و سرگذشت پیامبران سلف و ترغیب مردم به طاعت و بیم دادن آنها از عصیان. تفقهوا فیه: تلاوت قرآن زمانی اثر لازم را خواهد داشت که همراه با تدبیر و تفکر و فهمیدن معانی آن باشد.

[46]

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در اوصاف متقین می فرمایند:
اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا یحزنون به انفسهم ویستثیرون به دواء دائهم. فاذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا وتطلعت نفوسهم الیها شوقا وظنوا انها نصب اعینهم واذ مروا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم وظنوا ان زفرجهنم وشهیقها فی اصول آذانهم؛(60)

متقین در شب همواره برپا ایستاده اند، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند، با آن جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می گیرند. هرگاه به آیه ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانیشان با شوق بسیار در آن خیره شود و آن را همواره نصب العین خود می سازند و هرگاه به آیه ای برخورد کنند که در آن بیم باشد، گوش دل خویشان را برای شنیدن آن باز می کنند و صدای ناله و به هم خوردن زبانه های آتش با آن وضع مهیبش، در درون گوششان طنین انداز است.

فانه ربیع القلوب(61) این جمله به منزله علت است برای دو دستور قبلی تعلموا وتفقهوا. اگر انسان بخواهد دلش حیات تازه پیدا کند و از افسردگی و پژمردگی بیرون آید، باید به قرآن مراجعه نماید و آن را با تدبیر و فهم تلاوت کند.

در همین خطبه بعد از این عبارت می فرمایند:

واستشفوا بنوره فانه شفاء الصدور؛(62)

از نور آن شفا جوید که شفای دل هاست.

55. همان، خطبه 110. 56. هریک از این چهار مطلب باید در رساله مستقلی تحت عنوان «قرآن در نهج البلاغه» مورد بررسی قرارگیرد. 57. اصول کافی، ج 2، ص 607. 58. زمر (39) آیه 23. 59. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 495. 60. نهج البلاغه، خطبه 193. 61. همان، خطبه 110. 62. همان جا.

هم نشینی با دانشمندان

قال علیه السلام: واكثر مدارس العلماء ومناقشة الحكماء فی تثبیت ماصلح علیه امر بلادک واقامة مااستقام به الناس قبلک؛(63)

[47]

با دانشمندان، زیاد به گفتگو بنشین و با حکما و اندیشمندان، بسیار به بحث پرداز درباره اموری که به وسیله آن وضع کشورت اصلاح می شود و درباره آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده.

فراگیری دانش و مجالست با علما برای تمام گروه ها و اقشار مردم لازم است، گرچه در این جا مخاطب امام علیه السلام یکی از زمامداران است به نام مالک بن حارث اشترنخعی که از طرف حضرت، سرپرستی مردم و اداره امور کشور مصر را به عهده گرفته است. یکی از راه های یادگیری دانش، مجالست و همنشینی با دانشمندان است که علاوه بر

یادگیری، آثار عملی دیگری نیز دارد:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من جالس العلماء وقر و من خالط الاندال جمع نذلة؛ وقار برون کسی که با علما همنشین باشد، عظمت و وقار می یابد و کسی که با فرومایگان همنشین گردد، پست و کوچک می شود.

مجمع البحرين می گوید:

الوقار كسحاب الحلم والرزانة والسكينة والسكون والتوقير: التعظيم والانذال جمع نذلة؛ وقار برون سحاب به معنای بردباری و متانت و سنگینی و آرامش است و توقیر به معنای بزرگداشت و احترام است. انذال جمع نذلة به معنای فرومایه و پست است.

لقمان در نصیحت و پند و اندرز به فرزندش می گوید:

يابني صاحب العلماء وجالسهم وزرهم في بيوتهم لعلك ان تشبههم فتكون منهم؛ (65) پسر من! با علما مصاحب و همنشین باش و به منزل آنها برای دیدار آنها برو، شاید با این آمد و شدو همنشینی، تو از آنها شوی.

عالمی که مجالست او و یادگیری از او و حتی نگاه کردن به او عبادت است (66) کدام عالم است؟

[48]

پاسخ به این سؤال با توجه به این دو روایت، به خوبی روشن می گردد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قالت الحواريون لعيسى يا روح الله من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته ويزيد في علمكم منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله؛ (67)

حواریون از حضرت عیسی علیه السلام پرسیدند: چه کسی را برای همنشینی برگزینیم؟ پاسخ داد: کسی که دیدارش شما را یاد خدا اندازد و سخنش دانش شما را زیاد و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید.

امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

لا تجالسوا عند كل عالم الا عالم يدعوكم من الخمس الى الخمس: من الشك الى اليقين، ومن الكبر الى التواضع، ومن الريا الى الاخلاص ومن العداوة الى النصيحة، ومن الرغبة الى الزهد؛ (68)

با هر عالمی همنشین و هم مجلس نشوید، بلکه تنها با عالمی همنشین باشید که از پنج چیز شمارا به پنج چیز دعوت کند: شما را از شک به یقین، و از کبر به تواضع و فروتنی، و از ریا به اخلاص، و از دشمنی به خیر خواهی، و از دنیاپرستی به زهد.

63. همان، نامه 53. 64. بحارالانوار، ج 1، ص 205. 65. بحارالانوار، ج 1، ص 205. 66. بحارالانوار، ج 1، ص 195. 67. اصول کافی، ج 1، ص 39. 68. بحارالانوار، ج 1، ص 205.

خجالت نکشیدن در کسب دانش

قال عليه السلام: ولا يستحين احد اذا لم يعلم الشئ ان يتعلمه؛ (69)

اگر چیزی را نمی دانید، از فرا گرفتن آن خجالت نکشید.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

من لم يصبر على ذل التعلم ساعة بقى في ذل الجهل ابدا؛ (70)

کسی که برای یادگیری و آموختن دانش ساعتی، کوچکی و ذلت را تحمل نکند، تا ابد در ذلت و خواری جهل و نادانی باقی می ماند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

[49]

من رق وجهه رق علمه؛(71)

کسی که از پرسیدن و یادگیری دانش خجالت بکشد، علمش اندک خواهد بود. مجلسی قدس سره در شرح این روایت می گوید:

المراد برقة الوجه الاستحياء عن السؤال وطلب العلم وهو مذموم فانه لا حياء في طلب العلم ولا في اظهار الحق وانما الحياء عن الامر القبيح قال الله تعالى: و الله لا يستحيى من الحق(72) و رقة العلم كناية عن قلته؛(73)

مقصود از «رقة الوجه» خجالت کشیدن از پرسش و به دست آوردن دانش است و این چیز ناپسندی است، زیرا در به دست آوردن دانش و اظهار حق، خجالت کشیدن بی جاست و خجالت کشیدن فقط در کار زشت جا دارد. خدای تعالی می فرماید: خدا از اظهار حق خجالت نمی کشد. و «رقة العلم» کنایه از کمی دانش است.

69. نهج البلاغه، حکمت 82 . 70. بحارالانوار، ج 1، ص 177. 71. همان، ج 68، ص 331. 72. احزاب (33) آیه 53. 73. بحارالانوار، ج 68، ص 331.

گنجایش پیمانه علم

قال عليه السلام: كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به؛(74)

هر ظرفی با ریختن چیزی در آن از گنجایش و فراگیری اش کم می شود مگر پیمانه علم که هرچه در آن از دانش قرار داده شود وسعت و فراگیری اش افزون می گردد. ظرف ها و پیمانه های مادی و محسوس چون ظرفیت و گنجایش محدودی دارند، اگر چیزی در آنها قرار داده شود، به تدریج از ظرفیت آنها کاسته می گردد، و این مطلبی است ضروری و غیرقابل انکار.

اما ظرف علم و ادراک که نفس است و قوه دراکه نظر به این که اولاً مجرد است نه مادی، و ثانیاً هر ادراکی زمینه ساز ادراک دیگری است، با افزایش ادراکات گنجایش و ظرفیت بیشتری پیدا می کند و با پذیرش هر دانشی آمادگی پذیرش دانش های دیگری

[50]

را پیدا می کند.(75)

این کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام مؤیدی است برای براهینی که مجرد نفس و مجرد ادراک را اثبات می کند.(76)

74. نهج البلاغه، حکمت 205. 75. رک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 347. 76. مجرد نفس و کیفیت ادراک و چگونگی گسترش معلومات در محل خود مستدلاً مورد بحث قرار گرفته و از حوصله این نوشتار خارج است.

سیر نشدن از کسب دانش

قال عليه السلام: منهومان لا يشبعان طالب علم وطالب دنيا؛(77)

دو آزمندند که هرگز سیر نمی شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده:

منهومان لا یشبعان منهوم علم ومنهوم مال؛(78)
 علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:
 قال الجوهری: النهمۃ بلوغ الهمۃ فی الشیء. وقد نهم بكذا فهو منهوم ای مولع به وفی
 الحدیث منهومان لا یشبعان منهوم بالمال ومنهوم بالعلم.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:
 منهومان لا یشبعان طالب علم وطالب دنیا، اما طالب العلم فیزداد ر ضی الرحمن واما طالب الدنیا
 فیتمادی فی الطغیان؛(79)
 دو آزمندند که هرگز سیر نمی شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا؛ اما خواهان دانش رضایت
 خدا را می افزاید و اما خواهان دنیا در گمراهی و سرکشی پیش می رود.
 مجمع البحرین ذیل این حدیث می گوید:
 المنهوم فی الاصل هو الذی لا یشبع من الطعام من النهمۃ بالتحریک وهی افراط الشهوة
 [51]

فی الطعام؛
 «منهوم» در اصل کسی است که از غذا سیر نمی شود؛ از «نهمۃ» گرفته شده، به معنای میل
 زیاد به خوردن غذا.
 چرا طالب علم سیر نمی شود؟
 سیر نشدن طالب علم به این علت است که علم در حد خاصی محدود نمی گردد.
 قرآن کریم می فرماید:
 وفوق کل ذی علم علیم.(80)
 همچنین در شرح حکمت 205 گذشت که قوه مدرکه و ادراک از مجردات است و هر ادراکی زمینه
 ساز ادراک دیگری است.
 چرا طالب دنیا سیر نمی شود؟
 قرآن کریم می فرماید:
 خلق الانسان هلوعا؛(81)
 انسان مخلوقی است طبعا سخت حریص و بی صبر.
 همچنین می فرماید:
 وانه لحب الخیر لشدید؛(82)
 انسان بر حب مال سخت فریفته و بخیل است.
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:
 [52]

یشیب ابن آدم وتشب فیہ خصلتان الحرص والامل؛(83)
 انسان پیر می شود، در حالی که دو صفت در او جوان می شود: حرص و آرزو.
 همچنین می فرمایند:
 لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی من ورائهما ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب
 الله علی من تاب؛(84)
 اگر انسان دو صحرا پر از طلا داشته باشد، صحرای سومی را طلب می کند و درون انسان را
 غیر از خاک چیز دیگری پر نمی کند و هرکس توبه کند خدا او را می پذیرد.
 امام صادق علیه السلام می فرمایند:
 ان فیما نزل به الوحی من السماء لو ان لابن آدم وادیین یسیلان ذهباً وفضة لابتغی لهما

ثالثایان آدم انما بطنک بحر من البحور وواد من الاودية لا یملاه شیء الا التراب؛ (85) در آنچه به وسیله آن وحی از آسمان نازل شد چنین آمده: اگر انسان دو صحرا پر از طلا و نقره داشته باشد، سومی آنها را طلب می کند؛ ای انسان! شکم تو دریایی است از دریاها و صحرایی است از صحراها که به جز خاک چیزی آن را پر نمی کند.

77. نهج البلاغه، حکمت 457، 78. بحارالانوار، ج 1، ص 168، 79. همان، ج 1، ص 182، 80. یوسف (12) آیه 76: باید دانست که ظاهر جمله «ذی علم» این است که مقصود از آن علمی است که عارض بر عالم می شود و زاید بر ذات اوست (زیرا کلمه «ذی» دلالت بر مصاحبت و مقارنت دارد)، نه علم خدای تعالی که صفت ذات و عین اوست، زیرا علم خداوند غیر محدود است، همان طور که ذاتش نامحدود است و علم او از حیطه اطلاقات کلامی خارج است. این احتمال هم هست که معنای این جمله چنین باشد: خدای تعالی فوق هر صاحب علمی است و مراد از علیم، خدای تعالی باشد و تنکیر دراین جا از باب تعظیم باشد. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، 81. معارج (70) آیه 19، 82. عادیات (100) آیه 8، 83. ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج 2، ص 101، 84. همانجا، 85. همانجا

3. نکوهش جهل و نادانی سکوت دانشمندان [53]

وفیها حال الناس قبل البعثة قال علیه السلام: ... بارض عالمها ملجم وجاهلها مکرم؛ (86) در بیان حال مردم در زمان جاهلیت قبل از بعثت: ... در سرزمینی که دانشمندان به حکم اجبارلب فرو بسته و جاهلش گرامی داشته می شود.

یکی از مهم ترین عوامل رکود و عقب ماندگی جوامع بشری، این است که دانشمندان جامعه نمی توانند اظهار نظر کنند و صدای خود را به توده مردم برسانند، در حالی که از طرف مقابل، نادانان با در دست داشتن اهرم های قدرت و امکانات گوناگون تبلیغی، حرف باطل خود را به خورد مردم داده و گوش آنها را از اباطیل خودپر می کنند. در چنین جامعه ای دانشمندان دریند و جهان آزاد و رهایند.

مهر فروزنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود
شاعر عرب می گوید:

سبحان من وضع الاشياء موضعها و فرق العز و الاذلال تفریقا
کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترک الاوهام حائرة وجعل العالم النحریر زندیقا

پاک و منزّه است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار داد و عزت و ذلت را به خوبی
[54]

از هم جدا کرد.

چه بسیار عاقلی را می بینی که زندگی بر او سخت و دشوار گردیده و جاهلی را که باآسایش و فراخی زندگی می کند.

این همان چیزی است که اوهام را سرگردان و عالم نحریر را زندیق کرده است.
علت عمده سکوت دانشمندان و هیاهوی جهال و سردمداران باطل، این است که اهل باطل با تزویر و نیرنگ باطل ها را لباس حق می پوشانند؛ این جاست که دانشمندان و آگاهان به

مسائل، از اظهار حق و ابطال باطل ناتوان گشته و نادانان به سرعت به سوی باطل گرایش پیدا می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

فلو ان الباطل خلس من مزاج الحق لم يخف على المرتادين ولو ان الحق خلس من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين ولكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان فهناك يستولى الشيطان على اوليائه وينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی؛(87)

اگر باطل کاملاً از حق جدا می گردید، بر آنان که پی جوی حقیقتند پوشیده نمی ماند و چنانچه حق از باطل خالص می شد، زبان معاندان از آن قطع می گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می شود سپس بایکدیگر آمیخته می گردد. این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد حمایت خدا بوده اند نجات می یابند.

امام علیه السلام خطاب به معاویه - علیه الهاویه - می نویسند:

فماذا بعد الحق الا الضلال المبين وبعد البيان الا اللبس فاحذر الشبهة واشتمالها على لبستها فان الفتنة طالما اغدت جلابيها واغشت الابصار ظلمتها؛(88)

آیا بعد از روشن شدن راه حق جز گمراهی آشکار چیزی هست؟ و آیا بعد از بیان واضح جزمغلطه و اشتباه کاری تصور می گردد؟ از اشتباه اندازی ها و غلطکاری ها بپرهیز، زیرا از دیر زمان، فتنه، پرده های سیاه خود را گسترده و با تاریکی خود دیده هایی را نابینا کرده است.

86. نهج البلاغه، خطبه 2. 87. همان، خطبه 50. 88. همان، نامه 65.

عالم نمایان [55]

قال عليه السلام: وآخر قدتسمى عالما وليس به فاقتيس جهائل من جهال واضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكا من حبال غرور وقول زور قد حمل الكتاب على آرائه وعطف الحق على اهوائه يؤمن الناس من العظائم ويهون كبير الجرائم. يقول: اقف عند الشبهات وفيها وقع؛ ويقول: اعتزل البدع وبينها اضطجع. فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه وذلك ميت الاحياء؛(89)

و دیگری که عالم نامیده می شود، در صورتی که عالم نیست، یک سلسله نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالبی گمراه کننده از گمراهان آموخته، دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر میل و خواسته های خود تطبیق می دهد و حق را به هوس های خود تفسیر می کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمنی می بخشد و جرایم بزرگ را در نظرها سبک جلوه می دهد. می گوید: از ارتکاب شبهات اجتناب می کنم، در حالی که در آنها غوطه ور است. می گوید: از بدعت ها کناره گرفته ام ولی در آنها غلط می زند. چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان؛ راه هدایت را نمی شناسد که از آن طریق برود و راه خطا و انحراف را تشخیص نمی دهد تا آن را مسدود کند و او مرده ای است در میان زندگان. در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به توصیف و شرح حال عالم نمایان جاهل پرداخته و پرده از چهره کریه آنها برمی دارند:

1. عوام فریبی: در بین مردم تظاهر به علم و دانش نموده تا جایی که نزد مردم دانشمند شمرده می شوند آنها با دام های مکر و نیرنگ مردم را به خود جلب می نمایند.

2. جهل و نادانی: آنها از علم و دانش بهره ای نبرده اند؛ بلکه اندوخته هایشان عبارت است از مطالب گمراه کننده ای که از گمراهان فرا گرفته اند. آنها به علت جهل و نادانی بیش از حد،

مواضع شبهه را نمی شناسند، لذا مرتکب شبهات شده، در حالی که [56]

خیال می کنند از شبهه اجتناب نموده اند. همچنین در بدعت ها فرورفته و غوطه ورنند، در حالی که به خیال خود از بدعت ها برکنارند.

3. هوا پرستی: آنها قرآن و تعالیم دین را تحریف نموده و بر طبق هوا و هوس خودتطبيق نموده و به میل خود تفسیر می کنند.

خود خواهی و هواپرستی عالم نمایان که همیشه در خدمت ستمکاران و حکام جور بوده اند، کار را به جایی رساند که هنوز پیکر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی زمین برداشته نشده و هنوز آوای ملکوتی حضرتش در گوش ها طنین انداز بود (من کنت مولا فها علی مولا) (90) (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی) (91)، که جامعه اسلامی هدف تیرهای زهرآگین شبهات سامری های دوران قرار گرفت و مصداق کریمه وما محمد الارسل قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین (92) گردید.

4. انحطاط و سقوط از انسانیت: گرچه آنان در ظاهر به شکل انسان هستند، ولی در باطن حیوانند. مردگان حقیقی اند که در شکل زندگانند. قرآن کریم درباره این افراد می فرماید:

ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون؛ (93) و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم، چه آن که آنها را دلپایی است بی ادراک و معرفت و دیده هایی بی نور بصیرت و گوش هایی ناشنوای حقیقت. آنها مانند چهار پایانند، بلکه بسی گمراه ترند (زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده را داشتند و باز عمل نکردند) آنها مردمی غافلند. در آیه دیگر می فرماید:

[57]

ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا؛ (94) یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می شنوند یا فکر و تعقلی دارند؟ اینان در بی عقلی بس مانند چهارپایانند بلکه نادان و گمراه تر. شاعر شیرین سخن شیراز می گوید:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

دیو در مردم نیامیزد مترس بل بترس از مردمان دیوسار (95)

از کسانی که با این اوصاف چهارگانه رهبری فکری جامعه بشری را به عهده می گیرند، جز تباهی و فساد نتیجه ای مورد انتظار نخواهد بود.

عالم نمایان جاهل دیو سیرت در مقام موعظه و هدایت مردم، آنان را از گناهان بزرگ ایمنی بخشیده و گناهان بزرگ را در نظر مردم سبک جلوه می دهند. قرآن کریم می فرماید:

افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون؛ (96)

آیا از مکر خدا غافل و ایمن شده اند؟ از مکر خدا غافل نشوند، مگر مردم زیانکار.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

الفقیه کل الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله ولم یؤیسه من روح الله و لم یؤمنهم من

مکر الله؛(97)

دانشمند آگاه به دین، کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف و محبت اومایوس نگرداند و از مجازات های غافلگیرانه او ایمن ننماید.
89. همان، خطبه 87 . 90. عبدالحسین امینی، الغدير، ج 1، ص 47 و سایر مصادر روایی شیعه و سنی. 91. صحیح مسلم، ج 7، ص 122؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 147 و سایر مصادر روایی شیعه و سنی. 92. آل عمران (3) آیه 144. 93. اعراف (7) آیه 179. 94. فرقان (25) آیه 44. 95. گلستان سعدی. 96. اعراف (7) آیه 99. 97. نهج البلاغه، حکمت 90.

تاریکی جهل و نادانی

قال عليه السلام: لم يستضيئوا باضواء الحكمة ولم يقدحوا بزناد العلوم الثاقبة فهم في ذلك كالانعام

[58]

السائمة والصخور القاسية؛(98)

با فروغ حکمت، عقل و خرد خویش را روشن نساخته و با آتش افروز دانش های روشنگر، فکر خود را شعله ور نموده، آنها در این کار همچون چهارپایان صحرایی و سنگ های سخت و نفوذناپذیرند.

امام علیه السلام در این کلام، جهال و نادان هایی که از فرامین و توصیه های معلمان و مربیان الهی سرپیچی نموده و از دانش آنها بی بهره اند را به دو چیز تشبیه نموده اند:

1. انعام سائمة؛

2. صخور قاسیه؛

شبیه انعام سائمة اند، زیرا همانند چهارپایان چرنده ای هستند که در شهوت بطن و فرج غوطه ور و هیچ قانون و رادع و مانعی برای خود قایل نیستند.

خدای تعالی در مورد این افراد می فرماید:

والذين كفروا يمتنعون وياكلون كما تاكل الانعام والنار مثوى لهم؛(99)

و آنان که کافر شدند و همانند چهارپایان به تمتع و شهوترانی و شکم پرستی پرداختند، عاقبت منزل آنها دوزخ خواهد بود.

در جای دیگر، چنین افرادی را از چهارپایان گمراه تر می خواند:

اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون(100)

اما وجه شباهت این کور دلان غافل به صخور قاسیه، یعنی سنگ های نفوذ ناپذیر:

این گروه از مردم از هدایت های الهی و تعالیم مربیان دینی اثر نمی پذیرند و نورهدایت در قلب آنها وارد نمی شود، زیرا گرفتار بیماری مهلک و خطرناک قساوت قلب هستند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

[59]

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشفق فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون؛(101)

[خطاب به بنی اسرائیل می فرماید:]

پس با این همه سخت دل گشتید که دل هاتان چون سنگ یا سخت تر از سنگ شد، چه آن که

برخی از سنگ هاست که نهرهای آب از آن بجوشد و برخی از سنگ ها شکافد و هم آب از آن بیرون آید و پاره ای دیگر از ترس خدا فرود آید. و ای سنگدلان! بترسید، که خدا غافل از کردار شما نیست.

در مذمت قساوت قلب و سنگدلی از معصومان: روایاتی رسیده است:
عن النبی صلی الله علیه وآله: ان ابعده الناس من الله القاسی القلب؛ (102)

دورترین مردم از رحمت الهی، شخص سنگدل است.

امیرمؤمنان، علی علیه السلام می فرمایند:

من اعظم الشقاوة القساوة؛ (103)

بزرگ ترین شقاوت ها سنگدلی است.

امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب؛ (104)

بنده به عقوبتی بزرگ تر از سنگدلی مبتلا نشده است.

98. همان، خطبه 108. 99. محمد (47) آیه 12. 100. اعراف (7) آیه 179. 101. بقره (2) آیه 74.

102. بحارالانوار، ج 71، ص 281. 103. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج 12، ص 96. 104.

بحارالانوار، ج 78، ص 176.

سستی در فراگیری علوم دینی

قال علیه السلام: ولاتکونوا کجفاة الجاهلیة لا فی الدین یتفقہون ولا عن الله یعقلون کقیض بیض فی اداج یكون کسرھا وزرا و یخرج حضانھا شرا؛ (105)

[60]

مانند ستم پیشگان دوران جاهلیت نباشید که نه در پی آگاهی دینی بودند و نه در شناسائی خدااندیشه می کردند، مثل تخم افعی در لانه پرندگان که شکستن آن گناه است، زیرا گمان می رود تخم پرنده باشد، اما جوجه آن شر و زیانبار است، یعنی ظاهر شما به حکم محیط اسلامی ایمان است، ولی در باطن صفات جاهلیت را دارید.

لا فی الدین یتفقہون: یکی از اوصاف ستم پیشگان جاهل و نادان، عدم تفقه در دین است، یعنی در پی به دست آوردن آگاهی های دینی و دستورها و قوانین شریعت نیستند و با لایبالی گری و بی بندوباری زمان جاهلیت خو گرفته اند.

این عبارت گرچه در لسان ردع و نهی است، لکن در معنا حث و تحریک است به تفقه در دین و شناخت شریعت.

قرآن درباره لزوم تفقه و شناخت دین می فرماید:

وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولوا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقہوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون؛ (106)

و لازم نیست همه به سوی جهاد کوچ کنند، بلکه باید از هر فرقه ای عده ای برای آموختن دستورهای شرع و تحصیل آگاهی های دینی نزد پیامبرصلی الله علیه وآله بروند و پس از بازگشت به محل خود، مردم را نسبت به مسائل دین آگاه سازند، شاید که تبلیغ دین و بیان احکام در آنها مؤثر افتد و آنها را خدا ترس نماید.

تفقه در دین، یعنی به دست آوردن نظر شرع در تمام پدیده های زندگی شخصی واجتماعی، و فقه به معنای عام و فراگیرش اصول و فروع را شامل می گردد. در کتب روایی بر لزوم تفقه در

دین تاکید فراوان شده است. (107)
ولا عن الله يعقلون: یکی دیگر از ویژگی های ستم پیشگان دوران جاهلیت، این است که شعور
خداشناسی ندارند و در آیات و نشانه های خداوند تفکر و تدبر نمی کنند.

[61]

قرآن کریم، به ویژه در سوره روم، در مواضع متعدد دعوت به تفکر و تدبر در آیات الهی نموده
است و با جملاتی از قبیل:

ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون (108) ؛ ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون؛ (109) ان فی ذلک
لآیات للعالمین؛ (110) و ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون؛ (111) بر ضرورت خداشناسی تاکید نموده
است.

تعقل در خداوند به معنای تفکر در آیات و نشانه های الهی است، نه تفکر در ذات خدای تعالی،
زیرا از تفکر در ذات خدای تعالی در شرع نهی اکید شده است و به جز سرگردانی و گمراهی و
پیشانی نتیجه ای ندارد. (112)

کفیض بیض فی اداح یکون کسرھا وزرا ویخرج حضانھا شرا.
کسی که فهم و آگاهی دینی و شعور خداشناسی ندارد، همانند تخم افعی است که به علت
این که در لانه پرندگان است محترم است، یعنی به ظاهر جزء امت اسلامی به شمار می رود و
مال و جاننش محترم است، در حالی که در باطن شر و مضر برای دین می باشد.
احتمال دیگر آن است که کلام امام علیه السلام مشتمل بر دو نهی جداگانه باشد:
لاتکونوا کجفاة الجاهلیة و لاتکونوا کفیض بیض.

خسارات سنگینی از ناحیه مشرکانی که به ظاهر اسلام را پذیرفته، لکن فهم دینی پیدا نکردند
و به شعور خداشناسی دست نیافتند، بر پیکر جامعه اسلامی وارد شده است. تاریخ اسلام پر
است از تهاجم های نظامی و تبلیغی این عناصر بر علیه اولیای الهی که گاه با کشیدن
شمشیر و گاهی با جعل حدیث و دروغ پردازی و شایعات و وارونه جلوه دادن دین، در عمل
دشمنی خود را آشکار نمودند.

105. نهج البلاغه، خطبه 166، 106. توبه (9) آیه 122، 107. رک: اصول کافی، ج 1، ص 31 و
32؛ اخوان حکیمی، الحیة، ج 1، ص 54، 108. روم (30) آیه 21، 109. همان، آیه 23، 110.
همان، آیه 22، 111. همان، آیه 24، 112. در مورد استحاله احاطه و اکتناه، در مطالب آینده تحت
عنوان «شناخت صفات خدای تعالی» بحث می شود.

نادان، نامتعادل است [62]

قال علیه السلام: لاتری الجاهل الا مغرطا او مغرطا؛ (113)
همیشه جاهل یا افراطگر یا تفریط کننده است.

اعتدال و میانه روی در شؤون مختلف زندگی، از صفات حمیده است که ناشی از آگاهی و تفکر
صحیح می باشد. تندروی و زیاده روی و در طرف مقابل سستی و کندروی از صفات رذیله و
ناشی از عدم آگاهی و نداشتن تفکر صحیح است. (114)

113. نهج البلاغه، حکمت 70، 114. شرح بیشتر در زمینه اعتدال و میانه روی در بحث آیین
زندگی خواهد آمد.

ذلت نادانی

قال عليه السلام: اذا ارذل الله عبدا حذر عليه العلم؛(115)
هر گاه خداوند بنده ای را به خاطر گناهانش پست شمارد، علم و دانش را از او منع می کند.
مجلسی رحمه الله در توضیح حذر علیه العلم می گوید:
ای لم یوفقه لتحصیله؛(116) او را موفق به تحصیل دانش نمی کند.
مستفاد از آیات کریمه قرآن، این است که خدای تعالی، دل هایی را به دلیل کفر، نفاق، تجاوز و ستمکاری مهر می زند، به طوری که دیگر از قبول و پذیرش حق محروم می گردند.(117)
سعد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:
ان القلوب اربعة : قلب فيه نفاق وايمان وقلب منكوس وقلب مطبوع وقلب ازهر اجرد. فقلت ما الازهر؟ قال: فيه كهينة السراج فاما المطبوع فقلب المنافق واما الازهر فقلب المؤمن ان اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنكوس فقلب المشرك ثم قرا هذه الآية «افمن يمشى مكبا على وجهه
[63]

اهدى امن يمشى سويا على صراط مستقيم» فاما القلب الذى فيه ايمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجا؛(118)
همانا دل ها چهارگونه اند: دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که مهرخورده و چرک و زنگار روی آن را پوشیده است و دلی که تابناک و پاکیزه است. عرض کردم: دل تابناک کدام است؟ فرمود: دلی که چون چراغی در آن است و اما دل مهرخورده، دل منافق است و اما دل وارونه دل مشرک است. سپس این آیه را خواند: افمن يمشى مكبا على وجهه اهدى امن يمشى سويا على صراط مستقيم.(119) اما آن دلی که در آن ایمان و نفاق، هر دو هست دل مردمی است که در شهر طایف بودند، پس هر کدام در حال نفاق مرگش می رسید هلاک بود، و اگر در حال ایمان اجلش می رسید رستگار بود.
مجلسی رحمه الله در شرح «قوم كانوا بالطائف» می گوید:
وذكرهم على التمثيل والمراد بهم الشاك ومن يتعبد الله على حرف.(120)
115. نهج البلاغه، حکمت 288. 116. بحارالانوار، ج 1، ص 196. 117. اعراف (7) آیه 100، توبه (9) آیه 87، یونس (10) آیه 74، نحل (16) آیه 108، غافر (40) آیه 35. 118. اصول کافی، ج 2، ص 422، باب فی ظلمة قلب المنافق. 119. ملک (67) آیه 22. 120. مرآة العقول، ج 11، ص 260.

فصل دوم: آداب تعلیم و تعلم [65]

1. علم باید با عمل همراه باشد.
2. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی.
3. چه دانشی سزاوار فراگیری است.
4. وظایف علما.

1. علم باید با عمل همراه باشد سرانجام شوم عالم غیر عامل [67]
قال علیه السلام: و ان العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الذی لا یستفیک من جهله بل الحجة علیه اعظم والحسرة له الزم و هو عند الله الوم؛(1)
عالمی که به غیر دانش خود عمل کند، همانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش بیرون نمی آید، بلکه حجت بر او عظیم تر و حسرت برای او ثابت تر و او نزد خدا سزاوار سرزنش بیشتر است.

امام علیه السلام در تبیین و توصیف وضعیت اسفبار عالم بی عمل، ابتدا وی را مساوی جاهل سرگردانی قرار داده اند که از مسیر حق دور شده و در گرداب گمراهی غوطه وراست. پس از این تسویه، حال وی را بدتر از حال جاهل ترسیم نموده اند.
اما وجه مساوات این است که: نتیجه علم بدون عمل، مانند نتیجه جهل است که عبارت است از گمراهی و دوری از حق و سرگردانی در وادی حیرت.
اما عالم بدون عمل از جاهل بدتر است، زیرا:
اولا: الحجة علیه اعظم: اگر برای جاهل جایی برای عذر آوردن باشد برای عالم جایی برای عذر آوردن نیست و نمی تواند بگوید: انا كنا عن هذا غافلين.
ثانیا: والحسرة له الزم: راغب در معنای حسرت می گوید:

[68]

الحسرة الغم علی مافاته والندم علیه كانه انحسر عنه الجهل الذی حمله علی ما ارتكبه
وانحسر قواه من فرط غم او ادرکه اعیاء عن تدارك ما فرط عنه؛
حسرت به معنای اندوه و غم است بر آنچه از دست رفته، گویا جهلی که بر ارتکاب عمل قبیح وادارش کرده بود، از وی رفته یا نیرویش از فرط غصه و اندوه زایل شده یا از یافتن چیز مفقود خسته شده است.

اما این که چرا غم و اندوه و حسرت عالم بدون عمل از جاهل بیشتر است، از این جهت است که جاهل نمی داند چه کمالاتی را از دست داده، اما عالم چون می داند لذات و بهجت های معنوی را در مقابل چه چیز بی ارزشی از دست داده، حسرت بیشتری دارد، مانند کسی که ارزش جواهر گرانبهائی را می داند و سرگرم کارهای بیهوده شده و آن گوهر قیمتی را از دست می دهد، این شخص حسرتش بیشتر است از کسی که قیمت و ارزش آن گوهر را نمی داند.(2)

قرآن کریم می فرماید:

وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامرهم فی غفلة وهم لا یؤمنون؛(3)
ای رسول ما! امت را از روز حسرت بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است و مردم از آن روز غافلند و به آن ایمان نمی آورند.

ثالثا: وهو عند الله الوم: عالم سزاوارتر است از جاهل بر سرزنش و ملامت، زیرا عالم با شناخت و آگاهی، راه سرکشی و مخالفت با خدای تعالی را انتخاب نموده است.
نظیر عبارتی که در خطبه 110 نهج البلاغه گذشت نیز در کافی آمده:

ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ان العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذی لا یستفیک عن جهله بل قد رایت ان الحجة علیه اعظم والحسرة اذوم علی هذا العالم المنسلخ من علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله وکلاهما حائر بائر؛(4)

[69]

ای مردم! به آنچه دانا شدید عمل نمایید، شاید که به هدایت راه یابید. عالمی که بر خلاف

علمش عمل کند، همانند جاهل سرگردانی است که از نادانی به هوش نیاید، بلکه حجت بر او تمام ترو حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده، بیشتر است از حسرت جاهل سرگردان در جهالت، و هر دو سرگردان و خوابند. حاصل کلام این است که عالم بی عمل از جاهل بدتر است. از امام صادق علیه السلام روایاتی در این زمینه رسیده است: یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنبا واحدا؛ (5) هفتاد گناه جاهل بخشیده می شود، پیش از آن که یک گناه عالم آمرزیده گردد. قال عیسی بن مریم علیه السلام: ویل للعلماء السوء کیف تلطی علیهم النار؛ (6) وای بر علمای بد که چگونه آتش دوزخ برآنان زبانه می کشد. اذا بلغت النفس هنا - وإشار بیده الی حلقه - لم یکن للعالم توبة ثم قرء: انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة؛ (7) و (8) وقتی که جان به این جا رسد - با دست به گلویش اشاره نمود - برای عالم توبه ای نیست؛ سپس این آیه را تلاوت نمود: پذیرش توبه بر خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی بدی می کنند.

از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:

آفة العلم ترک العمل به؛ (9)

آفت علم، عمل نکردن به آن است.

1. نهج البلاغه، خطبه 110. 2. ر.ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 82. 3. مریم (19) آیه 39. 4. اصول کافی، ج 1، ص 45، باب لزوم الحجة علی العالم وتنشید الامر علیه. 5. همان، ص 47. 6. همان جا. 7. نساء (4) آیه 17. 8. اصول کافی، ج 1، ص 47. 9. غررالحکم.

فراگیری برای به کارگیری

ذکر فیها آل محمدعلیهم السلام قال علیه السلام: عقلوا الدین عقل وعاية و رعاية لا عقل سماع ورواية فان

[70]

رواة العلم کثیر و رعاته قليل؛ (10)

در این خطبه از آل محمدعلیهم السلام سخن به میان آمده: دین را درک کردند توأم با فراگیری و عمل، نه صرف شنیدن و نقل کردن، به درستی که راویان علم فراوان و رعایت کنندگان و عمل کنندگان کمند.

امام علیه السلام در توصیف آل محمدعلیهم السلام می فرمایند:

أنها دین را با آگاهی کامل درک نموده و آن را با عمل توأم کرده اند، چه بسیارند کسانی که معارف دینی را شنیده اند و برای دیگران هم بازگو می کنند، ولی خود درعمل بهره ای نبرده و دستورها و تعالیم دینی را به کار نبسته اند. به طور کلی مهم ترین ویژگی مربیان الهی، تبلیغ عملی است.

قال علیه السلام: اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فان رواة العلم کثیر و رعاته قليل؛ (11)

(خبری را که می شنوید پیرامون آن تفکر کنید، تفکر برای عمل نه برای بازگو کردن، به درستی که راویان علم بسیارند و عمل کنندگان به آن کم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:
العلماء همتهم الرعاية والسفهاء همتهم الرواية؛ (12)
علمای راستین سعی در بکارگیری دانش خود دارند، ولی سفیهان فقط در پی یادگیری و بازگود کردن برای دیگران هستند.

در روایت دیگری می فرمایند:
ان رواة الكتاب كثير و رعايته قليل و کم من مستنصح للحديث مستغش للكتاب فالعلماء يحزنهم ترك الرعاية والجهال يحزنهم حفظ الرواية فراع يراعى حياته وراع يراعى هلكته فعند ذلك اختلف الراعيان وتغاير الفريقان؛ (13)
[71]

روایت کنندگان قرآن بسیارند و رعایت کنندگان کم؛ چه بسا مردمی که نسبت به حدیث خیرخواه و نسبت به قرآن جنایتکارند. علماء از رعایت نکردن غمناکند و جاهلان از حفظ روایت. یکی در پی حفظ حیات خود است و دیگری در پی هلاکت خویش؛ این جاست که دو دسته رعایت کنندگان اختلاف پیدا می کنند و از هم جدا می شوند.
قال عيسى عليه السلام:

كيف يكون من اهل العلم من يكون مسيره الى آخرته وهو مقبل على دنياه وكيف يكون من اهل العلم من يطلب العلم ليخبر به ولا ليعمل به؛ (14)
چگونه ممکن است کسی که مسیرش به سوی آخرت است و به دنیا توجه دارد از اهل علم باشد، و چگونه ممکن است اهل علم باشد کسی که در پی یادگرفتن باشد تا برای دیگران نقل کند نه برای عمل؟

10. نهج البلاغه، خطبه 239، 11. همان، حکمت 98، 12. بحارالانوار، ج 1، ص 37، 13. اصول کافی، ج 1، ص 49، 14. ملا محسن فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج 1، ص 132.

برترین دانش ها

قال عليه السلام: اوضع العلم ما وقف على اللسان و ارفعه مظهر على الجوارح و الاركان؛ (15)
پست ترین دانش ها آن است که تنها روی زبان متوقف شود و برترین دانش ها آن است که دراعضاء و جوارح آشکار گردد.

یادگیری، مقدمه به کار بستن و عمل کردن است، نه برای نقل کردن. در مذمت علمی که از گفتار فراتر نرود و به کردار نرسد، همین بس که خدای تعالی می فرماید:
يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون؛ (16)
ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا به زبان چیزی می گوئید که در مقام عمل خلاف آن می کنید؟ بترسید از این که سخنی بگوئید و خلاف آن عمل کنید که بسیار خدا را به غضب می آورد.
در سوره جمعه می فرماید:

[72]

مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا بنس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله والله لايهدي القوم الظالمين؛ (17)

وصف حال آنان که تحمل تورات نموده و بر خلاف آن عمل کردند، در مثل به حماری ماند که بار کتاب ها بر پشت کشد که از آن بهره ای نمی برد، قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند، بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

15. نهج البلاغه، حکمت 92، 16، صف (61) آیه 2 و 3، 17، جمعه (62) آیه 5.

دانش بی ثمر
قال عليه السلام: رب عالم قد قتلته جهله وعلمه معه لا ينفعه؛ (18)
چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را کشته، در حالی که علمشان با آنهاست، اما سودی برای آنها ندارد.
علم بدون تعقل و بصیرت، وسیله نجات نیست و چه بسیارند کسانی که دانش هایی را فرا گرفته اند، اما نتوانسته اند با بصیرت و آگاهی از دانش خود استفاده کنند و خود را از ورطه هلاکت نجات بخشند.
قال عليه السلام: العلم، مقرون بالعمل فمن علم عمل والعلم يهتف بالعمل فان اجابه والا ارتحل عنه؛ (19)
علم از عمل جدا نیست، هر کس به راستی عالم باشد به علمش عمل می کند، زیرا علم عمل راندا کرده و فرا می خواند، اگر اجابت کرد می ماند و الا کوچ می کند.
کسی که کسب دانش نماید، علم او را به عمل وامی دارد، یعنی در شخص عالم انگیزه به کار بردن دانش را ایجاد می کند، اگر مؤثر شد، علم باقی است و الا کوچ می کند؛ یعنی علم بدون اثر و نتیجه با جهل یکسان است و بود و نبودش با هم فرقی نخواهد داشت.
18. نهج البلاغه، حکمت 107، 19، همان، حکمت 366.

2. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی (الف) نهی از گفتار بدون علم [73]
آن چه نمی دانی مگو
من وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليهما السلام: دع القول فيما لاتعرف والخطاب فيما لم تكلف؛ (20)
درباره آنچه نمی دانی سخن مگوی و در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن. (21)
پرسیدن عیب نیست
قال عليه السلام: و لا يستحین احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم؛ (22)
اگر از چیزی که نمی دانید از شما سؤال شد، حیا نکنید و بگویید نمی دانم.
در تعالیم اسلامی از گفتار بدون علم، مخصوصا در مسائل دینی، نهی اکید شده است. در قرآن آیات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، از جمله:
وتقولون بافواهكم ماليس لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم؛ (23)
حرفی به زبان می آورید که علم به آن ندارید و این کار را سهل و کوچک می پندارید، در صورتی که نزد خداوند بسیار بزرگ است.
[74]
قل آله اذن لكم ام على الله تفترون؛ (24)
بگو: آیا خدا به شما اذن داده و کار شما به دستور خداست، یا به خدا افترا می بندید و بی دلیل نسبت می دهید.

اتقولون علی الله ما لاتعلمون. قل ان الذين یفترون علی الله الکذب لایفلحون؛(25)
آیا بی دلیل و از روی جهالت نسبت به خدا چنین سخن می گویند؟ بگو ای رسول ما که هرگز آنان که به خدا چنین نسبت دروغی دهند، رستگاری ندارند.

درباره کسانی که بدون آگاهی از عدد اصحاب کهف سخن می گویند می فرماید:
سیقولون ثلثة رابعهم کلهم ویقولون خمسة سادسهم کلهم رجما بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلهم قل ربی اعلم بعدتهم؛(26)

بعضی خواهند گفت: عده اصحاب کهف سه نفر بود و چهارمین سگ آنها و برخی از روی خیال بافی و غیب گویی می گویند: عده آنها پنج نفر بود و ششمین سگ آنها و برخی دیگر گویند: هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها. بگو: خدای من به عده آنها آگاه تر از خلق است. از امام باقر علیه السلام سؤال شد: حق خداوند بر بندگان چیست؟ فرمودند:

ان یقولوا ما یعلمون ویقفوا عند ما لایعلمون؛(27)

چیزی را که می دانند بگویند و در مورد آنچه را نمی دانند توقف نموده و سخن نگویند.
امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان الله - تبارک و تعالی - غیر عبادہ بآیتین من کتابه: ان لایقولوا حتی یعلموا و لایردوا ما لم یعلموا قال الله - عزوجل - الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لایقولوا علی الله الا الحق(28)وقال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویلہ؛(29)و(30)

[75]

خداوند - تبارک و تعالی - بندگان را به دو آیه از قرآن نکوهش نموده است: چیزی را نگویند، مگر این که بدانند و آن چه را نمی دانند رد نکنند. خدای - عزوجل - می فرماید: «آیا از آنان پیمان کتاب آسمانی گرفته نشد که به خدا جز حرف حق و سخن راست نسبت ندهند؟» و نیز می فرماید: «چیزی را انکار می کنند که علمشان به آن احاطه نیافته و حقیقت و باطن آن را درک نکرده اند».

20. نهج البلاغه، نامه 31. 21. شرح این عبارت در بحث «آفات لسان» خواهد آمد. 22. نهج البلاغه، حکمت 82. 23. نور (24) آیه 15. 24. یونس (10) آیه 59. 25. همان، آیه 68 - 69. 26. کهف (18) آیه 22. 27. بحارالانوار، ج 2، ص 113. 28. اعراف (7) آیه 169. 29. یونس (10) آیه 39. 30. بحارالانوار ج 2 ص 113.

سرانجام گفتار بدون علم

قال علیہ السلام: من ترک قول لا ادری اصیبت مقاتله؛(31)

هرکس که جمله «نمی دانم» را ترک کند خود را به کشتن خواهد داد.

مقاتل بدن، اعضای است از بدن که در صورت صدمه دیدن، انسان در امان نمی ماند.

شارح بحرانی رحمه الله در ذیل این کلام نورانی می گوید:

ترک هذا القول کنایة عن القول بدون العلم واصابة المقاتل کنایة عن الهلاک الحاصل بسبب القول بالجهل لما فیہ من الضلال والاضلال وربما یكون بسببه هلاک الدنیا والآخرة؛(32)

ترک این قول (لادری) کنایه است از گفتار بدون علم و اصابت المقاتل کنایه است از هلاکت و نابودی از گفتار بدون علم به واسطه گمراهی و گمراه کردن حاصل می گردد و چه بسا سخن گفتن بدون علم موجب هلاکت در دنیا و آخرت گردد.

وقت شناسی در سخن گفتن و خاموشی

قال عليه السلام: لاخير في الصمت عن الحكم كما انه لاخير في القول بالجهل؛(33) هنگام لزوم سخن گفتن، در سکوت خیری نیست، همان طوری که در سخن گفتن بدون علم و آگاهی خیری نیست.

[76]

امام علیه السلام در این کلام، دو مطلب مهم را تذکر می دهند:

1. نهی از کتمان حق.
 2. نهی از قول بدون علم.
- کتمان حق و گواهی ندادن، از گناهان کبیره شمرده می شود. در صحیحہ عبدالعظیم حسنی، امام جواد علیه السلام برای اثبات کبیره بودن کتمان شهادت، به قرآن استناد می کنند:
- ولا تکتبوا الشهادة ومن یکتبها فانه اثم قلبه والله بما تعملون علیم؛(34) و(35)
- و کتمان شهادت ننمایید، که هر کس کتمان شهادت کند، البته به دل گنهگار است و خدا از همه کار شما آگاه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مذمت گفتار بدون علم و آگاهی می فرمایند:

من افتی الناس بغير علم کان ما یفسده من الدین اکثر مما یصلحه؛(36)

کسی که برای مردم بدون علم و آگاهی فتوا دهد، خرابکاری اش در دین بیشتر از اصلاحش می باشد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

لو سکت من لا یعلم سقط الاختلاف؛(37) اگر نادان سکوت کند، اختلاف از بین می رود. سعدی در معنای حکمت 182 می گوید:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
 دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
 مسئولیت انسان در برابر سخنان

قال علیه السلام: لاتقل ما لاتعلم بل لاتقل کل ماتعلم فان الله فرض علی جوارح کلها فرائض یحتج

[77]

بها علیک یوم القیامة؛(38)

آنچه نمی دانی مگوی، بلکه همه آنچه را می دانی نیز مگو، زیرا خداوند بر اعضا و جوارح تو واجباتی قرار داده که در قیامت از آن بازخواست خواهد کرد.

شرح قسمت اول این کلام، لاتقل ما لاتعلم، گذشت، اما شرح قسمت دوم:

بل و لاتقل کل ما تعلم؛ همه آنچه را هم می دانی بازگو مکن. علت این نهی، مسئولیتی است که برعهده هر یک از اعضا و جوارح انسان گذاشته شده و انسان در قبال زبانی که خدا به او داده مسئولیت دارد و بازخواست خواهد شد.

تعلیلی که در ذیل کلام آمده: فان الله فرض علی جوارح کلها فرائض، نظیر تعلیلی است که در این آیه آمده است:

ولاتقف ما لیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا؛(39)

آنچه را که علم و اطمینان نداری پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل ها همه در پیشگاه خدا مسئولند.

امام علیه السلام در این کلام، گفتن تمام چیزهایی را که انسان می داند ممنوع فرموده اند، زیرا چه بسا ممکن است در بین این سخنان کشف راز مؤمن و اذیت او و غیبت و افترا و ترویج فساد

باشد که همه در شرع منهی عنه است.

31. نهج البلاغه، حکمت 85 . 32. شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 283. 33. نهج البلاغه، حکمت 182 . 34. اصول کافی، ج 2، ص 258. 35. بقره (2) آیه 283. 36. بحارالانوار، ج 2، ص 121 37. همان، ج 2، ص 122. 38. نهج البلاغه، حکمت 382. 39. اسراء (17) آیه 36.

(ب) نهی از کردار بدون علم

قال عليه السلام: فالناظر بالقلب العامل بالبصر يكون مبتدا علمه ان يعلم اعمله عليه ام له فان كان له مضي فيه وان كان عليه وقف عنه، فان العامل بغير علم كالسائر على غير طريق فلا يزيده بعده عن الطريق الواضح الا بعدا من حاجته والعامل بالعلم كالسائر على الطريق الواضح؛(40)

آن کس که با چشم عقل می بیند و با آگاهی به عمل می پردازد، باید در آغاز کار توجه کند که [78]

عملش به سود اوست یا به زیانش، اگر به سود اوست اقدام کند و اگر بر زیانش باشد بازایستد، زیرا کسی که بدون آگاهی به عمل می پردازد، همچون کسی است که از بیراهه می رود، و چنین شخصی هر چه جلوتر رود، از سر منزل مقصود خویش بیشتر فاصله می گیرد، اما کسی که از روی آگاهی عمل می کند، همچون رهروی است که در راه روشن قدم برمی دارد. برای انجام هر کاری باید قبلا آن را مورد مطالعه و بررسی و سنجش قرار داد که آیا سودمند است یا زیان آور. کار بدون آگاهی و دانش کافی، به بیراهه رفتن است و انسان را از مقصد دور می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

من عمل على غير علم كان ما يفسده اكثر مما يصلح؛(41)

کسی که بدون دانش و آگاهی به انجام کاری دست بزند، فساد و خرابکاری او بیشتر است از اصلاح و درستکاری.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

العامل على غير بصيرة كالسائر على السراب بقية لايزيد سرعة سيرة الا بعدا؛

کسی که بدون آگاهی و دانش دست به انجام دادن کاری می زند، همانند شخصی است که در سراب به دنبال آب می گردد و هر چه بیشتر و سریع تر حرکت کند، از مقصد دورتر خواهد شد و به جز حیرت و سرگردانی و خستگی چیزی نصیبش نمی گردد.(42)

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

السراب هو ما يرى في الفلاة من لمعان الشمس عليها وقت الظهيرة فيظن انه ماء. يسرب الي يجرى. والقيعة القاع هو الارض المستوية وقيل جمعه كجار وجيرة وهو اشارة الى ما ذكره الله تعالى في اعمال الكفار وعدم انتفاعهم بها حيث قال: والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماءا حتى اذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده فوفيه حسابه والله سريع الحساب؛(43)و(44)

[79]

«سراب» چیزی است که هنگام ظهر از تابش خورشید بر دشت به چشم می خورد و گمان می رود آب است.

«یسرب» یعنی جاری می شود. «قیعة» و «قاع» زمین پهناور و دشت است و گفته شده جمع

آن مانند جار و جیره است و این روایت اشاره است به آنچه خدای تعالی درباره اعمال کفار و عدم بهره گیری از کارهایشان فرموده است؛ در آن جا که می فرماید: «و آنان که کافرنند، اعمالشان در مثل به سرابی ماند در بیابان هموار بی آب که شخص تشنه آن را آب پندارد و به جانب آن شتابد، چون به آن جا رسد هیچ آب نیابد و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بداند که به حساب کارش تمام و کمال برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلائق می کند». تمام کارهای انسان باید از روی آگاهی و دانش انجام گیرد، هم کارهای اجتماعی و هم افعال شخصی. اگر انسان در زندگی شخصی یا اجتماعی، بدون آگاهی لازم دست به کاری بزند - گرچه نیت سوء نداشته باشد - هرگز به مقصود نرسیده و جامعه را به تباهی و فساد خواهد کشید.

تاریخ، شاهد و گواه سرگذشت کسانی است که بدون صلاحیت و بدون داشتن دانش لازم دست به اقداماتی زده و گاهی رهبری جوامع بشری را به دست گرفته و سرانجامی غیر از تباهی و فساد در پی نداشته اند.

حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام در توصیف کسی که متصدی حکومت و قضاوت می شود، در حالی که صلاحیت این کار را ندارد، و آثار رفتار جاهلانه اش می فرمایند: دو نفر در پیشگاه خداوند منفورترین مردمند... و کسی که مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حيله و تزویر در میان مردم نادان پیش می رود، و در تاریکی های فتنه و فساد به تندی قدم برمی دارد؛ منافع و مصالح را نمی بیند. انسان نماها وی را عالم ودانشمند می خوانند، ولی عالم نیست؛ از سپیده دم تا شامگاه به جمع آوری چیزهایی می پردازد که کم آنها از زیادش بهتر است، تا آن جا که خود را در آب های گندیده چهل سیر سازد و به خیال خویش گنجی از علم فراهم ساخته، در صورتی که فایده ای در آن

[80]

یافت نمی شود. در بین مردم به مسند قضاوت تکیه زده و عهده گرفته است که آنچه بردیگران مشتبه شده روشن سازد و حق را به صاحبش برگرداند. اگر با مشکلی روبه روشود یک سلسله حرف های پوچ و توخالی جمع و جور می کند و به نتیجه آن قاطع می گردد و در برابر شبهات، همچون تارهای عنکبوت می باشد؛ حتی خودش هم نمی داند درست حکم کرده یا به خطا. اگر صحیح گفته باشد، می ترسد که خطا رفته باشد، و اگر اشتباه نمود، امید دارد که صحیح از آب درآید. نادانی که در تاریکی های جهالت سرگردان است، همچون نابینایی که در ظلمات پر خطر به راه خود ادامه می دهد، دانشهایی که فرا گرفته برایش قطع آور نیست. همانند تند بادی که گیاهان خشک را به هم می شکند، روایات را درهم می ریزد تا به خیال خود نتیجه ای به دست آورد. به خدا سوگند! نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم حق را از باطل جداسازد، و نه برای مقامی که به او تفویض شده اهلیت دارد. باور نمی کند ماورای آنچه انکار کرده، دانشی و نظریه دیگری غیر از آنچه او فهمیده وجود دارد. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می کند، زیرا به چهل خویش آگاه است. خون هایی که از داوری ستمگرانه اش ریخته صیحه می کشد و میراث هایی که به ناحق به دیگران داده فریاد می زنند. شکایت به خدا می برم از گروهی که در چهل و نادانی زندگی می کنند و در گمراهی جان می دهند (زندگی و مرگشان همه در چهل و نادانی است) در میان آنها متاعی کسادتر از قرآن نیست، اگر آن را آن چنان که باید تلاوت کنند، متاعی رایج تر از آن نتوان یافت، اگر آن را تحریف سازند و طبق دلخواهشان تفسیر کنند. نزد آنان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست. (45) عبادت و سیر و سلوک در راه خدا نیز باید از روی آگاهی و دانش کافی انجام گیرد. چه بسیارند

افرادى که به اسم انجام تکالیف دینی و عبادت خدا، در اثر نشناختن راه صحیح و پیروی از مسلک های باطل و انحرافى، به انجام کارهاى دست مى زنند که [81]

به جز دورى از خدا نتیجه اى براى آنها ندارد. (46)
امیرالمؤمنین علیه السلام مى فرماید:

المتعبد على غير فقه كحمار الطاحونة يدور ولا يبرح و ركعتان من عالم خير من سبعين ركعة من جاهل لان العالم تاتيه الفتنة فيخرج منها بعلمه وتأتى الجاهل فتنسفه نسفا و قليل العمل مع كثير العلم خير من كثير العمل مع قليل العلم والشك والشبهة؛ (47)
کسى که بدون آگاهی و شناخت عبادت کند، مانند اسب عصارى است که هر چه مى دود به جایی نمى رسد. دو رکعت نماز عالم بهتر است از هفتاد رکعت نماز جاهل، زیرا از مقابل هجوم فتنه با علم و آگاهی به سلامت عبور مى کند و در آن فرو نمى رود، ولی جاهل را فتنه در هم مى کوبد. عمل کم توأم با دانش فراوان بهتر است از عمل زیاد با دانش کم و شک و شبهه.
40. نهج البلاغه، خطبه 154. 41. اصول کافی، ج 1، ص 44. 42. همان، ص 43. 43. بحارالانوار، ج 1، ص 208. 44. نور (24) آیه 39. 45. نهج البلاغه، خطبه 17. 46. ایا جیل التصوف شر جیل لقد جئتم بامر مستحیل ا فى القرآن قال لكم الهی کلوا مثل البهائم و ارقصوا لی 47. بحارالانوار، ج 1، ص 208.

3. چه دانشى سزاوار فراگیرى است؟ نجوم و ستاره شناسى [82]

قال علیه السلام: «ایها الناس ایاکم وتعلم النجوم الا ما یهتدی به فى بر او بحر؛ (48)
ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم بر حذر باشید، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکی ها شما راهدایت کند.

هنگامى که امام علیه السلام آماده حرکت برای نبرد با خوارج بود، یکی از یارانش عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین! از آن مى ترسم که اگر در این ساعت حرکت کنی به مرادخویش نرسی! این سخنى را که مى گویم از علم نجوم استفاده شده است.
امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:

گمان مى کنی تو آگاهی از آن ساعتى که اگر در آن ساعت کسى حرکت کند با ناراحتى روبه رو نخواهد شد، و مى توانی از آن ساعتى که هر کس در آن راه افتد زیان مى یابد، او را با خبر کنی؟ کسى که در این گفتار، تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده و از استعانت خدا در رسیدن به هدف های محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی نیازشده است. گویا مى خواهی به جای خداوند تو را ستایش کنند، چون به زعم خود مردم را به ساعتى که در آن به مقصود مى رسند و از زیان برکنار مى مانند هدایت کرده ای.

سپس امام علیه السلام رو به مردم نموده و فرمودند:

[83]

ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم بر حذر باشید جز به آن مقدار که در دریاها و خشکی هاشما را هدایت کند، زیرا نجوم به سوى کهنات دعوت مى کند و منجم همچون کاهن است و کاهن چون جادوگر و ساحر و جادوگران، همانند کافران و کافر در آتش است؛ پس از سخن منجم

نترسید و به نام خدا به سوی مقصد حرکت کنید.
48. نهج البلاغه، خطبه 79.

چرا تعلم نجوم حرام است؟
فرا گرفتن نجوم حرام است، زیرا یاد گرفتن کارهای محرم، حرام است. و اما در حرمت تنجیم، شیخ انصاری رحمه الله می گوید:
التنجیم حرام وهو - كما فی جامع المقاصد - الاخبار عن احکام النجوم باعتبار حركات الفلكية والاتصالات الكوكبية.

ایشان پس از نقل روایات دال بر حرمت - از جمله خطبه 79 نهج البلاغه - می گوید:
«تنجیم مطلقاً حرام نیست، بلکه حرمت در صورتی است که حکم قطعی داده شود بر اساس احکام نجوم با اعتقاد به تاثیر آنها.» (49)

از مجموع روایات باب، علت حرمت را می توان به دست آورد که عبارت است از اعتقاد به تاثیر حرکات فلکیه در سرنوشت انسان و اختلال در زندگی روزمره مردم در اثر اعتقاد به اخبار منجمان. در همین خطبه می فرمایند:

فمن صدق بهذا فقد كذب القرآن واستغنى عن الاستعانة بالله في نيل المحبوب ودفع المكروه. اخبار غیبی به واسطه تنجیم و اعتقاد به آن تکذیب قرآن است، زیرا قرآن می فرماید:

[84]

ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وماتدري نفس ماذا تكسب غداوما تدرى نفس باى ارض تموت؛(50)

همانا علم قیامت نزد خداست و او باران را فرو بارد و او آن چه (از نر و ماده و زشت و زیبا) که در رحم ها است می داند و هیچ کس نمی داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می رسد؛ پس خدا به همه چیز دانا و بر کلیه اسرار خلاق عالم آگاه است.

وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو؛(51)

و کلید خزاین غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آن آگاه نیست.

49. شیخ انصاری، مکاسب، ص 25 و 26 (چاپ تبریز). 50. لقمان (31) آیه 34، 51. انعام (6) آیه 59.

استفاده صحیح از نجوم جایز است

یکی از فواید علم نجوم اهتدا، یعنی راهیابی است همان طوری که در خطبه 79، اهتدا از حرمت استثنا شده: الا مایهتدی به فی بر او بحر.

قرآن کریم می فرماید:

هو الذى جعل لكم النجوم لتهتدوا بها فى ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون؛(52)
اوست که ستارگان را برای راهنمایی شما در تاریکی های بیابان و دریا قرار داده، همانا ما آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان کردیم.

هو الذى جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب وما خلق الله ذلك الا بالحق يفصل الآيات لقوم يعلمون؛(53)

اوست خدایی که خورشید را درخشان و ماه را تابان نمود و سیر ماه را در منازل معین کرد تا به این وسیله شما سنوات و حساب ایام را بدانید، اینها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلقت نیافریده است. خدا آیات خود را برای اهل علم و معرفت بیان می کند.

[85]

وعلامات وبالنجم هم بهتدون؛(54) و ستارگان را مقرر داشت تا به آنها هدایت یابند.

یسئلونک عن الاهله قل هی مواقیت للناس والحج؛(55)

ای پیغمبر صلی الله علیه وآله از تو سؤال کنند که سبب بدر و هلال ماه چیست. بگو: در آن تعیین اوقات عبادات حج و معاملات مردم است.

اقم الصلوة لعلوک الشمس الی غسق اللیل؛ (56)

برپا دار نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب.

برای به دست آوردن اوقات نماز و پیدا کردن قبله و شناخت ماه های سال و ماه های حرام و ماه صیام و ماه حج، از علم نجوم استفاده می شود.

علاوه بر آیاتی که ذکر شد، روایات زیادی در باب قبله و اوقات نماز وارد شده، از جمله:

محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام: انی اکون فی السفر ولا اهتدی الی القبلة باللیل فقال: اتعرف الکوکب الذی یقال له جدی فقلت نعم قال: اجعله علی یمینک واذا کنت فی طریق الحج فاجعله بین کتفیک؛(57)

محمد بن مسلم می گوید: خدمت امام علیه السلام عرضه داشتم: شب هنگام و در حال سفر، قبله را چگونه پیدا کنم؟ در جواب فرمودند: آیا ستاره ای را که جدی نام دارد می شناسی؟ عرضه داشتم: آری. فرمودند: آن را در طرف راستت قرار ده و اگر در راه حج بودی، آن را بین کتف هایت قرار ده.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

العلوم اربعة: الفقه للادیان، والطب للابدان، والنحو لللسان والنجوم للازمان؛(58)

دانش ها بر چهار نوعند: فقه برای ادیان و طب برای بدن ها و نحو برای لسان و صحیح سخن گفتن و نجوم و ستاره شناسی برای پیدا کردن زمان و اوقات.

52. همان، آیه 97. 53. یونس (10) آیه 5. 54. نحل (16) آیه 16. 55. بقره (2) آیه 189. 56. اسراء (17) آیه 78. 57. رک: محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعه، باب پنجم از ابواب القبلة و ابواب المواقیت. 58. بحارالانوار، ج 1، ص 218.

علم نجوم، فی نفسه مطلوب است[86]

علم نجوم و کیهان شناسی از دانش های واقعی و صحیح است، ولی برای هر کس فراهم نمی شود و برای همه مفید نیست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کثیره لایدرک وقلیله لاینتج.(59) علمی است که کامل آن نزد اولیای الهی است. شاهد براین مطلب روایتی است که شیخ انصاری رحمه الله از احتجاج نقل می کند که در آن برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از منجمان و ابطال حرف هایی که منجمان در پیشگویی هامی زنند ثابت می گردد.(60)

یونس بن عبد الرحمن می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم:

جعلت فداک خبرنی عن علم النجوم ما هو؟ فقال علیه السلام: هو علم من علوم الانبیاء. قال

قلت: کان علی بن ابی طالب یعلمه؟ فقال علیه السلام کان اعلم الناس به؛(61) قربانت کردم از علم نجوم مرا آگاه فرما که چیست؟ فرمود: دانشی است ازدانش های پیامبران. عرضه داشتم: علی بن ابی طالب آن را می دانست؟ فرمود: از همه مردم به علم نجوم داناتر بود.

از امام صادق علیه السلام از علم نجوم سؤال شد، فرمودند:

ما یعلمها الا اهل بیت من العرب واهل بیت من الهند.(62)

مجلسی قدس سره در بیان حدیث می گوید:

اهل بیت من العرب اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله ولا یدل علی جواز النظر فیه والعمل به بل علی خلافها دل لان علم اکثر الخلق به ناقص فیکون حکمهم قولاً بغير علم.(63)
59. همان، ج 58، ص 292. 60. احمد بن علی طبرسی، احتجاج، ج 1، ص 355. 61. بحارالانوار، ج 55، ص 235. 62. اصول کافی، ج 8، ص 272. 63. بحارالانوار، ج 55، ص 243.

قرآن به کیهان شناسی دعوت می کند [87]

علاوه بر مطالبی که قبلاً در جواز و مطلوب بودن علم نجوم گذشت، آیاتی ازقرآن دعوت به شناخت آیات الهی در آسمان و تفکر در آن دارد:

افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها وزیناهاوما لها من فروج؛(64)

آیا منکران حق، آسمان را فراز خود نمی نگرند که ما چگونه بنای محکم اساس نهاده ایم و آن رابه زیور ستارگان رخشان آراسته ایم و هیچ شکاف و خللی در آن راه ندارد؟

افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت؛(65)

آیا در خلقت شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده و به آسمان نمی نگرند که چگونه برافراشته شده است؟

ومن آیاته خلق السماوات والارض واختلاف السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین؛(66)

و یکی از آیات قدرت الهی، خلقت آسمان ها و زمین است و دیگر اختلاف زبان و رنگ های شما آدمیان که در این امور نیز ادله صنع و حکمت حق بر همه دانشمندان عالم آشکار است.

64. ق (50) آیه 6 . 65. غاشیه (88) آیه 17 و 18. 66. روم (30) آیه 22.

چه دانشی سودمند است؟

قال علیه السلام: وقفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم؛(67)

متقین گوش های خود را وقف شنیدن علم و دانش سودمند نموده اند.

من وصیه له علیه السلام للحسن بن علی: واعلم انه لاخیر فی علم لاینفع ولاینتفع بعلم لایحق تعلمه؛(68)

آگاه باش! دانشی که نفع نبخشد خیری در آن نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نیست

[88]

سودی نمی بخشد.

از امام هفتم علیه السلام نقل شده که فرمودند:

دخل رسول الله صلی الله علیه وآله المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا؟ فقيل: علامة فقال: وماهو العلامة؟ فقالوا له: اعلم الناس بانساب العرب ووقائعها وایام الجاهلیة

والاشعار العربية. فقال النبي صلى الله عليه وآله: ذاك علم لا يضر من جهله ولا ينفع من علمه. ثم قال النبي صلى الله عليه وآله: انما العلم ثلاثة: آية محكمة او فريضة عادلة او سنة قائمة وما خلاهن فهو فضل؛(69)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله داخل مسجد شدند؛ در این هنگام عده ای را دیدند که اطراف مردی جمع شده اند، فرمودند: چه خبر است؟ گفتند: مرد علامه ای است. فرمودند: علامه یعنی چه؟ (مقصود شما از علامه چیست؟) گفتند: داناترین مردم به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پس حضرت نبی صلی الله علیه وآله بیان کرد: آن علمی است که دانستن و ندانستن آن ضرر و سودی نمی رساند. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: همانا علم سه چیز است: آیه محکمه، فريضة عادلة و سنة قائمة، و غیر از اینها فضل است.

مجلسی رحمه الله در شرح روایت بیانی دارد:

این که حضرت فرمودند: علامه یعنی چه: مقصود این است که چه علمی دارد که به واسطه آن به او علامه می گویند. آیه محکمه؛ یعنی آیه ای که دلالت آن روشن است و نسخ نشده. فريضة عادلة؛ یعنی واجبات و توصیف به عادله شده، زیرا در وسط بین افراط و تفریط است. سنة قائمة؛ یعنی مستحبات. و غیر از این سه فضل است، یعنی زائد است و عمر را نباید برای آنها صرف نمود.»(70)و(71)

علم نافع، علمی است که آثار سودمند داشته باشد و با ارزش ترین اثر برای علم عبارت است از ایمان به خدا و خضوع و خشوع در مقابل او و علمی که برای آخرت

[89]

مفید باشد.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

يا اباذر من اوتى من العلم ما لا يبيكه لحقيق ان يكون قد اوتى علما لا ينفعه لان الله تعالى نعت العلماء فقال - عزوجل - : «ان الذين اوتوا العلم من قبله اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا» و يقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا» ويخرون للاذقان يبكون ويزيدهم خشوعا»(72). يا اباذر من استطاع ان يبكي فليبك و من لم يستطع فليشعر قلبه الحزن وليتباك ان قلب القاسى بعيد من الله - تعالى - ولكن لا يشعرون؛(73)

ای اباذر! کسی که به او علمی داده شده که او را از خوف و خشیت خداوند نمی گریاند، در واقع به او علمی داده شده که به او سودی نمی بخشد، زیرا خداوند - عزوجل - در توصیف علما فرموده: «آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود، همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت برحکم آن فرود آوردند؛ و گویند: پروردگار ما پاک و منزّه است، البته وعده خدای ما محققا واقع خواهد شد. و آنها با چشم گریان همه سر به خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می افزاید» ای اباذر! کسی که می تواند گریه کند، باید گریه کند و کسی که آمادگی ندارد و نمی تواند گریه کند، قلب خود را محزون نموده و خود را بگریاند، به درستی که قلب سخت و غیرخاشع، از خدای تعالی دور است و در عین حال افراد سنگدل نمی فهمند.

شهید ثانی رحمه الله در منية المريد می گوید:

قد خص الله سبحانه في كتابه العلماء بخمس مناقب: الاولى: الايمان «الراسخون في العلم يقولون آمنا به»(74)؛ الثانية: التوحيد «شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم»(75)؛ الثالثة: البكاء والحزن «ان الذين اوتوا العلم من قبله» الى قوله: «ويخرون للاذقان يبكون»(76)؛

الرابعة:

[90]

الخشوع «ان الذين اوتوا العلم من قبله» (77) الآية؛ الخامسة: الخشية «انما يخشى الله من عباده العلماء؛ (78) و (79)

خدای سبحان در قرآن پنج منقبت را مختص علما نموده:

اول: ایمان: «راسخون در علم می گویند: ما به همه قرآن ایمان آوردیم.»

دوم: توحید و شهادت به یگانگی خدا: «خدا شهادت می دهد که غیر از او خدایی نیست، ملائکه و صاحبان علم و بصیرت هم گواهی می دهند.»

سوم: گریه و حزن: «آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند... با چشم گریان سر به خاک عبودیت می نهند.»

چهارم: خشوع: «کسانی که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود، همه با کمال فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند.»

پنجم: خشیت و ترس از خدا: «از میان بندگان خدا تنها مردمان دانا مطیع و خداترسند.» علمی که چنین آثاری داشته باشد خیر است و در غیر این صورت هر علمی که باشد مضر و شر است. (80)

67. نهج البلاغه، خطبه 193، 68. همان، نامه 31، 69. اصول کافی، ج 1، ص 32، 70. بحارالانوار، ج 1، ص 211، 71. لزوم یادگیری حرفه ها و صنعت هایی که نظام معاش مردم برآن توقف دارد، به قوت خود باقی است و فقهای عظام آن را واجب کفایی می دانند. 72. اسراء (17) آیه 107 - 109، 73. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص 258، (طبع قدیم)، 74. آل عمران (3) آیه 7، 75. همان، آیه 18، 76. اسراء (17) آیه 107 - 109، 77. همان، آیه 109، 78. فاطر (35) آیه 28، 79. ص 9، (طبع جدید)، 80. شیخ بهائی (ره) در بیان علم مفید و سودمند چنین سروده است: علمی بطلب که تو را فانی سازد ز علایق جسمانی علمی بطلب که به دل نور است سینه زتجلی آن طور است علمی که از آن چو شوی محفوظ گردد دل تو لوح محفوظ علمی بطلب که کتابی نیست یعنی ذوقی است و خطابی نیست علمی بطلب که نماید راه وز سر ازل کندت آگاه

علم مطبوع

قال عليه السلام: العلم علمان مطبوع ومسموع ولاينفع المسموع اذا لم يكن المطبوع؛ (81)

[91]

علم بر دو قسم است: مطبوع و مسموع و علم مسموع فایده ای ندارد، مادامی که مطبوع نباشد.

علم مطبوع شامل علوم ضروری است که انسان بالفطره آنها را قبول دارد. علم مسموع، علوم اکتسابی و نظری است که مبتنی بر علوم ضروری باشد؛ لذا اگر علوم ضروری نباشد، علوم اکتسابی هم حاصل نمی شود. (82)

مجلسی رحمه الله در شرح این کلام می گوید:

المراد بالمطبوع ما استنبط بفهمه وفكره الصائب في الاصول والفروع من الادلة العقلية والنقلية، وربما يخص المطبوع بالاصول والمسموع بالفروع؛ (83)

مراد از علم مطبوع، دانشی است که انسان بافهم و عقل سلیم و فطری خود در اصول و فروع،

ازادله عقلی و نقلی به دست می آورد؛ و ممکن است علم مطبوع، علم به اصول دین و عقاید و علم مسموع، علم به فروع و احکام باشد.

احتمال چهارم در کلام امام علیه السلام این است که:

مراد از مسموع دانشهایی است که در حد حفظ اصطلاحات و آشنایی با قواعداست، و علم مطبوع دانشی است که به صورت ملکه نفسانی درآمده باشد؛ لذا معنای کلام امام علیه السلام چنین می شود: علم مسموع تا به حد ملکه نرسد فایده ای نمی بخشد. (84) ممکن است بر احتمال اول اشکال شود که با ظاهر کلام سازگار نیست، زیرا بنابرین احتمال باید به جای لاینفع المسموع، بفرماید: لایحصل المسموع؛ نظر به این که علوم اکتسابی بدون علوم نظری اصلا حاصل نمی شود و به وجود نمی آید، نه این که وجود دارد، ولی فایده ندارد. (85) بر احتمال چهارم نیز این اشکال وارد می شود که این احتمال با کان تامه در لم یکن المطبوع سازگار نیست و در صورتی این احتمال تمام است که کان ناقصه باشد و بفرماید: اذا لم یکن مطبوعا، یا

[92]

بفرماید: اذا لم یصر مطبوعا.

81. نهج البلاغه، حکمت 338. 82. ر.ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 409. 83. بحارالانوار، ج 1، ص 219. 84. ر.ک: سید هاشم خوئی، منهاج البراعة، ج 21، ص 423. 85. ممکن است در پاسخ از این اشکال گفته شود: غیر مفید مثل معدوم است؛ لذا از معدوم تعبیر به غیر مفید شده است.

علمی که فراگیری آن لازم نیست

قال علیه السلام: فانظر ایها السائل فمادلك القرآن علیه من صفة فائتم به واستضىء بنور هدیته وما کلفک الشیطان علمه مما لیس فی الكتاب علیک فرضه ولا فی سنة النبی صلی الله علیه وآله وائمة الهدی اثره فکل علمه الی الله سبحانه فان ذلک منتهی حق الله علیک؛ (86) ای پرسش کننده ای که از صفات خدا سؤال کردی، درست بنگر آنچه را که قرآن از صفات اوبیان می کند و به آن اقتدا کن و از نور هدایتش بهره گیر و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن وا می دارد که دانستنش در قرآن بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی اثری از آن نیست، علمش را به خدای سبحان واگذار و در پی یادگیری آن نباش که این کار منتهای حق خدای تو است. (87)(88)

در تعالیم اسلامی از فراگیری بعضی از دانش ها نهی شده است، از جمله علمی که منجر به تفکر در ذات لاینال الهی و یا تفکر در امر قضا و قدر و جبر و اختیار می گردد.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

تکلموا فی خلق الله ولا تکلموا فی الله فان الکلام فی الله لایزید الا تحیرا؛ (89)(90)

درباره مخلوقات خدا گفتگو و تفکر نمایید نه در ذات خدا، زیرا گفتگو در ذات او به جز زیادی حیرت و سرگردانی چیزی در پی ندارد.

سلیم بن قیس هلالی می گوید:

سمعت علیا علیه السلام یقول لابی الطفیل واثلة الکنانی: یا ابا الطفیل العلم علما علم لایسع الناس الا النظر فیه وهو صبغة الاسلام وعلم یسع الناس النظر فیه وهو قدرة الله عزوجل؛ (91) از علی علیه السلام شنیدم که به ابا طفیل واثله کنانی می فرمود: ای ابا طفیل! علم بر دو

قسم است: علمی که مردم حتما باید در آن تفکر کرده آن را بیاموزند، که عبارت است از صیغه اسلام و علمی که لازم نیست آن را بیاموزند و در آن تفکر نمایند، که عبارت است از قدرت خدای عزوجل.

مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

المراد بالصيغة هنا الملة وكل ما يصبغ الانسان بلون الاسلام من العقائد الحقة والاعمال الحسنة والاحكام الشرعية وقدرة الله - تعالى - لعل المراد بها تقدير الاعمال وتعلق قدرة الله بخلقها اي علم القضاء والقدر والجبر والاختيار فانه قد نهى عن التفكير فيها؛(92)

مقصود از صیغه در این جا ملت و هر چیزی است که به انسان رنگ اسلام بدهد که عبارت است از عقاید حقه و اعمال پسندیده و احکام شرعی. ممکن است مقصود از قدرت خدا اندازه گیری اعمال باشد، و تعلق قدرت خدا به خلق اعمال به معنی علم قضا و قدر و جبر و اختیار که از تفکر در آنها نهی شده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قدر سؤال شده، در پاسخ فرمودند:

طريق مظلم فلا تسلكوه وبحر عميق فلا تلجوه وسر الله فلا تتكفوه؛(93)

راه تاریکی است، در آن گام ننهید و دریای ژرفی است، در آن وارد نشوید و سر الهی است، برای شکافتن آن خود را به زحمت نیندازید.

از این جاست که رمز کلام امام علیه السلام که فرمودند: ولاینتفع بعلم لایحق تعلمه به خوبی آشکار می گردد.

قرآن کریم درباره یهود که به دنبال یادگیری سحر بودند می فرماید:

ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم؛(94)

[94]

مردم می آموختند چیزی را که به آنها زیان می رساند و سودی نمی بخشید.

تعلیم و تعلم کارهایی که شرعا حرام است، به جز دوری از خدا و انحراف از طریق عبودیت و انحطاط جوامع بشری و اختلال در زندگی روزمره مردم حاصلی در پی ندارد.

در روایت تحف العقول پس از بیان جواز تعلیم و تعلم صناعاتی که مورد نیاز جامعه می باشد - در صورت به کارگیری در کارهای حلال - چنین آمده است:

انما حرم الله الصناعة التي حرام هي كلها التي يجي ء منها الفساد محضا نظير الرباط والمزامير والشطرنج وكل مله و به و الصلبان و الاصنام وما اشبه ذلك من صناعات الاشربة الحرام وما يكون منه و فيه الفساد محضا ولا يكون ولا منه شيء من وجوه الصلاح فحرام تعليمه و تعلمه والعمل به واخذ الاجر عليه؛(95)

آنچه را خدا حرام کرده، صنعتی است که فقط منشا فساد است و استفاده صحیح و مشروع ندارد، مثل رباط و مزامیر و شطرنج و هر چیزی که آلت لهو است و صلیب ها و بت ها و هر چه که شبیه اینها باشد، از صنعت هایی که در ساخت مشروبات حرام به کار گرفته می شود و آنها فقط منشأ فسادند و هیچ استفاده صحیح و مشروع در آنها نیست، تعلیم و تعلم و انجام دادن و اجرت گرفتن در این موارد حرام است.

86. نهج البلاغه، خطبه 91. 87. برای مطالعه بیشتر ر.ک: لطف الله صافی، شرح حدیث عرض دین. 88. شرح این کلام نورانی در بحث «توقیفی بودن اسما» می آید. 89. ابن بابویه (صدوق)، توحید، ص 454. 90. شرح بیشتر این مطلب در بحث صفات خدای تعالی و استحاله احاطه و اکتناه می آید. 91. ابن بابویه (صدوق)، خصال، ص 41. 92. بحارالانوار، ج 1، ص 210. 93. نهج البلاغه، حکمت 287. 94. بقره (2) آیه 102. 95. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 335.

4. وظایف علما الف) تواضع در مقابل عظمت خدای تعالی [95]
 قال علیه السلام: لا ینبغی لمن عرف عظمة الله ان یتعظم فان رفعة الذین یعلمون ما عظمتہ ان یتواضعوا له و سلامة الذین ما یعلمون ما قدرته ان یتستلموا له؛ (96)
 سزاوار نیست آن کس که عظمت خدای را شناخت، خود را بزرگ بشمرد، بلکه بزرگی آنان که از عظمت خدا آگاه می شوند در این است که در برابرش متواضع باشند و سلامت آنان که از قدرت نامحدودش آگاهند، این است که در برابرش تسلیم گردند.
 انسان هر قدر عظمت و جلال و جبروت خدای تعالی را درک کند، بیشتر به فقر و کوچکی خود پی می برد و می فهمد که نباید خود را بزرگ ببیند، زیرا بزرگی و ارزش کسی که عظمت خدا را درک کرده، در تواضع و فروتنی در برابر اوست، و در میان بندگان خدا خاشعان کسانی هستند که عظمت او را درک کرده اند؛
 انما یخشی الله من عباده العلماء؛ (97)
 از میان بندگان خدا تنها مردم دانا خدا ترس و خاشعند.
 امام سجاده علیه السلام در معرفی علمای راستین و پیروان آنها می فرماید:
 وان ارباب العلم واتباعهم الذین عرفوا فعملوا له ورغبوا الیه وقد قال الله: «انما یخشی الله [96]
 من عباده العلماء»؛ (98)
 و به تحقیق، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هستند که شناختند و از روی آگاهی برای او عمل نمودند و به او رغبت داشتند، خداوند می فرماید: «از میان بندگان خدا تنها مردم دانا خدا ترس و خاشعند.»
 امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:
 ان من حق من عظم جلال الله وسبحانه فی نفسه وجل موضعه من قلبه، ان یصغر عنده - لعظم ذلک - کل ما سواه؛ (99)
 سزاوار است آن کس که جلال خداوند در نظرش بزرگ و با اهمیت و مقام و مرتبه او در قلبش بزرگ است، همه چیز جز خداوند در نظرش کوچک جلوه کند.
 امام صادق علیه السلام در مورد تواضع و فروتنی در برابر خدای تعالی می فرماید:
 ان فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعا ومن تکبر وضعا؛ (100)
 همانا دو فرشته در آسمان بر بندگان گماشته شده اند که هر کس برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و هر که تکبر کند، پست و خوارش سازند.
 96. نهج البلاغه، خطبه 147. 97. فاطر (35) آیه 28. 98. بحارالانوار، ج 70، ص 344. 99. نهج البلاغه، خطبه 216. 100. اصول کافی، ج 2، ص 122.

ب) حلم و بردباری

قال علیه السلام: واما النهار فحلمااء علماء وابرار اتقياء... فمن علامة احدهم انک تری له قوة فی دین وحزما فی لین وایمانا فی یقین وحرصا فی علم وعلما فی حلم ... یمزج العلم بالحلم

والقول بالعمل؛(101)

اما در روز دانشمندی بردبار و نیکو کارانی با تقوا هستند... از نشانه های متقین این است که: در دین نیرومند، نرمخو و دوراندیش و با ایمانی مملو از یقین، حریص در کسب دانش و دارای علم [97]

توأم با حلمند... علم و حلم را با هم در آمیخته و گفتار را با کردار هماهنگ نموده اند. دانش توأم با شکیبایی

یذکر فیها آل محمدعلیهم السلام: هم عیش العلم و موت الجهل. یخبرکم حلمهم عن علمهم؛(102)

آل محمدعلیهم السلام مایه حیات علم و مرگ جهل و نادانی اند. حلمشان شما را از علم و دانش آنها آگاه می سازد. راغب می گوید:

الحلم ضبط النفس والطبع عن هیجان الغضب؛

حلم یعنی خود داری نمودن از برانگیخته شدن غضب و خشم.

در لزوم و اهمیت حلم، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ان لم تکن حلیمًا فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم؛(103)

اگر حلیم نیستی، خود را به حلم و بردباری بزنی، زیرا کم است کسی که خود را شبیه قومی کند و از آنان به شمار نیاید.

از امام صادق علیه السلام نیز در اهمیت حلم و لزوم همراه کردن علم با حلم روایاتی رسیده است از جمله:

ما من جرعة یتجرعها العبد احب الی الله - عزوجل - من جرعة غیظ یتجرعها عند تردد هافی قلبه اما بصبر واما بحلم؛(104)

هیچ جرعه ای بنده ننوشد که نزد خدای عزوجل محبوب تر باشد از جرعه خشمی که هنگام گردشش در دل بنوشد به وسیله صبر یا خویشتن داری.

المؤمن خلط عمله بالحلم؛(105)

مؤمن رفتارش همراه با بردباری است.

[98]

مجلسی رحمه الله در شرح می گوید:

وفی مجالس الصدوق (المؤمن خلط علمه) وهو اظهر و اوفق بسائر الاخبار.(106)

و در مجالس صدوق آمده است (المؤمن خلط علمه) که این تعبیر رساتر و با سایر اخبار هماهنگی بیشتری دارد.

کان امیرالمؤمنین علیه السلام یقول: یا طالب العلم ان للعالم ثلاث علامات: العلم والحلم والصمت وللمتکلف ثلاث علامات: ینازع من فوقه بالمعصية و یظلم من دونه بالغلبة و یظاهر الظلمة؛(107)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند: ای طالب علم! برای عالم سه نشانه است: علم، حلم و بردباری و سکوت، و برای عالم نما سه نشانه: با نافرمانی نسبت به مافوق خود کشمکش کند و به وسیله چیرگی به زیردست خود ستم کند و از ستمکاران پشتیبانی کند. اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم والوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لاتکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحکمکم؛(108)

در پی کسب دانش توأم با حلم و وقار باشید و نسبت به شاگردان و اساتید خود متواضع و

فروتن باشید و مانند علمای ستمگر نباشید، تا کارهای بد شما کارهای خوبتان را از بین ببرد.
101. نهج البلاغه، خطبه 193. 102. همان ، خطبه 239. 103. همان ، حکمت 207. 104. اصول کافی، ج 2، ص 111. 105. اصول کافی، ج 2، ص 111. 106. بحارالانوار، ج 67، ص 293. 107. اصول کافی، ج 1، ص 37. 108. بحارالانوار، ج 2، ص 41.

(ج) تعلیم و آموزش

من کتاب له علیه السلام الی قثم بن العباس وهو عامله علی مکه: واجلس لهم العصرین فافت المستفتی وعلم الجاهل وذاکر العالم؛(109)
صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم بنشین، به کسانی که پرسشی دارند پاسخ ده و جاهلان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن.
امام علیه السلام در دستورالعملی که برای فرماندار مکه می نویسند می فرمایند:
[99]

در اقامه حج و انجام مناسک، مردم را راهنمایی کن و ایام الله را به آنها یادآوری نما و صبح و عصر که در سرزمین حجاز وقت مناسبی برای مراجعات است، به امور مردم رسیدگی نما و پرسش آنها را پاسخ ده و به آموزش آنها پرداز و با دانشمندان مذاکره نما.
تعلیم و تعلم، اساس دین و دنیا

وقال علیه السلام لجابر بن عبدالله الانصاری: یا جابر قوام الدین والدنیا باریعة: عالم مستعمل علمه وجاهل لا یستتکف ان یتعلم ... فاذا ضیع العالم علمه استتکف الجاهل ان یتعلم؛(110)
ای جابر! دین و دنیا بر چهار چیز استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سرباز نزند... هر گاه عالم علمش را ضایع کند، جاهل از فراگیری خودداری می کند.

نظیر این کلام نیز از حضرت علیه السلام نقل شده است:
قوام الدین باریعة: بعالم ناطق مستعمل له ... و بجاهل لایتکبر عن طلب العلم فاذا اکتتم العالم علمه ... واستکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا علی تراثها قهقری؛(111)
دین به چهار چیز پابرجاست: به عالمی که می گوید و به گفته خویش عمل می کند... و به جاهلی که از پرسیدن ابایی ندارد. پس هر گاه عالم علم خود را کتمان کند... و جاهل از پرسیدن و طلب علم تکبر ورزد، دنیا به عقب برخواهد گشت.
ظاهرا مراد از تضييع علم، عمل نکردن و نشر ندادن آن است.
امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان من العلماء من یحب ان یخزن علمه ولا یؤخذ عنه فذاک فی الدرک الاول من النار؛(112)
گروهی از علما کسانی هستند که مایلند علم خود را پنهان نموده و نشر ندهند، این دسته در درک اول جهنم قرار دارند.

[100]

میثاق الهی بر تعلیم و تعلم

قال علیه السلام: ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یتعلموا؛(113)

خداوند از جاهلان، پیمان فراگیری دانش نگرفته، مگر این که قبلا از دانشمندان پیمان یاد دادن گرفته است.

ملازمه بین یادگیری و یاد دادن واضح است و با در نظر گرفتن این ملازمه، بیان تکلیف در یک طرف کافی است؛ برای تکلیف در طرف دیگر، در عین حال به علت اهمیت مطلب به هر دو تکلیف تصریح فرموده اند.

در بعضی از روایات دیگر نیز به هر دو جهت تصریح شده است، هم تعلیم و هم تعلم:

امام پنجم حضرت باقرعلیه السلام می فرمایند:

ان الذی یعلم العلم منکم له مثل اجر المتعلم وله الفضل علیه فتعلموا العلم من حملة العلم وعلموه اخوانکم كما علمکموه العلماء؛ (114)

آن که از شما به دیگری دانش آموزد، مزد او به مقدار مزد دانش آموز است و برای معلم مزد بیشتری است، پس، از علما دانش بیاموزید و آن را به برادرانتان یاد دهید، همان طوری که علما به شما یاد دادند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قرات فی کتاب علی علیه السلام ان الله لم یأخذ علی الجاهل عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجاهل لان العلم کان قبل الجاهل؛ (115)

در کتاب علی علیه السلام خواندم که خدا از نادان ها پیمانی برای آموختن دانش نمی گیرد، مگر این که از علما پیمان گرفته است برای یاد دادن علم به نادانان، زیرا علم مقدم بر جهل است.

[101]

در روایت دیگر می فرمایند:

لو وددت ان اصحابی ضربت رؤوسهم بالسیاط حتی یتفقوها؛ (116)

می خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا دین را بفهمند.

امام باقرعلیه السلام در لزوم آموزش و یاد دادن می فرمایند:

زکاة العلم ان تعلمه عباد الله؛ (117)

زکات دانش آن است که آن را به بندگان خدا بیاموزی.

و امام صادق علیه السلام نیز در لزوم یادگیری و آموختن می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله علیه وآله: طلب العلم فريضة على كل مسلم الا ان الله يحب بغاة العلم؛ (118)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: فراگیری دانش بر هر مسلمانی واجب است، همانا خدا طالبان علم را دوست دارد.

109. نهج البلاغه، نامه 67، 110. نهج البلاغه، حکمت 372، 111. بحارالانوار، ج 1، ص 178.

112. خصال، صدوق، 352، 113. نهج البلاغه، حکمت 478، 114. اصول کافی، ج 1، ص 35، 115.

همان، ج 1، ص 41، 116. همان، ج 1، ص 31، 117. همان، ص 41، 118. همان، ص 30.

(د) تحقق عدالت اجتماعی

قال علیه السلام: ... وما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم لالقیة حبلا علی غاربها؛ (119)

و اگر نبود عهد و مسؤولیتی که خداوند از علما و دانشمندان هر جامعه گرفته که در برابر سیری و شکم خوارگی ستمکاران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها کرده بر کوهان آن می انداختم و از آن صرف نظر می کردم.

عبارت فوق در خطبه شقشقیه است. امام علیه السلام در انتهای خطبه می فرمایند: آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاری ام قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود

[102]

عهد و مسؤولیتی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر سیری ستمکاران و گرسنگی محرومان و ستمدیدگان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را رها کرده بر کوهانش می انداختم و از آن صرف نظر می کردم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم؛ آن گاه خوب می فهمیدید که دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید. یکی از مهم ترین مسؤولیت های علما و دانشمندان جامعه، مبارزه با بی عدالتی و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی می باشد.

کظة ظالم و سغب مظلوم کنایه است از شدت ظلم ستمگران و مظلومیت ستمدیدگان. عدالت اجتماعی محدود به بعد اقتصادی آن نمی شود، گرچه یکی از مظاهر آن در بعد اقتصادی است. از تعالیم دین اسلام، ارزش دادن به تقوا و از بین بردن تمام ملاک های باطل ارزش گذاری است. علاوه بر این قوانین و مقررات، جامعه اسلامی در مسیر تعدیل جامعه و کم کردن فاصله هایی است که بین افراد جامعه به ناحق به وجود آمده است.

بررسی و بحث پیرامون عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام، باید در رساله مستقلی انجام گیرد؛ لکن در این جا برای شرح این قسمت از خطبه شقشقیه به توضیح مختصری بسنده می گردد: قرآن کریم یکی از اهداف پیامبران را برقراری قسط و عدل می شمارد:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه باس شديد ومنافع للناس وليعلم الله من ينصره ورسله بالغیب ان الله قوي عزيز؛ (120) همانا پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند و آهن را که در آن، هم سختی کارزار و هم منافع بسیار برای مردم است نیز برای حفظ عدالت آفریدیم، تا معلوم شود چه کسی خدا و رسولانش را با ایمان قلبی یاری خواهدکرد، که خدا بسیار قوی و مقتدر و از یاری خلق بی نیاز است.

[103]

در راستای این رسالت بزرگ انبیا، پس از آن که مردم با امیرالمؤمنین، علی علیه السلام درمدینه بیعت کردند، امام علیه السلام ضمن اعلام برنامه های حکومتی خود نوید به عدالت اجتماعی می دهند و می فرمایند:

والذی بعثه بالحق لتبیلن بلبلة ولتغریلن غریلة ولتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون کانوا قسروا ولیقصرن سابقون کانوا سبقوا؛ (121) سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی مورد آزمایش قرار می گیرید و غربال می شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوشش زیور و خواهد شد، آن چنان که بالا پایین وپایین بالا قرار خواهد گرفت. آنان که به راستی در اسلام سبقت داشتند و کنار رفته بودند، بار دیگر جلو خواهند آمد و کسانی که با حيله و تزویر، خود را پیش انداخته بودند، عقب زده خواهند شد.

در نامه ای خطاب به یکی از کارگزاران حکومت خود به نام عثمان بن حنیف می نویسند: ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانی اش دعوت کرده و تو به سرعت به سوی آن شتافته ای، در حالی که طعام های رنگارنگ و ظرف

های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شد. من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند. در همین نامه پس از سفارش به ورع و یادآوری مرگ می فرمایند:

وانما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی أمانة يوم الخوف الاکبر وتثبت علی جوانب المزلق ولو شئت لاهتدیت الطريق الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولكن هیئات ان یغلبنی هواى وبقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة ولعل بالحجاز او الیمامة من لاطمع له فی القرص ولاعهد له بالشبع. او ابیت مبطانا وحولی بطون غرثی واکباد حری او اکون کما قال القائل:

وحسبک داء ان تبت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد

من نفس سرکش را با تقوا تمرین می دهم و رام می سازم، تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی

[103]

وارد صحنه قیامت شود، در آن جا که همه می لغزند او ثابت و بی تزلزل بماند. اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم، اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعامهای لذیذ را برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز و یمامه کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد.

آیا من با شکمی سیر بخوابم، در حالی که در اطرافم شکم های گرسنه و کبدهای سوزانی باشد و آیا آن چنان باشم که شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکمهای گرسنه و به پشت چسبیده باشد. (122)

علمای راستین که پیرو پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام هستند باید با ضعف و مستمندان همنشین باشند، تا دردها و مشکلات آنها را از نزدیک لمس نموده و در صدد برطرف کردن آن باشند، اما اگر دانشمندان و علمای مذهب تنها با طبقه خاص مرفهان و مترفان آمد و شد داشته باشند، هرگز درک صحیحی از وضعیت مستمندان نخواهند داشت و چه بسا دانش خود را در توجیه بی عدالتی ها به کار گیرند.

امام صادق علیه السلام در باره چنین دانشمندانی می فرمایند:

وان من العلماء من یری ان یضع العلم عند ذوی الثروة والشرف ولایری له فی المساکین وضعاً فذاک فی الدرک الثالث من النار؛ (123)

و یک دسته از دانشمندان کسانی هستند که دانش خود را تنها در اختیار ثروتمندان و توانگران قرار می دهند و مستمندان را محروم می دارند؛ این گروه در مرحله سوم از آتش دوزخ هستند. 119. نهج البلاغه، خطبه 3. 120. حدید (57) آیه 25. 121. نهج البلاغه، خطبه 16. 122. نهج البلاغه، نامه 45. 123. خصال، ص 352.

بخش دوم: تربیتفصل اول: مفهوم تربیت[107]

1. معنای تربیت

2. متصدی امر تربیت

1. معنای تربیت

(1)

[109]

ابن اثیر می گوید:

الرب يطلق فى اللغة على المالك والسيد والمدير والمربي والمقيم والمنعم ولا يطلق غيرالمضاف الا على الله واذا اطلق على غيره اضيف... وفى حديث على (الناس ثلاثة عالم ربانى) هو منسوب الى الرب بزيادة الالف والنون للمبالغة وقيل من الرب بمعنى التربية كانوا يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها.(2)

راغب اصفهانی نیز می گوید:

الرب فى الاصل التربية وهو انشاء الشىء ء حالا فحالا الى حد التمام؛

رب در اصل تربیت است و تربیت یعنی ایجاد شىء ء به تدریج از حالتی به حالت دیگر تا به حدتمام برسد.

تذکر چند نکته در تعریف تربیت:

نکته اول: در هر دو تعریف، تدریجی بودن تربیت مورد نظر قرار گرفته است.

در تعریف ابن اثیر: يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها و در تعریف راغب:

[110]

حالا فحالا الى حد التمام. البته ممکن است گاهی تحولات و دگرگونی های روحی دفعتابه وجود آید. تاریخ، حالات فضیل بن عیاض و حر بن یزید ریاحی و امثال اینها را ثبت نموده است، ولی این موارد نادر و استثنایی است و اصل در تربیت و پرورش تدریجی بودن است.

نکته دوم: فطری بودن مبانی تربیت: راغب در تعریف کلمه «انشاء» را به کار گرفته که غالبا در ایجاد شىء ء مسبوق به عدم به کار می رود؛ لذا در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا تربیت دینی ایجاد چیزی است که به انسان اضافه می گردد و در درون اوهیچ گونه سابقه وجودی نداشته یا این که همزمان با ایجاد انسان اساس و بنیان تربیت دینی در او نهاده شده است؟

بنابر نظریه دوم - که به صواب نزدیک تر است - تربیت دینی، یعنی شکوفا نمودن استعدادهای درونی و فطری انسان.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در انگیزه و هدف فرستادن پیامبران الهی برای مردم می فرمایند:

فبعث فيهم رسلا و واتر اليهم انبيائه ليستادوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسى نعمته ويحتجوا عليهم بالتبليغ ويثيروا لهم دفائن العقول؛(3)

پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد

تا پیمان فطرت را در آنها مطالبه نمایند و نعمت های فراموش شده را به یاد آنها آوردند و با ابلاغ دستورهای خدا حجت را بر آنها تمام کنند و گنج های پنهانی عقل ها را آشکار سازند. زراره می گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل: فطرت الله التي فطر الناس عليها (4) سؤال نمودم، فرمودند: فطرهم جميعا على التوحيد (5).

گرچه در این روایت و بعضی از روایات دیگر، «فطرت» را به «توحید» تفسیر [111]

نموده اند، لکن تمام تعلیم دینی و دستوراتی که برای تربیت انسان از ناحیه وحی به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام رسیده است، ریشه در فطرت و ذات انسان دارد. (6)

نکته سوم: فرق بین تزکیه و تربیت: در قرآن کریم از تربیت دینی و پرورش روح و روان انسان تعبیر به تزکیه شده است:

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا و يزيكم و يعلمكم الكتاب و الحكمة و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون؛ (7).

چنان که از میان خود شما پیامبری برانگیختیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی چهل و شرک پاک و منزه کند و به شما تعلیم شریعت و حکمت دهد و هرچه رانمی دانید به شما یاد دهد.

لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين؛ (8)

خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خود آنها در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوس آنان را از هر نقص و آلائش پاک گرداند و به آنان احکام شریعت کتب سماوی و حقایق حکمت پیاموزد، هر چند که در گمراهی آشکاری بودند.

هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين؛ (9)

اوست خدایی که میان عرب امی، پیغمبری از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا تلاوت کند و آنان را از لوث چهل و اخلاق ناپسند پاک سازد و شریعت کتب سماوی و حکمت الهی پیاموزد، با آن که پیش از این در ورطه گمراهی و جهالت بودند.

[112]

اما تربیت در اصطلاح قرآن اعم است از تزکیه؛ یعنی پرورش جسم و تن را هم شامل می گردد: فرعون به حضرت موسی علیه السلام می گوید:

الم نربك فينا ولیدا و لبثت فينا من عمرک سنين؛ (10).

تو همان کودکی نیستی که ما پروردیم و سال ها از عمرت نزد ما گذشت.

قرآن در سفارش نسبت به پدر و مادر می فرماید:

و قل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا؛ (11)

و بگو: پروردگارا! همان گونه که پدر و مادر، مرا از کودکی پرورش دادند، تو در حق آنها مهربانی فرما.

ما در این نوشتار، کلمه «تربیت» را در معنای مرادف با معنای «تزکیه» به کار برده ایم.

1. در کتاب تاریخ فلسفه تربیتی، ج 1، ص 13، نوشته فردریک مابر، ترجمه علی اصغر فیاض، تعاریفی برای تربیت ذکر شده و استاد محمد تقی جعفری رحمه الله در شرح نهج البلاغه، ج 17 آنها را مورد بررسی قرار داده که به علت رعایت اختصار، از آوردن آنها در این نوشتار صرف

نظر نمودیم. 2. در بخش اول کتاب در بحث فضیلت علم شرح مبسوطی در کلمه ربانی بیان شد. 3. نهج البلاغه، خطبه 1. 4. روم (30) آیه 30. 5. اصول کافی، ج 2، ص 12، باب فطرة الخلق علی التوحید. 6. در بحث فضیلت علم در این باره سخن گفته ایم. 7. بقره (2) آیه 151. 8. آل عمران (3) آیه 164. 9. جمعه (62) آیه 2. 10. شعراء (26) آیه 18. 11. اسراء (17) آیه 24.

2. متصدی امر تربیت (مستألف) مسؤولیت مربیان الهی و علمای ربانی در تربیت انسان [113] پس از بررسی و تبیین معنای تربیت، اولین سؤال این است که: چه کسی می تواند مسؤولیت این امر مهم را به عهده بگیرد؟
مسئله تنها کسی می تواند مربی انسان باشد که خود، انسان کامل و واصل به مدارج عالی انسانیت باشد. در این مسیر کسی می تواند جلودار و راهنما باشد که خودراه را به خوبی طی کرده باشد:
قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (12)
12. دیوان حافظ.

چه کسی می تواند مربی باشد؟
قال علیه السلام: من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره وليكن تاديبه بسيرة قبل تاديبه بلسانه ومعلم نفسه ومؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس ومؤدبهم؛ (13)
کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت قرار می دهد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران بپردازد، به تعلیم خویش پردازد و باید تادیب او به عملش پیش از تادیب او به زبانش باشد. کسی که معلم و ادب کننده خویش است، به احترام سزاوارتر است از کسی که معلم و مربی دیگران است.
[114]

امام علیه السلام در این کلام، دو مطلب اساسی را در موضوع «تربیت» بیان فرموده اند:
مطلب اول: مربی و معلم باید قبلا خودش دانش آموخته و تربیت شده باشد، آن گاه مربی و معلم دیگران شود. سخن گفتن و خطابه و وعظ بدون آگاهی به جز انحراف و اضلال و گمراهی نتیجه ای ندارد. (14)

مطلب دوم: واعظ و مربی باید با عمل خود دیگران را تربیت و هدایت نماید. گفتار بدون عمل نه تنها موجب هدایت نمی شود، بلکه گاهی ممکن است موجب سلب اعتماد و گمراهی شخص گردد.

قرآن کریم می فرماید:

اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون؛ (15)
چگونه شما که مردم را به نیکی دستور می دهید، خود را فراموش می کنید، در صورتی که شما کتاب خدا را می خوانید، چرا در آن اندیشه نمی کنید؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

رایت ليلة اسرى بي الى السماء قوما تقرض شفاهم بمقاريض من نار ثم ترمي فقلت يا جبرئيل

من هؤلاء؟ فقال: خطباء امتك يامرون الناس بالبر وينسون انفسهم وهم يتلون الكتاب افلا يعقلون؛(16)

شب معراج مردمی را دیدم که لب هایشان با قیچی های آتشین چیده و به دور انداخته می شد، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیانند؟ گفت: خطیبان امت تو هستند که مردم را به نیکی دعوت می نمایند، در حالی که خود را فراموش نموده اند و به گفته خود عمل نمی کنند و ایشان قرآن را تلاوت می کنند، آیا در آن تعقل نمی کنند؟
امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا؛(17)
[115]

اگر عالم به علم خویش عمل نکند، پند و اندرزش در دل های شنوندگان فرو نمی رود، همان گونه که باران در سنگ صاف فرو نمی رود.
امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فككبوا فيها هم والغاؤون(18)؛ در آن حال کافران ومعبودان باطلشان هم به رو در آتش دوزخ افتند.» می فرمایند:
هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الى غيرة؛(19) و(20)
کسانی هستند که با زبان عدالت را توصیف و در عمل خلاف آن را عمل می کنند.
مجلسی رحمه الله در شرح روایت می گوید:
العدل كل امر حق يوافق للعدل والحكمة والعبادات والاخلاق الحسنة.(21)
اما فرمایش امام علیه السلام:

معلم النفس احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم.

به این معناست که شخصی که به تربیت خود پردازد، بیشتر شایسته احترام است از کسی که به تربیت مردم پرداخته و از خود غافل است، اما شخصی که هم خودسازی کرده و هم مردم را تربیت می کند، مسلما برتر است از کسی که تنها گلیم خود را از آب می کشد.
13. نهج البلاغه، حکمت 73، 14. در نهی از گفتار بدون علم، در بخش اول، فصل دوم در آداب تعلیم و تعلم مفصلا سخن گفته شد. 15. بقره (2) آیه 44، 16. وسائل الشیعه، ج 11، ص 420. 17. اصول الکافی، ج 1، ص 44، 18. شعراء (26) آیه 94، 19. اصول کافی، ج 1، ص 47، 20. حافظ در مذمت واعظان بی عمل چنین سروده: واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند گویا باور نمی دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند 21. بحارالانوار، ج 2، ص 62 .

انسان های وارسته و شایسته رهبری چه کسانی هستند؟
در مسیر تربیت انسان ها به کسانی می توان اعتماد نمود و آنها را جلودار و مربی قرار داد که تحت تربیت رب العالمین به مدارج عالی انسانیت رسیده باشند. تنها
[116]

چنین افرادی می توانند کاروان انسانیت را به مقصد نهایی برسانند.(22)
من کتاب له علیه السلام الى معاوية جوابا، قال الشريف وهو من محاسن الكتب: فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا؛(23)
ما پرورش یافته و تربیت شده پروردگار خویش هستیم و مردم تربیت شده مایند.

معاویه - علیه الهاویه - در نامه ای که خطاب به امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نوشت، در ساختن فضیلت برای ائمه جور و تباهی و گمراهی، سخن پراکنی نموده، آن گمراهان سیاه دل را بر امام متقین ترجیح داد و دشمنی و کینه های جاهلیت را بیش از پیش آشکار نمود. احقادا بدریة وخیریه وحنینیة وغیرهن. (24)

امام علیه السلام در نامه ای که سید رضی می گوید: هو من محاسن الکتب، در جواب، ضمن بیان حقیقت و آشکار نمودن رسوایی معاویه و پیشوایان گمراهش می فرمایند:

فدع عنک من مالت به الرمیة فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا؛ (25)

دست بردار از کسانی که فریب دنیا را خورده و از راه راست منحرف گردیده اند و این چه مقایسه غلطی است که بین آنها که گمراهان و منحرفان از حقند و بین من می نمایی؛ به درستی که ما پرورش یافتگان خدای خود هستیم و مردم پرورش یافتگان ما.

مجلسی رحمه الله در شرح این کلام نورانی می گوید:

هذا مشتمل علی اسرار عجیبة من غرائب شانهم الی تعجز عنها العقول ولنتکلم علی [117]

ما یمکننا اظهاره والخوض فیه فنقول: صنیعة الملک من یصطنعه ویرفع قدره ومنه قوله تعالی: «واصطنعتک لنفسی» (26) ای اخترتک واخذتک صنیعتی لتنصرف عن ارادتی ومحبتی. فالمعنی انه لیس لاحد من البشر علینا نعمة بل الله - تعالی - انعم علینا فلیس بیننا وبنیه واسطة والناس باسرههم صنائعنا فنحن الوسائط بینهم وبنی الله سبحانه ویحتمل ان یراد بالناس بعض الناس ای المختار من الناس نطمنعه ونرفع قدره. (27)

راغب اصفهانی می گوید:

الصنع اجادة الفعل فکل صنع فعل ولیس کل فعل صنعا ولاینسب الی الحيوانات والجمادات کما ینسب الیهما الفعل... والصنیعة ما اصطنعته من خیر... والاصطناع المبالغة فی اصلاح الشیء وقوله: «واصطنعتک لنفسی و لتصنع علی عینی» اشارة الی نحو ما قال بعض الحكماء: ان الله تعالی اذا احب عبدا فتفقده کما یتفقده الصدیق صدیقه؛

صنع؛ یعنی کاری را به شایستگی انجام دادن، پس هر صنعی کار است، ولی هر کاری صنع نیست. این واژه آن گونه که به انسان نسبت داده می شود، به حیوانات و جمادات نسبت داده نمی شود. صنیعة، هر چه که به خوبی و شایستگی انجام دهی. اصطناع، زیاده روی در اصلاح و بهبود چیزی است؛ و قول خدای تعالی در هر دو آیه اشاره است به آن چه که بعضی از حکما گفته اند که خدای تعالی هرگاه بنده ای را دوست داشت، او را مورد تفقد و مهربانی قرار می دهد، همان طوری که دودوست به هم محبت می کنند.

امام علیه السلام می فرمایند: وصنع المال یزول بزواله. (28) لذا کلام راغب در انحصار نسبت تمام نیست، علاوه براین که در اصل معنا نیز اشکال وارد است، زیرا تضمین جودت صنع، در آیه «ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون؛ (29) و فرعون و قومش را با آن صنایع و عمارات و کاخ عظمت، نابود و هلاک نمودیم» تمام نیست.

[118]

تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و جانشینان بر حق آن حضرت، یعنی امامان معصوم علیهم السلام شایستگی رهبری مردم را دارند و می توانند کشتی انسانیت را به ساحل نجات برسانند، زیرا آنها تحت پرورش و تربیت و حمایت خاص رب العالمین هستند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمودند: ادینی ربی فاحسن تادیبی. (30)

از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام نقل شده که فرمودند:

یا کمیل ان رسول الله صلى الله عليه وآله ادبه الله وهو ادبني وانا اؤدب المؤمنين واورث ادب المكرمين، (31)

22. شبستری در گلشن راز می گوید: در این ره انبیا چون ساریانند دلیل و رهنمای کاروانند و ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است در او ختم آمده پایان این کار در او منزل شده ادعوا الی الله مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است شده او پیش و دل ها جمله در پی گرفته دست و جان ها دامن وی 23، نهج البلاغه، نامه 28، 24، دعای ندبه، 25، نهج البلاغه، نامه 28، 26، طه (20) آیه 41، 27، بحارالانوار، ج 33، ص 68، 28، نهج البلاغه، حکمت 147، 29، اعراف (7) آیه 137، 30، بحارالانوار، ج 16، ص 210، 31، همان، ج 77، ص 268.

وظیفه مهم حاکم اسلامی در «تعلیم و تربیت»

قال عليه السلام: فاما حقكم على فالنصيحة لكم وتوفير فينكم وتعليمكم كيلا تجهلوا وتاديكم كيما تعلموا؛ (32)

اما حق من بر شما آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال شما را در راه شما صرف کنم و شما را تعلیم دهم، تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتتان کنم تا آداب رافراگیرید. حاکم اسلامی علاوه بر این که مسؤول امر معاش و زندگی و اقتصاد جامعه می باشد، متصدی دو امر مهم و اصلی دیگر نیز هست که عبارت باشد از «تعلیم» و «تربیت»؛ به دیگر سخن، والی هم متصدی امر «حیات محسوس» و هم متصدی امر «حیات معقول» جامعه است. هم باید در تامین رفاه زندگی مادی مردم تلاش نماید و هم باید آنها را در مسیر سعادت ابدی راهنمایی کند.

زماندار جامعه اسلامی نباید به یاد دادن محض، قناعت نموده، ذهن مردم را بامفاهیم خشک پر کند و در صدد سازندگی روحی آنها نباشد، بلکه علاوه بر «تعلیم»، «تربیت» هم لازم است. 32. نهج البلاغه، خطبه 34.

مربی الهی [119]

قال عليه السلام: ايها الناس استصبحوا من شعلة مصباح واعظ متعظ وامتاحوا من صفو عين قدروقت من الكدر... ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه: الابلاغ في الموعظة، والاجتهاد في النصيحة، والاحياء للسنة، واقامة الحدود على مستحقيها، واصدار السهمان على اهلها فبادروا العلم من قبل تصويح نبته ومن قبل ان تشغلوا بانفسكم عن مستثار العلم من عند اهله وانها عن المنكر وتناها عن فائما امرتم بالنهاي بعد التناهي؛ (33)

ای مردم! چراغ دل را از شعله گفتار گویندگان با عمل روشن سازید و ظرف های خویش را از آب زلال چشمه هایی که از آلودگی پاک است پر کنید. امام غیر از آنچه از طرف خدا مامور است، وظیفه ای ندارد، امام وظیفه دارد؛ 1. با پند و اندرز فرمان خدا را ابلاغ نماید؛ 2. در خیر خواهی مردم کوشش نماید؛ 3. سنت خدا را احیاء کند؛ 4. بر مستحقان کیفر اقامه حدود نماید؛ 5. حق مظلومان را به آنان برگرداند.

در فراگیری دانش بکوشید پیش از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که به خود مشغول گردید؛ از معدن علم، دانش استخراج کنید. مردم را از منکر باز دارید و خود هم مرتکب نشوید،

زیراشما موظفید اول خود مرتکب گناه نشوید، آن گاه مردم را از آن نهی کنید.
شرح مطالب این بخش از خطبه در سه عنوان ارائه می گردد:
33. همان، خطبه 105.

از چه کسی باید راهنمایی گرفت؟

«ایها الناس استصحبوا» تنها کسانی صلاحیت رهبری فکری جامعه را دارند که اولاً: عالم عامل باشند و ثانیاً: از هر گونه آلودگی پاک و منزّه باشند و دانش آنها نیز صحیح و از منبع وحی باشد. چنین رهبرانی منحصرند در پیشوایان دین که از طرف خداوند منصوب شده اند؛ یعنی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام.

[120]

امام علیه السلام این دو شرط را که باید در رهبر و پیشوای مردم باشد، این گونه بیان فرموده اند:

1. واعظ متعظ؛

2. صفو عین قد روقت من الکدر.

قرآن کریم می فرماید:

یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً. وداعیا الی الله باذنه و سراجاً منیراً؛ (34)
ای رسول! ما تو را به رسالت فرستادیم تا بر نیک و بد خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت الهی مژده دهی و بدان را از عذاب خدا بترسانی. و به اذن حق، مردم را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان باشی.

تنها از چشمه صاف و زلال معصومان علیهم السلام باید بهره گرفت، زیرا موهبت الهی عصمت در آنها ما را به اقتدا و پیروی از ایشان ترغیب می نماید و از پاکی این چشمه مطمئن می سازد:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً؛ (35)

خدا چنین می خواهد که از شما خانواده نبوت هر پلیدی را ببرد و شما را از هر عیب و نقص پاک گرداند.

«من شعله مصباح»: همان گونه که شعله چراغ روشنی می دهد و انسان را از تاریکی بیرون می آورد، امام علیه السلام که مربی الهی است نیز با نور و روشنایی خود مردم را از تاریکی های جهل و نادانی و شرک و آلودگی ها بیرون می آورد و راه راست را به آنها ارائه می نماید. کلمه «مصباح» در بعضی از نسخه ها به «واعظ» اضافه شده - که یا اضافه مشابه به به مشابه است و یا اضافه لامیه - و در بعضی از نسخه ها منون است که «واعظ» بدل آن می شود.

[121]

«واعظ متعظ» اشاره است به امام علیه السلام و جانشینان آن حضرت که خودشان به پند و اندرزهایی که به مردم می دهند عمل نموده اند.

وامتاحوا من صفوعین قد روقت من الکدر.

همان گونه که آب آلوده به جسم انسان زیان می رساند، سفارشها و فرمانهای غلطو انحرافی همراه با ناخالصی ها موجب انحطاط روحی می شود. همان طوری که نسخه غلط و نامناسب طبیب غیرحاذق باعث شدت مرض و ایجاد امراض دیگر است، نسخه اشتباه برای روح و روان انسان، شدت مرض و ایجاد امراض دیگر رادر پی دارد. با این تفاوت که اهمیت امراض روحی

بیش از امراض جسمی است، زیرا دفع امراض جسمی برای بقای حیات محدود مادی و دفع امراض روحی برای حیات ابدی است.
34. احزاب (33) آیه 45 و 46، 35. همان، آیه 33.

وظایف امام علیه السلام:

1. الابلاغ فی الموعظة؛ با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام نمودن؛
2. الاجتهاد فی النصيحة؛ در خیر خواهی مردم کوشش کردن؛
3. الاحياء للسنة؛ احیای سنت و رفتار بر طبق روش پیامبر صلی الله علیه وآله؛
4. اقامة الحدود علی مستحقها؛ اقامه حدود بر آن کس که مستحق کیفر است؛
5. اصدار السهمان علی اهلها؛ از بیت المال سهم و نصیب را به اهلش رساندن.

وقت شناسی در کسب دانش

فبادرو العلم من قبل تصویح نبته: پس هر چه زودتر به سراغ پیشوای حقیقی خودرفته، از او کسب دانش و معرفت کنید، قبل از این که فرصت از دست شما برود و امام در بین شما نباشد. قبل از آن که خود را به نغمه های باطل مشغول سازید، از معدن علم و دانش کسب فضیلت نمایید. قبل از این که گرفتار مربیان و علمای سوء شوید، در پی

[122]

مربیان الهی باشید. (36)

مردم را از منکر باز دارید و خود نیز مرتکب منکر نشوید، زیرا شما هم خود باید تارک منکر باشید و هم دیگران را نهی کنید. باید توجه داشت این دو خطاب طولی نیست، به این معنا که اول مامور هستید به این که خود تارک منکر باشید و خطاب دوم مشروط به امتثال خطاب اول باشد، یعنی نهی از منکر مشروط باشد به این که خود تارک باشید، بلکه دو خطاب در عرض همدند، ولی از آن جهت که ناهی از منکر اگر خود تارک نباشد، حرفش بی اثر است، باید اول خودش منکر را ترک کند. (37)

36. شرح این عبارت در بحث فضیلت علم گذشت. 37. درباره امر به معروف و نهی از منکر در شرح نامه 31 سخن خواهیم گفت.

انبیا و اولیا طیبیان الهی اند

قال علیه السلام فی ذکر النبی صلی الله علیه وآله: «طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه واحمی مواسمه یضع ذلک حیث الحاجة الیه من قلوب عمی وآذان صم والسنة بکم متبع بدائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة» (38)

طبیعی است که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد مرهم هایش رابه خوبی آماده ساخته، حتی برای مواقع اضطراری و داغ کردن محل زخم ها ابزارش را گذاشته، تا در آن جا که مورد نیاز است قرار دهد: بر دل های کور، گوش های کر و زبان های لال. با داروهای خود در جستجوی موارد غفلت و جایگاه های حیرت است (در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است).

مدعیان طبابت روحی و داعیان رهبری انسان ها بسیارند، ولی:
 دردم نهفته به زطبیان مدعی باشد که از خزانه غیم دوا کنند(39)
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و جانشینان برحقش، ائمه اطهارعلیهم السلام طبیبان الهی
 اند و بشر
 [123]

نیازمند فرستادگان الهی است، زیرا همان گونه که جسم و بدن انسان نیاز به طبیب دارد، روح
 و روان او هم نیازمند به طبیب و مداواست. بیماری های روحی، انسان را از رسیدن به لذات
 معنوی و سعادت ابدی باز می دارد.
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لو ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات والارض؛(40)
 اگر شیاطین اطراف دل بنی آدم را احاطه نکرده بودند، هر آینه حقیقت و باطن و اسرار آسمان
 هاو زمین را مشاهده می نمودند.

نیاز انسان به طبیب روحانی، به مراتب بیش از نیاز اوست به طبیب جسم و بدن، زیرا دفع
 امراض جسمانی برای بقای حیات محدود و مادی اوست، ولی دفع امراض روحی برای درک
 حیات جاوید است.

38. نهج البلاغه، خطبه 108، 39. دیوان حافظ، 40. بحارالانوار، ج 63، ص 332.

ویژگی طبیبان الهی (41)

طبیب دوار بطبه: طبیب سیاری است، به جای این که بیماران در پی او باشند، او بدنبال بیماران
 می گردد و وسایل درمان را همراه دارد و پس از تشخیص بیماری همان جا معالجه را شروع می
 کند، این طبیب صرفا به نسخه و دستورالعمل اکتفا نمی کند، بلکه علاوه بر نشان دادن راه علاج
 و طریق حل مشکل شخصا مریض رامعالجه می کند و کار او فقط ارائه طریق نیست، بلکه ایصال
 الی المطلوب است.

41. ملای رومی می گوید: ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانفلق آن طبیبان
 طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به
 عالی منظریم آن طبیبان غذایند و ثمار جان حیوانی بدیشان استوار ما طبیبان فعالیم و مقال
 ملهم ما پرتو نور جلال دستمزدی ما نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از حق بسی

بیماری هایی که طبیبان الهی علاج می کنند: [124]
 نابینایی دل ها و ناشنوایی گوش ها و گنگی زبان، غفلت و حیرت و سرگردانی از امراضی است
 که مسؤولیت معالجه آن بر عهده طبیبان الهی است.
 شارح معتزلی گوید:

انما تعالج بذلک من یحتاج الیه وهم اولوا القلوب العمی والآذان الصم والالسنه البکم ای الخرس
 وهذا التقسیم صحیح حاصر لان الضلال ومخالفة الحق یكون بثلاثة امور: اما بجهل القلب او بعدم
 سماع المواعظ والحجج او بالامساک عن شهادة التوحید وتلاوة الذکر فهذه اصول الضلال واما
 افعال المعاصی ففروع علیها؛(42)

با این تدابیر طبیب الهی است که نیازمندان مداوا می گردند و نیازمندان به این درمان، کوردلان و ناشنوایان و صاحبان زبان های لال از حقگویی هستند. تقسیم بیماران و گمراهان باطنی به این سه گروه، تقسیمی است صحیح که چیزی را فروگذار نکرده، زیرا گمراهی و مخالفت با حق به این سه چیز است: یا به کوردلی، یا به نشنیدن اندرزها و راهنمایی ها و یا به خودداری از گواهی بر توحید و خواندن قرآن است؛ پس این سه چیز ریشه گمراهی است، و گناهان از اینها سرچشمه می گیرد.

42. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 183.

راه رهایی از سرگردانی

قال علیه السلام: ... این تذهب بکم المذاهب وتتیة بکم الغیاهب وتخدعکم الکواذب ومن این توتون وانی توفکون فلکل اجل کتاب ولکل غیبة ایاب فاستمعوا من ربانیکم واحضروه قلوبکم واستیقظوا ان هتف بکم ولیصدق رائد اهله ولیجمع شمله ولیحضر ذهنه فلقد فلق لکم الامر فلق الخرزة وقرفه قرف الصمغة؛(43)

این روش های گمراه کننده، شما را به کجا می کشد؟ تاریکی ها و ظلمت ها تا کی شما را متحیر

[125]

می سازد؟ دروغ پردازی ها تا کی شما را می فریبد؟ از کجا در شما نفوذ می کنند و چگونه شما را اغفال می کنند؟ برای هر سرآمدی نوشته ای و برای هر غیبتی بازگشتی است. به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می کشد، بیدار شوید. فرمانده شما صادقانه سخن می گوید، افکار خود را جمع و محتویات ذهن خویش را برای نجات شما آماده ساخته است. حقایق را برای شما به خوبی شکافته، همانند مهره هایی که برای شناسایی، درونشان را می شکافند و حقیقت را همچون شیر درختی که از بدنه آن جدا می کنند، برای شما جدا ساخته است.

امام علیه السلام به خوبی می داند که مسلک های گمراه کننده بنی امیه مردم را به چه پرتگاهی می اندازد و علت این فریفته شدن و سقوط را نیز می داند؛ لذا استفهاماتی که در این کلام آمده، علی سبیل التهکم و التقریع است، نه استفهام حقیقی.

سپس می فرمایند: به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید، آن هم نه با گوش سر، بلکه با گوش دل؛ یعنی فقط با اجسادتان در محضر مربی الهی خویش نباشید، بلکه باید حضور قلب داشته باشید و گوش به زنگ باشید، هرگاه اعلام خطر می کند، از خواب غفلت بیدار شوید.

کلمه ربانیکم اشاره به خود حضرت علیه السلام است؛ یعنی دیگران شما را به ضلالت و گمراهی می کشانند؛ پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید، زیرا او معلم و مربی مسؤول و متعهدی است که با شما صادقانه سخن می گوید. درست برعکس ارباب سوئی که به جز حيله و نیرنگ حربه دیگری ندارند، مربی الهی شما با آگاهی تمام از راه هدایت و سعادت، خود را وقف شما نموده و حقیقت را برای شما به خوبی واضح و آشکار می سازد. جامعه ای که به سخن مربی الهی خویش گوش فرا ندهد و تسلیم اوامر او نباشد، گرفتار ارباب سوء می گردد؛

وایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالنا ب الضروس تعذب بفیها وتخطب بیدها وتزبن

برجلها وتمنع درها لایزالون بکم حتی لایترکوا منکم الا نافعاً لهم او غیر ضائر بهم ولایزال [126]

بلائهم عنکم حتی لایکون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه والصاحب من مستصحبه ترد علیکم فتنتهم شوهاء مخشیه وقطعا جاهلیه لیس فیها منار هدی ولا علم یری ونحن اهل البیت منها بمنجاة لسنا فیها بدعاة؛(44)

به خدا سوگند! بنی امیه بعد از من زمامداران بدی خواهند بود. آنها همچون شتر بدخوبی هستند که صاحب خود را دندان می گیرد و با دستش بر سر او می کوبد و با پا وی را دور می کند و ارزشیر خود منع می نماید. همواره با شما به سختی رفتار کنند، جز کسانی که برایشان سودی داشته باشند یا لاقول ضرری به آنها نرسانند. شکنجه های آنان بر شما طولانی خواهد شد، تا آن جا که پیروزی شما بر آنها به آسانی میسر نخواهد بود، مثل پیروزی بردگان بر مالک خویش یا پیروزی تابع بر پیشوای خویش. فتنه های آنها پی درپی با قیافه های زشت و ترسناک بر شما فرو می بارند، نه راهنمایی در آن خواهد بود و نه پرچم نجاتی در لابه لای آن به چشم می خورد و ما اهل بیت در آن زمان رهبری شما را به عهده نخواهیم داشت. امام علیه السلام در صدر این کلام فرمودند:

فتنه ها آن گاه که رو آورند، با حق مشته می شوند و هنگامی که پشت کنند، ماهیت آنها بر همه کس روشن می گردد. فتنه همچون بادهای دور می زند و به برخی از بلاد اصابت می کند و از بعضی می گذرد. آگاه باشید! ترسناک ترین فتنه ها بر شما از نظر من، فتنه بنی امیه است، فتنه ای است کوروظلمانی که حکومتش فراگیر می شود و بلای آن مخصوص نیکوکاران است، هر کس در این فتنه بصیر و بینا باشد و با آن در ستیز باشد، بلا و سختی به او می رسد و هرکس در برابر آن نابینا باشد، حادثه ای برایش رخ نمی دهد. پیشگویی های امام علیه السلام صحیح از کار درآمد و مردمی که به سخنان حضرتش گوش فرا ندادند، سال ها گرفتار فتنه بنی امیه شدند و تاریخ پر است از جنایات بنی امیه در هتک دین و ناموس و عفت و آزادی و انسانیت:

إذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبیل الهالکین(45)
43. نهج البلاغه، خطبه 108، 44. همان، خطبه 93، 45. هنگامی که کلاغ راهنما و پیشوای قومی باشد، به زودی همه را به گمراهی و هلاکت می کشاند.

تلاش پیگیر در امر تربیت[127]

قال علیه السلام: ایها الناس انی قد بثت لکم المواعظ الی وعظ الانبیاء بها اممهم وادیت الیکم ماادت الاوصیاء الی من بعدهم وادبتکم بسوطی فلم تستقیموا وحدوتکم بالزواج فلم تستوسقوالله انتم انتوقعون اماما غیری یطابکم الطریق ویرشدکم السبیل؛(46)
ای مردم! من مواعظ و پند و اندرزهایی را که پیامبران بر امتشان بازگو کرده بودند، در میان شما نشر دادم و وظیفه ای که اوصیای پیامبران بعد از ایشان نسبت به امت داشتند، در مورد شما به خوبی انجام دادم، با تازیانه ام شما را ادب کردم، ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید و با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم، ولی جمع نشدید. شما را به خدا، آیا منتظرید پیشوایی جز من با شما همراه گردد و راه حق را به شما نشان دهد.
46. نهج البلاغه، خطبه 182.

ب) مسئولیت پدر و مادر در تربیت فرزند
قال علیه السلام: حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه ویحسن ادبه ویعلمه القرآن» (47)
حق فرزند بر پدر این است که نام نیک برایش انتخاب کند و او را خوب تربیت نموده و به او قرآن یاد دهد.
47. همان، حکمت 399.

تاثیر «اسم» در شخصیت افراد: «ان یحسن اسمه»
یکی از عوامل مهمی که در شکل گیری شخصیت افراد مؤثر است، «نام» آنهاست. نامگذاری و انتخاب نام شخصی، اظهار محبت و بزرگداشت و وابستگی به صاحب اصلی آن نام است. شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: جانم به فدایت، ما اسامی شما وپدران شما را بر فرزندانمان می گذاریم، آیا این کار برای ما سودمند هست؟ امام [128]

در جواب فرمودند:
ای والله وهل الدین الا الحب. قال الله: «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله ویغفر لکم ذنوبکم»؛ (48) و (49)

بله به خدا سوگند! و آیا دین غیر از حب و دوست داشتن ما اهل بیت است؟ خداوند می فرماید: (ای رسول ما بگو) اگر خدا را دوست می دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد.

انتخاب اسم برای فرزندان نشانگر فرهنگ و تمدن جامعه است. شخصی از امام رضا علیه السلام سؤال کرد از این که چرا اعراب روی فرزندان شان اسامی حیوانات درنده می گذاشتند (مانند: کلب، نمر و فهد)؟ امام در جواب فرمودند:

کانت العرب اصحاب حرب فکانت تهول علی العدو باسماء اولادهم ویسمون عبیدهم فرح ومبارک ومیمون وامثال ذلک یتیمنون بها؛ (50)

چون مردم عرب اهل جنگ و نزاع بودند، با گذاشتن اسم های جنگی روی فرزندان شان در دشمن ایجاد ترس می کردند؛ و بردگان خود را فرح، مبارک، میمون و امثال اینها نامگذاری می کردند، تا بدین وسیله از نام آنها تبرک جویند.

تاثیر اسم افراد - علاوه بر صاحب اسم بر شنوندگان آن اسم نیز غیر قابل انکار است؛ مثلاً، کودکی را که «چنگیز» نام نهاده اند، هنگام صدا کردن او دیگران از شنیدن اسم چنگیز به یاد خون آشامی های چنگیزخان مغول می افتند و احساس نفرت می نمایند، حتی از کودکی که صرفاً شباهت اسمی دارد و اصلاً در گناه چنگیز مغول شریک نیست. چه بسا این کودک پس از بزرگ شدن و خواندن و شنیدن تاریخ سراسرتاریک چنگیز، از خود و کسانی که این نام را بر او نهاده اند احساس نفرت می کند.

در مقابل، اسامی زیبا، هم در روحیه صاحب نام مؤثر است و هم در شنوندگان [129]

باعث احساس سرور و بهجت می شود؛ مثلاً، نام شخصی که «عبدالله» باشد، هم برای صاحب نام آثار خوب دارد و هم شنوندگان رابه یاد بندگی و عبودیت پروردگار عالم می اندازد. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

اصدق الاسماء ماسمی بالعبودية وافضلها اسماء الانبياء؛(51) صادق ترین اسامی نام هایی است که حکایت از عبودیت و بندگی خدا کند و برترین نام ها اسامی انبیاست.

شخصی با امام صادق علیه السلام در باره نامگذاری فرزندش مشورت نمود؛ امام فرمودند: سمه اسماء من العبودية. پرسید: اسمای عبودیت چه اسم هایی است؟ فرمودند: عبدالرحمن. در روایات علاوه بر دستور اکید بر انتخاب اسم خوب برای فرزندان، بر تغییر دادن نام های بد نیز تاکید شده است:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يغير الاسماء القبيحة في الرجال والبلدان؛(52) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله پیوسته نام های زشت مردان و شهرها را تغییر می دادند. شخصی نصرانی از اهالی روم خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شرفیاب شد؛ حضرت نام او را پرسیدند، گفت: اسم من عبدالشمس است. حضرت فرمودند: بدل اسمک فانی اسمیک عبدالوهاب؛(53)

اسمت را عوض کن، من اسم تو را عبدالوهاب نهادم. در جامعه کنونی ما هم دو گرایش غلط در نامگذاری فرزندان رایج شده است: یکی گرایش به نام اسطوره های ایران باستان و شاهان ستمگری که تاریخ زندگی آنها [130]

سراسر چپاول و غارت و استثمار مردم است؛ دیگر گرایش به نام های غربی که یکی از جلوه های تهاجم فرهنگی می باشد. امید است والدین در جامعه اسلامی بیش از پیش به این مسئولیت مهم در نامگذاری توجه داشته باشند. 48. آل عمران (3) آیه 31، 49. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 129، 50. بحارالانوار، ج 104، ص 130، 51. وسائل الشیعه، ج 15، ص 125، 52. بحارالانوار، ج 104، ص 127، 53. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 128.

نقش والدین در ادب کردن فرزند: یحسن ادبه روایات فراوانی که در کیفیت انتخاب همسر وارد شده، بیانگر این مطلب است که صلاحیت و شایستگی مربی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در کتاب وسائل در ابواب مقدمات نکاح چگونگی انتخاب همسر را شرح داده اند. با توجه به روایات درمی یابیم که اسلام به مسئولیت پدر در تربیت و تادیب فرزند تا چه اندازه اهمیت می دهد، حتی به خصوصیتی که از طریق عوامل وراثتی به فرزندانتقال می یابد توجه نموده، تا چه رسد به تربیت های پس از ولادت.(54)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در اهمیت نقش پدر و مادر در تربیت فرزند می فرمایند: کل مولود یولد علی الفطرة حتی یكون ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه؛(55) هر نوزادی بر فطرت الهی و توحید متولد می شود و والدین او هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوس می کنند.

انسان با فطرت توحید و خداپرستی و حق جویی آفریده شده است، این پدر و مادرند که می توانند فطرت الهی و توحیدی کودک خود را شکوفا سازند یا روی آن پرده های ضخیم جهل و نادانی و گمراهی بیفکنند.

امام سجاده علیه السلام در اهمیت مسئولیت والدین در تربیت فرزند می فرمایند:
 واما حق ولدك فتعلم انه منك ومضاف اليك في عاجل الدنيا بخيره وشره وانك مسؤول عماوليته
 من حسن الادب والدلالة على ربه والمعونة على طاعته فيك وفي نفسه فمثاب على ذلك
 ومعاقب فاعمل في امره عمل المتزين بحسن اثره عليه في عاجل الدنيا المعذر الى ربه فيما
 بينك

[131]

وبينه بحسن القيام والاخذ له منه؛(56)

اما حق فرزندت، بدان که او از توست و خیر و شرش در دنیا به تو خواهد رسید و منسوب به
 تومی شود و تو مسؤول هستی در قبال وظایفی که بر عهده توست از حسن ادب و هدایت و
 راهنمایی به سوی پروردگارش، و او را یاری کنی در اطاعت پروردگار. اگر وظایف خود را به خوبی
 به انجام رساندی به تو ثواب می رسد و در غیر این صورت عقاب خواهی شد؛ پس به خوبی
 وظیفه تربیت را انجام بده، مانند کسی که در همین دنیا آثار نیک کارهای فرزندش به او می
 رسد و مانند کسی که در مقابل خداوند عذر داشته باشد، یعنی هیچ گونه کوتاهی در امر تربیت
 فرزند روا مدار.

از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

رحم الله عبدا اعان ولده على بر بالاحسان اليه والتالف له وتعليمه وتاديبه؛(57)

خدا بیامرزد بنده ای را که فرزندش را به کارهای خوب و با او می دارد و با او مهربان است و در
 صداآموزش و پرورش اوست.

54. ر.ک: وسائل الشیعه، ابواب مقدمات نکاح، باب 12، 55. بحارالانوار، ج 61، ص 186، 56. تحف
 العقول، ص 263، 57. بحارالانوار، ج 74، ص 77.

مسئولیت پدر در تعلیم فرزند: و يعلمه القرآن

از نظر اسلام، پدر مسئولیت سنگینی در یاد دادن علوم دینی و سایر دانش هایی که برای
 زندگی فرزندش لازم است دارد. آموزش قرآن و احکام و علوم اهل بیت: و خواندن و نوشتن و
 یادگیری حرفه های لازم برای اداره زندگی از کارهایی است که پدر باید برای فرزندش انجام
 دهد و در ایفای این مسئولیت مهم باید خودش متصدی آموزش شود یا برای فرزندش معلم
 شایسته انتخاب نماید.

در اهمیت آموزش به کودکان و نونهالان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

ان المعلم اذا قال للصبي بسم الله كتبت له وللصبي ولوالديه براءة من النار؛(58)

همانا زمانی که معلم به کودک، بسم الله یاد دهد، برای او و کودک و پدر و مادرش آزادی از
 جهنم

[131]

نوشته می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من قبل ولده كتب الله له حسنة ومن فرحه فرحه الله يوم
 القيامة ومن علمه القرآن دعى بالابوين فكسيا حلتين تضىء من نورهما وجوه اهل الجنة؛(59)
 پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که فرزندش را ببوسد، خدای تعالی برای او
 حسنه می نویسد و کسی که فرزند را شاد کند، روز قیامت او را شاد می گرداند و کسی که به

فرزندش قرآن یاد دهد، بر پدر و مادرش حله هایی از نور می پوشانند که چهره های بهشتیان از آن نورانی می گردد.

در لزوم آموزش قرآن و احکام حلال و حرام به فرزند می فرمایند:

الغلام يلعب سبع سنين ويتعلم الكتاب سبع سنين ويتعلم الحلال والحرام سبع سنين؛ (60) کودک تا هفت سال بازی می کند، پس از آن هفت سال به او نوشتن و پس از آن قرآن و احکام آموزش بدهید.

در همین زمینه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

ويل لاطفال آخر الزمان من آبائهم. فقليل من آبائهم المشرکين؟ فقال: لا من آبائهم المؤمنين لا يعلمونهم شيئا من الفرائض واذا تعلموا اولادهم منعوهم ورضوا عنهم بعرض يسير من الدنيا فانامنهم برئ وهم مني براء؛ (61)

وای بر فرزندان آخر الزمان از دست پدرانشان. سؤال شد از پدران مشرک آنها؟ فرمودند: نه، از پدران مؤمن آنها که به آنها واجبات و حلال و حرام دین را نمی آموزند و از یادگیری آنها جلوگیری می کنند و تنها به کامیابی های دنیوی آنها راضی اند؛ من از آنها بیزارم و آنها از من. از حقوق فرزند بر پدر این است که پدر باید به فرزندش نوشتن بیاموزد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من حق الولد على والده ثلاثة: يحسن اسمه ويعلمه الكتابة ويؤخره اذابلاغ؛ (62)

[133]

از حقوقی که فرزند بر پدر دارد سه چیز است: 1. نام خوب برایش انتخاب کند؛ 2. نوشتن به او یاد دهد؛ 3. هنگامی که به سن بلوغ رسید برایش همسر بگیرد.

از جمله چیزهایی که پدر باید به فرزندش آموزش دهد، تیراندازی و شناسست.

قال اميرالمؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: علموا اولادكم السباحة والرمية؛ (63)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: به فرزندان تن شنا و تیراندازی یاد دهید.

58. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 166. 59. وسائل الشیعه، ج 15، ص 194. 60. همان جا. 61. مستدرک الوسائل، ج 15، ص 164. 62. بحارالانوار، ج 74، ص 80. 63. وسائل الشیعه، ج 15، ص 194.

فصل دوم: نامه 31 نهج البلاغه [135]

1. مشخصات نامه

2. شرح نامه

1. مشخصات نامه 31 نهج البلاغه (الف) مصادر نامه [137]

این وصیت از مشهورترین وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام است که عده ای از علمای بزرگ قبل از سید رضی رحمه الله نیز آن را نقل نموده اند؛ از جمله:

(1) محمد بن یعقوب کلینی (متوفای 328 ق.) در کتاب الرسائل.

- (2) ابوحامد حسن بن عبدالله عسکری از اساتید مرحوم صدوق در کتاب الزواجر والمواعظ.
- (3) احمد بن عبد ربه مالکی (متوفای 328 ق.) در کتاب عقد الفرید قسمتی از آن را در دو مورد تحت دو عنوان در باب «مواعظ الآباء للابناء» آورده:
- یکم: در جزء سوم صفحه 155 تحت عنوان «وکتب علی بن ابی طالب الی ولده الحسن»
- دوم: در ص 156 تحت عنوان «وکتب الی ولده محمد بن حنفیه».
- (4) شیخ صدوق (متوفای 381 ق.) قسمتی از آن را در دو مورد در کتاب من لایحضره الفقیه آورده: در جزء سوم، ص 362 و در جزء چهارم، ص 275.
- (5) ابن شعبه حرانی، از علمای قرن چهارم، این وصیت را در کتاب تحف العقول عن آل الرسول، ص 68، تحت عنوان «کتابه الی ابنه الحسن علیهما السلام» نقل نموده است. (1)
1. ر.ک: مصادر نهج البلاغه، ج 3، ص 207.

- (ب) شروحنی که بر نامه 31 نوشته شده [138]
- در کتاب به سوی مدینه فاضله که شرحی است بر نامه 31، اسامی شروحنی که بر این وصیت نامه نگاشته شده به این شرح آمده است:
- (1) الاخلاق النفیسة فی شرح خطبة الوصیة.
- (2) منشور الادب الالهی نوشته مولا محمد صالح، فرزند حاج محمد باقر روغنی قزوینی، معاصر شیخ حر عاملی.
- (3) نظم وصیة امیرالمؤمنین لولده الحسن نوشته ضیائی مرنندی، که وصیت نامه امام را به صورت اشعار فارسی درآورده است.
- (4) هدیه الامم ومجلة الآداب والحکم نوشته حاج محمد صادق، معروف به غازی تبریزی.
- (5) علی والاسس الترویبة فی شرح الوصیة نوشته سید حسن قبانچی نجفی.
- (6) خورشید روشن اثر نویسندۀ معاصر، آقای محمد علی انصاری قمی، که به نثر و نظم فارسی نگاشته شده است.
- (7) الدر البهیة فی ترجمة الوصیة.
- (8) به نقل از عبدالزهراء خطیب، یکی از مشایخ سید بحرالعلوم، مرحوم سیدحسین بن ابراهیم قزوینی (متوفای 1028) این وصیت را به نظم فارسی درآورده است.

- (ج) مخاطب نامه کیست؟
- سید رضی رحمه الله می نویسد:
- و من وصیة له علیه السلام للحسن بن علی علیهما السلام کتبها الیه بحاضری منصرفاً من صفین؛
- از وصایای آن حضرت علیه السلام است که پس از مراجعت از صفین در محلی به نام حاضری به فرزندشان حسن بن علی علیهما السلام نوشته اند.
- [139]

اشکال: در این وصیت نامه کلماتی به کار رفته که با مقام عصمت امام حسن علیه السلام سازگار نیست مانند: «عبد الدنیا» و «تاجر الغرور»؛ و حتی عباراتی است که با مقام عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز سازگاری ندارد، مانند این عبارت:

ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا ورايتنی ازداد وهنا بادرته بوصيتی الیک واوردت خلاصا منها قبل ان يعجل بی اجلی دون ان افضى الیک بما فی نفسی او ان انقص فی رایی کمانقصت فی جسمی او یسبقنی الیک بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا فتکون کالصعب النفور.

ابن ابی الحدید در شرح این فراز از وصیت می گوید:

قوله علیه السلام: «او ان انقص رایی» هذا يدل علی بطلان قول من قال: انه لا يجوز ان ينقص فی رایه وان الامام معصوم عن امثال ذلک، وكذلك قوله للحسن: «او یسبقنی الیک بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا» يدل علی ان الامام لا یجب ان یعصم عن غلبات الهوی ولا عن فتن الدنیا. (2) و با وجود این اشکالات، اصل وصیت نامه یا بعضی از فقرات آن مورد تأمل خواهد بود.

در پاسخ از قسمت اول اشکال، بعضی جواب داده اند: این وصیت خطاب به محمد بن حنفیه نوشته شده است، همان گونه که شارح بحرانی می گوید:

روی جعفر بن بابویه القمی رحمه الله ان هذه الوصية كتبها علیه السلام الی ابنه محمد بن حنفیه رضی الله عنه. (3)

لکن این پاسخ بر فرض تمامیت، قسمت دوم اشکال را جواب نمی دهد، لذا باید در پی جوابی باشیم که به تمام اشکال پاسخگو باشد.

پاسخ صحیح و جامع، این است که این وصیت یک سفارش و دستورالعمل کلی است و امام علیه السلام به عنوان یک پدر خطاب به امام حسن علیه السلام به عنوان یک فرزند سفارشات را بیان کرده اند؛ لذا می فرمایند: من الوالد الفان و نمی فرمایند من

[140]

علی بن ابی طالب و مخاطب گرچه امام حسن علیه السلام است، لکن حضرت علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام به عنوان فرزند الی المولود، یعنی نمونه ای از فرزندان نه خصوص فرزند خودشان وصیت را نگاشته اند.

با این پاسخ، توهم شارح معتزلی نیز دفع می شود (4) و همان طور که از عبارات این وصیت فهمیده می شود، رابطه پدر و فرزند است نه رابطه امام و جانشین امام.

2. شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 66. 3. شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 2. صدوق (ره) در جلد سوم من لایحضره الفقیه، ص 362 می گوید: قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی وصيته لابنه محمد بن الحنفیه... و در جلد چهارم، ص 275 می گوید: وقال امیر المؤمنین علیه السلام فی وصيته لابنه محمد بن الحنفیه رضی الله عنه... 4. جواب های دیگر به این اشکال داده شده؛ ر.ک: به سوی مدینه فاضله.

2. شرح نامه الف) زمینه تربیت (5)[141]

وانما قلب الحدث كالارض الخالية ما القی فیها من شیء قبلته فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک ویشغل لبک... واجمعت علیه من ادبک قبل ان یکون ذلک وانت مقبل العمر ومقبل الدهر ذونیه سلیمه ونفس صافیه؛

قلب جوان همچون زمین خالی است که هر بذری در آن پاشیده شود می پذیرد؛ پیش از آن که قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد، به تعلیم و تربیت تو مبادرت نمودم، همت خود را بر تربیت تو گذاشتم، زیرا عمر تو روبه پیش است و روزگارت روبه جلو، دارای نیتی سالم

وروحی با صفا هستی.

امام علیه السلام می فرمایند: در سن پیری با کوله باری از تجارب و آگاهی ها، اقدام به وصیت نمودم برای تو قبل از آن که هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکب سرکشی گردی، زیرا قلب جوان مانند زمین خالی و مستعد برای پرورش هر بذری است. من قبل از آن که این زمین مستعد در راه های غلط و کارهای بیهوده به کار گرفته شود، باید استعدادها و توانایی هایش را در مسیر سعادت و خوشبختی شکوفا سازم.

[142]

در مباحث گذشته در بحث فطرت گفتیم: انسان ذاتا گرایش به توحید و خداشناسی دارد، اما در عین حال فرق انسان با فرشته در این است که انسان مختار است و می تواند انتخاب کند:

انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا؛(6)

ما به حقیقت راه حق و باطل را به انسان نمودیم، خواه هدایت پذیرد و شکر نعمت گوید یا کفران نماید.

همان گونه که در زمین خالی اگر بذری افشانده شود، آن را پرورش داده و به ثمر می رساند، قلب جوان نیز چنین است؛ یعنی خالی از هرگونه ملکه ای اعم از ملکات فاضله یا رذیله. اگر ملکات فاضله و عقاید صحیح در آن جای گرفت، پرورش یافته و ثمر خواهد داد و دیگر جایی برای صفات رذیله و عقاید باطل نمی ماند. در قلبی هم که زنگار گرفت و از رذایل اخلاقی و افکار باطل پر شد، جایی برای فضایل اخلاقی و اعتقادات صحیح نمی ماند، مگر این که ابتدا آن زنگار را پاک نموده، قلب را جلا دهند.

امام سجاده علیه السلام در دعا می فرمایند:

الهی الیک اشکو قلبا قاسیا مع الوسواس متقلبا وبالرین والطبع متلبسا؛(7)

بارالها! به درگاهت شکایت می کنم از دل سنگی که با وسوسه بی ثبات شده و به زنگار و تیرگی آلوده گشته.

پذیرش پند و اندرز و نصیحت در جوان بیشتر است، زیرا صفا و پاکی قلب او بیش از افراد کهنسال است که با ارتکاب معاصی قساوت قلب پیدا کرده اند. گاهی قساوت قلب به حدی می رسد که از سنگ سخت تر می گردد و به کلی از پذیرش حق سرباز می زند:

ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فھی کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما یتفجر منه

[143]

الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون؛(8)

پس با این همه، سخت دل شدید، دل هاتان چون سنگ یا سخت تر از آن شد، چه آن که پاره ای از سنگ هاست که نهرهای آب از آن بجوشد و برخی دیگر از سنگ ها بشکافد و آب از آن بیرون آید و پاره ای دیگر از ترس خدا فرود آیند، و ای سنگدلان بترسید که خدا غافل از کردار شما نیست.

قلب انسان همچون ظرفی است که اگر چیز آلوده در آن ریخته شود، سپس چیزهای پاک را هم در آن بریزند آلوده می گردد؛ لذا باید اول آن را پاک نموده و جلا دهند، و بهتر است از اول از ریختن مواد آلوده در آن خودداری شود و با چیزهای پاک آن را پر نمود تا جایی برای ناپاکی ها در آن نماند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

بادروا احداثکم بالحديث قبل ان تسبقکم الیهم المرجئة؛(9)

قبل از آن که مرجئه به سراغ فرزندانان بیایند، به آنها احادیث اهل بیت را یاد دهید.
از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:
علموا صبیانکم من علمنا ما ینفعهم الله به لا تغلب علیهم المرجئة؛ (10)
به فرزندانان آن مقدار از علوم ما که برای آنها نافع است و جلو هجوم مرجئه را می گیرد آموزش دهید.

قبل از هجوم عقاید باطل و رسوخ صفات و ملکات رذیله، باید ظرف قلب را با عقاید حقه و صفات حمیده پر نمود و از روایت امیرالمؤمنین علیه السلام فهمیده می شود که لازم نیست - بلکه ممکن نیست - تمام دقایق و نکات اعتقادی را به کودک یاد دهید،
[144]

بلکه آن حدی که برای او نافع است و باعث جلوگیری از رسوخ عقاید باطل می گردد به او آموزش دهید.

دانشی که انسان در کودکی و سنین جوانی بیاموزد، رسوخ بیشتری در قلب و ذهن او دارد.
امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند:
قال رسول الله صلی الله علیه وآله: من تعلم فی شبابه کان بمنزلة الرسم فی الحجر ومن تعلم وهو کبیر کان بمنزلة الکتاب علی وجه الماء؛ (11)
پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که در کودکی و سنین جوانی چیزی را یاد بگیرد، مانند نوشته روی سنگ، دانش او ثابت و راسخ می ماند، و کسی که در سن پیری چیزی را یاد گیرد، دانش او مانند نوشته روی آب ثباتی ندارد.
و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:
العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر؛ (12)
یادگرفتن در کودکی مانند نقش روی سنگ ثابت و راسخ می ماند.

5. در این نوشتار، بنا بر شرح موضوعی است نه ترتیبی؛ لذا این وصیت نامه در شش موضوع با عناوین فرعی شرح شده است. 6. دهر (76) آیه 3، 7. صحیفه سجادیه، مناجات الشاکین. 8. بقره (2) آیه 74، 9. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، ج 8، ص 111. مرجئه گروهی هستند که - برخلاف خوارج که با عثمان و علی علیه السلام دشمنی می ورزیدند - هرگونه داوری در مورد عثمان و علی علیه السلام را به قیامت واگذارند. آنها ایمان را اصل می دانند و برای عمل ارزشی قایل نیستند، تا جایی که - برخلاف خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می دانند - ارتکاب کبیره راضی ایمان نمی دانند. برای شرح بیشتر ر.ک: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، 10. وسائل الشیعه، ج 15، ص 198، 11. بحارالانوار، ج 1، ص 222، 12. همان، ص 224.

(ب) تاثیر جلب اعتماد در تربیت
از عبارت هایی در این نامه شریف استفاده می شود که موفقیت در امر تربیت متوقف است بر جلب اعتماد و تحبیب و اظهار خیرخواهی و برانگیختن احساسات و عواطف شخصی که تحت تربیت و پرورش قرار می گیرد.
در قسمت اول وصیت نامه چنین می فرمایند:

من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر المستسلم للدنیا الساکن مساکن الموتی و الطاعن عنها غذا الی المولود المؤمل ما لایدرک السالک سبیل من قد هلک غرض الاسقام و رهینه

الایام ورمیه المصائب وعبد الدنيا وتاجر الغرور وغريم المنایا واسير الموت وحليف الهموم وقرین
[145]

الاحزان ونصب الآفات وصریح الشهوات وخليفة الاموات؛
از پدری فانی معترف به سختگیری زمان که آفتاب عمرش رو به غروب است و خواه ناخواه
تسلیم گذشت دنیا است، همو که در منزلگاه پیشینیان سکنا گرفته و فردا از آن کوچ خواهد کرد،
به فرزندی آرزومند، آرزومند چیزی که هرگز به دست نمی آید در راهی گام برمی دارد که دیگران
در آن گام نهادند و هلاک شدند، به کسی که هدف بیماری هاست. گروگان روزگار و در تیررس
مصائب وبنده دنیا و بازرگان غرور و بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها و قرین غمها، آماج
آفات و بلاها و مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.
معمولا عواطف و احساسات بین احبا و اقرباء هنگام جدایی و فراق، مخصوصافراق دایمی و مرگ
بروز و ظهور بیشتری دارد و به این جهت است که وصیت نامه- قبل از طرح هر گونه سفارشی -
با این عبارت شروع می شود:

من الوالد الفان این وصیت از پدری است که قریب شصت سال از عمر او گذشته وروبه مرگ و
زوال است، مرگ هم مختص او نیست، بلکه دیگران هم که قبل از او بودند تسلیم مرگ شدند.
بعد به این نکته تذکر می دهند که فرزندم تو هم در دنیای بی وفا و فریب کار ماندنی نیستی و
در زندگی چند روزه دنیا با داشتن آرزوهای زیاد بامصائب و مشکلاتی دست به گریبان هستی.
دومین قسمت وصیت نامه نیز در صدد مقدمه چینی و فراهم نمودن آمادگی ذهنی برای پذیرش
نصایح از راه تحریک عواطف و اظهار خیرخواهی و محبت و دلبستگی است:

اما بعد فان فیما تبینت من ادبار الدنيا عنی وجموح الدهر علی واقبال الآخرة الی مایزعنی عن
ذکر من سواک والاهتمام بما ورائی غیر انی حیث تغرد بی دون هموم الناس هم نفسی
فصدفی،رایی و صرفنی عن هواک وصرح لی محض امری فافضی بی الی جد لایکون فیه لعب
وصدق لایشوبه کذب ووجدتک بعضی بل وجدتک کلی حتی کان شیئا لو اصابک اصابنی وکان
الموت لو اتاک اتانی فعنانی من امرک ما یعیننی من امر نفسی فکتبت الیک کتابی مستظہرا
به ان بقیت لک او فنی؛

[146]

اما بعد، آگاهی من از پشت کردن دنیا و چیرگی روزگار و روی آوردن آخرت به سویم مرا از
یادغیر خودم باز داشته و تمام همتم را به سوی آخرت جلب کرده است. و از آن جا که به
خویشتن مشغولم، از غیر خودم روی برتافته ام؛ این وضع، هوا و هوسم را کنار زده و نظر خالص
و نهایی را برای من آشکار ساخته، لذا مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و
شوخی در آن راه ندارد و به راستی و صداقتی کشانده که در آن دروغ نیست؛ و چون تو را جزئی
از خود بلکه همه خودم یافتم آن چنان که اگر ناراحتی به تو رسد به من رسیده و اگر مرگ
دامنت را بگیرد، گویا دامن مرا گرفته به این جهت، اهتمام کار تو را اهتمام کار خودم یافتم، لذا
این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه تو باشد، خواه من زنده باشم یا نباشم.

در این قسمت امام علیه السلام می فرمایند: برای من روشن شده که به سنی رسیده ام که
دیگر باید تنها به فکر خود باشم و هم و غم خود را متوجه آخرت خود نمایم، لکن به این علت که
تو فرزند من، یعنی جگر گوشه من، بلکه وجودت وجود من است، لذا هر مصیبتی بر تو وارد شود
گویا بر من وارد شده؛ این وصیت را برای تو می نویسم درحالی که بنا نداشتم به غیر از خودم
اشتغالی داشته باشم، ولی چون تو را از خودم جدا نمی بینم، بلکه تو را عین خودم می دانم
به نصیحت تو مشغول شدم و این وصیت را برای تو نوشتم تا در حیات و ممات من کمکی برای

تو باشد.

در بخش دیگر برای اظهار محبت و ابراز خیر خواهی و برانگیختن عواطف می فرمایند:
ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا ورايتنی ازداد وهنا بادرته بوصيتنی الیک واوردت خصالا منها
قبل ان يعجل بی اجلی دون ان افضی بی بما فی نفسی او انقص فی رایبی کما نقصت فی
جسمی او یسبقنی الیک بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا فتکون کالصعب النفور؛
پسرم! هنگامی که یافتم به سن پیری رسیده ام و دیدم قوایم به سستی می گراید، به این
وصیت مبادرت ورزیدم؛ و فرازهایی از آن را به تو گفتم، مبدا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در
درون داشته ام بیان نکرده باشم، پیش از آن که در رایم نقصان ایجاد شود. همچنان که در
جسمم پیش آمده یا پیش از آن که هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون
مرکبی سرکش گردی.

[147]

کلمه بنی سیزده مرتبه در این وصیت به کار رفته:

1. فانی اوصیک بتقوی الله - ای بنی - ولزوم امره؛
 2. ای بنی انی لما رایتنی...؛
 3. ای بنی انی وان لم اکن قد عمرت عمر من کان قبلی...؛
 4. واعلم یا بنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله...؛
 5. فتفهم یا بنی وصیتی؛
 6. واعلم یا بنی ان احدا لم ینبی ء عن الله سبحانه کما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله؛
 7. واعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرايت آثار ملکه وسلطانہ؛
 8. یا بنی انی قد انباتک عن الدنیا و حالها؛
 9. یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک؛
 10. واعلم یا بنی انک انما خلقت للآخرة لا للدنیا؛
 11. یا بنی اکثر من ذکر الموت؛
 12. واعلم یا بنی ان من کانت مطيته اللیل والنهار فانه یسار به وان کان واقفا؛
 13. واعلم یا بنی ان الرزق رزقان.
- کلمه بنی مصغر این است که به یای متکلم اضافه شده و از آن مهربانی و دلسوزی و
دلبستگی فهمیده می شود.
راغب می گوید:

«وابن اصله بنو لقولهم الجمع ابناء فی التصغیر بنی ... وسمى بذلك بناء للاب فان الاب هو الذی
بناه وجعله الله بناء فی ایجاده ویقال لكل ما یحصل من جهة شی ء او من تربيته او بتفقدہ
او کثرة خدمته له او قیامه بامرہ هو ابنه نحو فلان ابن حرب وابن سبیل للمسافر وابن اللیل وابن
العلم... وفلان ابن بطنه وابن فرجه اذا کان همه مصروفا الیهما وابن یومه اذا لم یتفکر فی غده؛
«ابن» اصلش «بنو» است که جمعش «ابناء» و تصغیرش «بنی» می باشد... نامیدن فرزند به
«ابن» از این جهت است که پدرش او را ساخته و خداوند پدر را برای فرزند در حکم بنا و سازنده
قرار داده است و به هر که تحت تربیت و سرپرستی و خدمت زیاد و اقدام برای کارهایش و
مراقبت

[148]

قرار گیرد فرزند گفته می شود، مثل ابن حرب؛ یعنی فرزند جنگ که در جنگ پرورش یافته(یا
جنگجو پرورش یافته)؛ فرزند راه؛ یعنی کسی که در سفر کسب تجربه کرده یا زاده دانش و

علم، کسی که با علم و دانش اندوزی رشد کرده است... این بطن، کسی است که همت او شکمش می باشد همچنین ابن فرج، کسی که همتش فرجش است و ابن یوم، کسی است که تنها به فکر امروز است و به فردا کار ندارد. در قرآن کریم نیز این کلمه در چند مورد برای ابراز مهربانی و ملاطفت و دلسوزی به کار گرفته شده:

یا بنی اربک معنا ولا تکن من الکافرین؛ (13)

پسرما! تو هم بدین کشتی درآی که نجات یابی و با کافران مباش که هلاک خواهی شد.

قال یا بنی لاتقص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا؛ (14)

پسرما! زندهار خواب خود را بر برادرانت حکایت مکن که بر تو حسد و مکر خواهند برد.

واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشکر بالله؛ (15)

[ای رسول ما!] یاد آر زمانی که لقمان در مقام پند و اندرز به فرزندش گفت: هرگز شرک به خدا نیاور.

یا بنی انھا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السماوات او فی الارض یات بها الله؛ (16)

پسرما! بدان که خدا اعمال بد و خوب خلق را اگر چه به مقدار خردلی در میان سنگی یا در آسمان ها یا زمین پنهان باشد، همه را در محاسبه می آورد.

یا بنی اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنکر؛ (17)

[149]

پسرما! نماز بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری؛ (18)

پسرما! من در خواب دیدم که تو را قربانی می کنم؛ در این واقعه تو را چه نظری است؟

دو نکته دیگر از این بخش از وصیت نامه امام علیه السلام به فرزندشان استفاده می شود:

اول این که پیری و گذشت عمر علاوه بر این که باعث ضعف قوای جسم می شود موجب تضعیف ذهن و قوه تفکر نیز می گردد. (19)

قرآن کریم می فرماید:

ومن نعمة ننکسه فی الخلق افلا یعقلون؛ (20)

ما هر کس را عمر دراز دادیم، به هنگام پیری در خلقتش بکاستیم؛ آیا در این کار تعقل نمی کنند؟

نکته دوم در مورد قابلیت قابل است که اگر قلب انسان زنگار گرفت، دیگر ظرفیت پذیرش حقایق را از دست می دهد. (21)

چهارمین بخش از این وصیت شریف که در آن اظهار محبت و جلب اعتماد و ابراز خیرخواهی شده:

فاستخلصت لک من کل امر نخيله و توخیت لک جميله وصرفت عنک مجهولة ورايت حیث عنانی من امرک ما یعنی الوالد الشفیق واجمعت علیه من ادبک ان یکون ذلک ... ثم اشفقت ان یلتبس علیک ما اختلف الناس فیه من اهوائهم و آرائهم مثل الذی التبس علیهم فکان احکام ذلک علی ما کرهت من تنبیهک له احب الی من اسلامک الی امر لا آمن علیک به الهلکة و رجوت ان یوفقک الله فیه لرشدک وان یتهدیک لقصدک فعهدت الیک وصیتی هذه؛

از میان تجارب گذشتگان قسمت های مهم را برای خلاصه کردم و از بین همه آنها زیباییش را برای انتخاب کردم و مجهولات آن را از تو دور داشتم، و لذا همان گونه که یک پدر مهربان

بهترین

[150]

نیکی ها را برای فرزندش می خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را این گونه تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، آن گاه از آن ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبیه شده، بر تو نیز مشتبیه گردد. به همین دلیل، روشن ساختن این قسمت اگر چه چندان خوشایند تونباشد، پیش من محبوب تر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت تو ایمن نباشم. و امید دارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاحیت توفیق دهد و به مقصودت رهبری کند؛ اینک این وصیتم را برای تو می فرستم.

از این بخش از سخنان علی علیه السلام در وصیت به فرزند گرامی اش امام حسن علیه السلام به وضوح درمی یابیم که مسئولیت پدر فقط در تامین خوراک و پوشاک و مسکن فرزند نیست، بلکه یک پدر وظیفه شناس و متعهد بیش از هر چیز به مساله آموزش و پرورش فرزند خویش توجه دارد و نسبت به آن احساس مسئولیت می نماید و تربیت صحیح فرزند خود را سرلوحه برنامه های زندگی خویش قرار می دهد. خطر هجوم عقاید و افکار باطل و فرهنگ های منحط بیش از هر چیز دیگر مورد توجه یک پدر دلسوز می باشد.

نکته دیگر در این قسمت از دعای حضرت است برای فرزند دلبنده که علاوه بر تحبیب و ابراز علاقه، دستوری است برای پدران نسبت به فرزندانشان؛ در روایات نیز ترغیب شده به دعای پدر برای فرزند. (22)

پنجمین قسمت از این وصیت شریف که در آن ابراز خیرخواهی و اظهار محبت و دلسوزی شده: فانی لم آلك نصیحة وانك لن تبلغ فی النظر لنفسك وان اجتهدت مبلغ نظری لك؛ من از هیچ اندرزی در باره ات کوتاهی نکردم و تو هر قدر هم کوشش کنی و صلاح خویش را بخواهی در نظر بگیری، مصالح خود را به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام تشخیص نخواهی داد.

این قسمت از وصیت نامه امام به فرزند دلبنده در نهایت صراحت، خیرخواهی

[151]

و دلسوزی را نسبت به او ابراز می نماید.

علاوه بر این مطلب که مورد بحث بود، مطلب دیگری نیز از این عبارت فهمیده می شود که عبارت است از این که پدر به دلیل تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگار، دید وسیع تری از فرزند نسبت به مصالح و مفاسد او دارد، کما این که این مطلب را از کلام دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می توان استفاده نمود:

رای الشیخ احب الی من جلد الغلام (وروی: من مشهد الغلام)؛ (23)

رای و تدبیر پیر نزد من بهتر است از استقامت جوان در میدان جنگ، و در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان.

13. هود (11) آیه 42. 14. یوسف (12) آیه 5. 15. لقمان (31) آیه 13. 16. همان، آیه 16. 17. همان، آیه 17. 18. صافات (37) آیه 102. 19. شایان ذکر است که امام معصوم از سستی و ضعف در تفکر مبرا و پاک است و بحث در این موضوع در مشخصات نامه 31 گذشت. 20. یس (36) آیه 68. 21. درمبحث زمینه تربیت در این موضوع مفصلا سخن گفته شد. 22. رک: بحارالانوار، ج 74، ص 72 و 83 و 84؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 63 و 68. 23. نهج البلاغه، حکمت 86.

ج) استفاده از تجارب دیگران در امر تربیت: گذشته، چراغ راه آینده
واعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین و سر فی دیارهم و آثارهم
فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا! فانک تجدهم قد انتقلوا عن الاحبة و حلوا دیار الغربه
و کانک عن قلیل قد صرت کاحدهم فاصلح مثواک... فبادرتک بالادب قبل ان یقسو قلبک و یشتغل
لبک لتستقبل بجد رایک من الامر ما قد کفاک اهل التجارب بغینه و تجربته فتکون قد کفیت مؤنة
الطلب و عوفیت من علاج التجربة فاتاک من ذلک ما قد کنا ناتیه و استبان لک ما ربما اظلم علینا
منه.

ای بنی انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم
و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم
الی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله
و توخیت لک جميله و صرفت عنک مجهوله.

استدل علی مالم یکن بما قد کان فان الامور اشباه.

العقل حفظ التجارب و خیر ماجربت ما و عظک؛

اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه نما و آنچه را که به پیشینیان رسیده یاد آورش نما، در دیار و

[152]

آثار مخروبه آنها گردش کن و درست بنگر آنها چه کرده اند، بین از کجا منتقل شده اند و در
کجافروند آمده اند. خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته اند.
گویاطولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود؛ پس منزلگاه آینده خودت را اصلاح کن. در
تعلیم و ادب تو پیش از آن که قلبت سخت شود و عقل و فکرت به امور دیگر مشغول گردد
مبادرت ورزیدم، تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه
زحمت آزمودن آن راکشیده اند و تو را از تلاش بیشتر بی نیاز ساخته اند؛ بنابراین آنچه از
تجربیات آنها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد، بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی
مانده به مرور زمان بر تورو روشن گردد. پسر! درست است که من به اندازه همه کسانی که
پیش از من زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکنده و در اخبارشان تفکر نمودم و در
آثار آنها به سیر و سیاحت پرداختم تا بدان جا که یکی از آنها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ
آنها به من رسیده، با همه آنها از اول تا آخر بوده ام. من قسمت مصفا و زلال زندگی آنان را از
بخش کدر و تاریک بازشناختم و سود و زیانش را دانستم، از میان تمام آنها قسمت های مهم و
برگزیده را برای خلاصه کردم، و از بین همه آنها زیباییش را برای انتخاب نمودم و مجهولات آن را
از تو دور داشتم.

با آنچه در گذشته دیده و شنیده ای، بر آنچه هنوز نیامده است استدلال کن، چرا که امور شبیه
یکدیگرند.

عقل، نگهداری تجربه هاست و بهترین تجربه ها آن است که به تو پند دهد.

یکی از مهم ترین عوامل مؤثر در تربیت، استفاده از تاریخ و تجارب به دست آمده از سرگذشت
پیشینیان است. مطالبی که از این قسمت استفاده می شود، در چهار عنوان مطرح می
نمایم:

سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی ...
شناخت و بررسی سرگذشت پیشینیان انسان را به حدی از دانش و آگاهی می رساند که
گرچه عمر آنها را نداشته گویا با آنها زندگی کرده، بلکه از اول تا آخر با آنها بوده و از این دانش در
ساختن زندگی خود به خوبی می تواند بهره مند شود.

[153]

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند :
وفی التجارب علم مستانف؛(24)
در تجارب دانشی جدید است.
العقل عقلان عقل الطبع وعقل التجربة؛(25)
عقل دو قسم است: یکی تفکر و آگاهی هایی که انسان ذاتا و بدون اکتساب از گذشتگان آنها
را داراست، و قسم دیگر معلوماتی که از راه بررسی رفتار و کردار و سرنوشت پیشینیان بدست
آورده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:
رای الرجل علی قدر تجربته؛(26)
ارزش نظریه شخص به اندازه میزان تجربه و شناخت و استفاده او از تاریخ گذشتگان است.
لذا در جای دیگر فرموده اند:

رای الشیخ احب الی من جلد الغلام وروی: من مشهد الغلام.(27)
قرآن کریم برای سرگذشت پیشینیان و بررسی آن، اهمیت فراوانی قایل شده وعلاوه بر آیات
فراوانی که در شرح حال آنها دارد، سوره هایی هم به اسم امت های سابق یا شخصیت های
برجسته تاریخ نامگذاری شده است؛ مثل: آل عمران، یونس، هود، یوسف، ابراهیم، مریم، بنی
اسرائیل، لقمان، انبیا، نوح.
24. بحار الانوار، ج 71، ص 341. 25. همان، ج 78، ص 6 . 26. غرر الحکم. 27. نهج البلاغه،
حکمت 86 .

2) بررسی اخبار گذشتگان
یکم: بررسی رفتار پیشینیان
فانظر فیما فعلوا: در قرآن علاوه بر بیان سرگذشت امت های قبل و برخورد آنها بانبیا و اولیای
الهی، به تذکر و یاد آوری آنها دستور داده شده، مثل:

[154]

واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا؛(28)
ای رسول ما! یاد کن در کتاب خود مریم را آن روزی که از اهل خانه خویش کنار گرفته به مکانی
به مشرق روی آورد.

واذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا؛(29)
ای رسول ما! یاد کن در کتاب خود ابراهیم را، شخص بسیار راستگو و پیغمبری بزرگ بود.
واذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا وکان رسولا نبیا؛(30)
ای رسول ما! در کتاب خود یاد کن موسی را که او بنده ای بااخلاص زیاد و رسولی بزرگ ومبعوث
به پیغمبری بر خلق بود.

واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد؛(31)

ای رسول ما! یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در وعده صادق و پیغمبری بزرگوار بود.

واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب؛(32)

از بنده ما داود یاد کن که در اجرای امر ما بسیار نیرومند بود و به درگاه ما توبه و انابه می کرد.

واذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربه؛(33)

ای رسول ما! یاد آر بنده ما ایوب را هنگامی که به درگاه خدا عرضه داشت.

واذکر عبادنا ابراهیم واسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار؛(34)

ای رسول ما! یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همگی صاحب اقتدار و بصیرت بودند.

[155]

واذکر اسماعیل والیسع وذالکفل وکل من الاخیار؛(35)

ای رسول ما! یاد کن از اسماعیل و یسع و ذوالکفل، در حالی که همگی از نیکوکاران بودند.

واذکر ارحام عاد اذ اندر قومه بالاحقاف؛(36)

ای رسول ما! یاد کن هود، پیغمبر قوم عاد را که در سرزمین احقاف امتش را پند و اندرز داد.

دوم: مشاهده ابنیه و آثار تاریخی: و سر فی دیارهم و آثارهم؛ و سرت فی آثارهم

بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان اگر همراه با شواهد خارجی و عینی مثل قبور و ابنیه باشد، با اعتماد بیشتری توأم می گردد.

مثلا اگر خرابه های تخت جمشید و پاسارگاد نبود، مورخان و محققان هر اندازه هم در کتاب های تاریخی در مورد ایران باستان مطالعه می کردند، باور کردن اصل وجود آنها، تا چه رسد به جزئیات و خصوصیات، برایشان بسیار دشوار بود.

ابنیه و قبور پیشینیان به منزله تاریخ عینی و خارجی است در مقابل تاریخ مکتوب در صفحات و اوراق کتاب ها. مشاهده ستون های سربه فلک کشیده تخت جمشید و سنگ نبشته ها و نقش هایی که بر سنگها حک شده مطالعه تاریخ سراسر ظلم پادشاهان ایران باستان است. این بناها به وضوح با ما سخن می گویند که حکام و پادشاهان چگونه عده ای از مزدوران را به کار گمارده تا چنین کاخ هایی را بنا کرده اند. اهرام مصر و خرابه های باقی مانده قصر اموی، همه و همه بیانگر سرگذشت سراسر تاریک و ظلمانی ستمکاران است.

در مقابل، مشاهده قبور و آثار به جا مانده از اولیای خدا به منزله خواندن تاریخ سراسر افتخار و عظمت آنان است. دیدن مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و قبور بزرگان دین و سایر آثار اولیای خدا، مثل مسجد الاقصی و حرم ابراهیمی گواه صدق سرگذشت پرافتخار آنهاست. از این جاست که خیانت وهابیون در اجرای نقشه شوم استعمارگران و تخریب

[156]

آثار و قبور و مخالفت با تکریم و بزرگداشت اولیای خدا و احترام مشاهد مشرفه، آشکار می گردد.

سوم: بررسی عاقبت و سرنوشت پیشینیان: و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا...

قرآن کریم بر این نکته، یعنی مطالعه عاقبت کار گذشتگان تاکید فراوان دارد:

فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین؛(37)

در اطراف زمین گردش کنید تا ببینید که چگونه عاقبت هلاک شدند کسانی که وعده های خدا را تکذیب کردند.

قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین؛(38)

بگو ای پیغمبر! در روی زمین گردش کنی تا سرانجام سخت تکذیب کنندگان را ببینی.
 فانظر كيف كان عاقبة المفسدين؛ (39)
 بنگر تا عاقبت به روزگار آن تبه کاران چه رسید.
 فانظر كيف كان عاقبة الظالمين؛ (40)
 بنگر تا عاقبت چه به روزگار ستمگران رسید.
 فانظر كيف كان عاقبة المنذرين؛ (41)
 بنگر که عاقبت کار اندازشدگان به کجا کشید.
 قل سيروا في الارض كيف كان عاقبة المجرمين؛ (42)
 بگو: در روی زمین گردش کنی تا ببینی عاقبت کار بدکاران به کجا کشید.
 فنبذناهم في اليم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين؛ (43)
 همه را به دریا غرق ساختیم؛ بنگر عاقبت کار ستمکاران به کجا کشید.
 [157]

فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين؛ (44)
 ما هم از آنان انتقام کشیدیم، بنگر عاقبت کار کافران مکذب به کجا کشید.
 28. مریم (19) آیه 16، 29. همان، آیه 41، 30. همان، آیه 51، 31. همان، آیه 54، 32. ص (38)
 آیه 17، 33. همان، آیه 41، 34. همان، آیه 45، 35. همان، آیه 48، 36. احقاف (46) آیه 21، 37.
 آل عمران (3) آیه 137، 38. انعام (6) آیه 11، 39. اعراف (7) آیه 103، 40. یونس (10) آیه 39.
 41. همان آیه 73، 42. نمل (27) آیه 69، 43. قصص (28) آیه 40، 44. زخرف (43) آیه 25.

3) تحلیل و بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان فاستخلص لك من كل امر نخيله.

صرف دانستن هر یک از حوادث تاریخی بدون ارتباط با هم و بدون به دست آوردن قضایا و ضوابط کلی و فراگیر، فایده و نتیجه ای نخواهد داشت؛ لذا باید علاوه بر دانستن وقایع، رابطه بین آنها و مشترکات آنها را هم به دست آورد از این جاست که علم تاریخ از فلسفه تاریخ جدا شده و دانشی به عنوان فلسفه تاریخ مطرح می گردد.

4) پند گرفتن از سرگذشت پیشینیان

وكانك عن قليل صرت كاحدهم فاصلح مثواك.
 دانستن حوادث و وقایع تاریخ و آگاهی از قوانین و نظامات حاکم بر آن نیز به تنهایی برای ما کافی نیست، بلکه باید در عمل آنها را مراعات نمود.
 در همین وصیت می فرمایند:
 يا بني اني قد انباتك عن الدنيا وحالها وزوالها وانتقالها وانباتك عن الآخرة وما اعد لاهلها فيها وضربت لك فيهما الامثال لتعتبر بها وتحذو عليها؛
 فرزندم! من تو را از دنیا و زوال و دگرگونی اش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم و درباره هر دو برایت مثلها زدم تا به وسیله آنها عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی.
 و در جای دیگر می فرمایند:

فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرين من قبلکم من باس الله وصولاته و وقائعه ومثلاته [158]

وانعظوا بمثاوی خدودهم ومصارع جنوبهم؛(45)
از آنچه به امت های متکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبت ها رسیده است عبرت گیرید و از قبرهای آنها و محل خوابیدنشان در زیر خاک پند پذیرید.
و نیز می فرمایند:

وان لكم فى القرون السالفة لعبرة اين العمالة وابناء العمالة اين الفراعنة وابناء الفراعنة اين اصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين واطغؤوا سنن المرسلين واحيا سنن الجبارين اين الذين ساروا بالجيوش وهزموا بالالوف وعسكروا العساكر ومدنوا المدائن؛(46)
برای شما در سرگذشت پیشینیان درس های عبرت فراوانی وجود دارد . کجایند عمالقه و کجایند فرزندان آنها ؟ کجایند فرعون ها و فرزندان شان ؟ اصحاب شهرهای «رس» همان ها که پیامبران را کشتند و راه و رسم ستمگران را زنده ساختند ، کجایند ؟ کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت دادند ، سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا نمودند.
45. نهج البلاغه، خطبه 192، 46. همان، خطبه 182 .

(د) تاثیر توجه به مبدا - تعالی - در تربیت(1) شناخت خدای تعالی
واعلم يابنى ان احدا لم ينبيء عن الله سبحانه كما انبا عنه الرسول صلى الله عليه وآله فارض به رائدا والى النجاة قائدا ... واعلم يابنى انه لو كان لربك شريك لاتتك رسله ولرايت آثار ملكه وسلطانه ولعرفت افعاله وصفاته ولكنه اله واحد كما وصف نفسه لا يصادفه فى ملكه احد ولا يزول ابدا ولم يزل اول قبل الاشياء بلا اولية وآخر بعد الاشياء بلانهاية عظم عن ان تثبت ربوبيته باحاطة قلب او بصر فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغى لمثلک ان يفعله فى صغر خطره وقلة مقدرته وكثرة عجزه وعظيم حاجته الى ربه فى طلب طاعته والخشية من عقوبته والشفقة من سخطه فانه لم يامرک الا بحسن ولم ينهک الا عن قبيح؛
پسر! بدان که هیچ کس از خدا همچون پیغمبر اسلام خبر نیاورده است؛ بنابراین، رهبری او را [159]

پذیر و در طریق نجات و رستگاری، او را قائد خویش انتخاب کن. پسر! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او نیز به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، اما او خدایی ست یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده، هیچ کس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست، هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است، بدون این که آغازی داشته باشد و آخرین آنهاست، بدون آن که پایانی برایش تصور شود، بزرگ مرتبه تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر قرار گیرد. حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش، آن چنان که سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فوزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است؛ در راه اطاعتش کوشش نما، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک، چرا که او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

مطالب این بخش که در مورد شناخت خدای تعالی است را تحت چهار عنوان مطرح می نمایم:

یکم: توقیفی بودن اسماء؛

دوم: برهان یگانگی خدای تعالی؛

سوم: صفات خدای تعالی؛

چهارم: آثار شناخت خدای تعالی.

یکم: توقیفی بودن اسما

واعلم یا بنی ان احدا لم ینبی ء عن الله سبحانه کما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله

فرق بین اسم و صفت

علامه طباطبائی رحمه الله در تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذرُوا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون(47) می گوید:

[160]

میان اسم و صفت هیچ فرقی نیست، جز این که صفت دلالت می کند بر معنایی از معانی که ذات متصف به آن و متلبس به آن است، چه عین ذات باشد چه غیر آن، و اسم دلالت می کند بر ذات در آن حالی که ماخوذ به وصف است؛ پس حیات و علم وصفند و حی و عالم اسم، و چون الفاظ کاری جز دلالت بر معنا و انکشاف آن ندارند، لذا باید گفت: حقیقت صفت و اسم آن چیزی است که لفظ صفت و اسم، آن حقیقت را کشف می کند. پس قیقت حیات و آن چیزی که لفظ حیات بر آن دلالت دارد، در خدای تعالی صفتی است الهی که عین ذات اوست و حقیقت ذاتی که حیات عین اوست، اسم الهی است. با این نظر حی و حیات هر دو اسم می شوند برای اسم و صفت، هر چند به نظریه قبلی خود اسم و خود صفتند.»(48)

قرآن و توقیفی بودن اسما

برای اثبات توقیفی بودن اسما، به آیه ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون(49) تمسک نموده اند.

استدلال به این آیه، متوقف است بر دو امر: امر اول این که: «لام» در «الاسماء» لام عهد باشد، که اشاره دارد به اسمایی که در کتاب و سنت وارد شده؛ امر دوم این که: الحاد به معنای تعدی از اسما و صفاتی است که در کتاب و سنت ذکر شده است.

ممکن است در جواب گفته شود: اولاً: لام برای استغراق است نه عهد، و کلمه «لله» مقدم شده برای افاده حصر و ظاهراً معنای آیه این است که: هر اسم احسن در عالم وجود حقیقتاً برای خدای تعالی است و احدی با او شریک نیست، مگر آن که خدای تعالی به غیر خود افاضه نماید که آن غیر در آن وصف حدوثاً و بقاءً محتاج وفقیر الی الله است.

و ثانیاً: «الحاد» به معنای میل از وسط است به یکی از دو طرف افراط و تفریط.

[161]

راغب می گوید:

والالحاد فی اسمائه علی وجهین : احدهما ان یوصف بما لا یصح وصفه به والثانی ان یتاول اوصافه علی ما لا یلیق به؛

الحاد در اسمای خدا به دو گونه است: اول این که خدا توصیف شود به چیزی که صحیح نیست به آن توصیف گردد؛ و دوم آن است که صفات خدا به گونه ناشایست تاویل گردد.

غیر از دو وجهی که راغب برای الحاد در اسما بیان نموده وجوه دیگری نیز هست، از جمله:

1. تغییر در اسما و اطلاق آن بر بت ها، مثل «اللات» که از «الاله» اخذ شده و مثل «العزی» که از «العزیز» اخذ شده است.

2. تسمیه خدا به بعضی از اسما و عدم تسمیه او به بعضی دیگر، کما این که عرب یا الله و یا

رحیم می گفتند و یا رحمان نمی گفتند و برای دفع این الحاد، خدای تعالی می فرماید:
 قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی؛(50)
 بگو: خدا را با اسم الله یا اسم رحمان به هر اسمی بخوانید، اسمای نیکو همه مخصوص
 اوست.

و نیز می فرماید:
 و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا؛(51)
 و چون تو به این مردم کافر بگویی بیاپید خدای رحمان را سجده کنید، در جواب گویند: خدای
 رحمان کیست؟ آیا به آنچه تو ما را امر می کنی سجده کنیم؟ و دعوت خدا به جای اطاعت،
 برنفرتشان بیفزاید.

خلاصه کلام این که ملاک در اسما و صفات خدای تعالی این است که صفتی که کمال محسوب
 گردد، خدای تعالی متصف به آن است و هر چه نقص محسوب گردد از آن منزّه است؛ پس ممکن
 است گفته شود: صفات در عدد خاصی محدود نیست،

[162]

گرچه بعضی محدود به عدد خاص نموده اند.

توقیفی بودن اسما در روایات

در نامه 31 نهج البلاغه می فرمایند:

واعلم یابنی ان احدا لم ینبی ء عن الله سبحانه کما انبا عنه الرسول صلی الله علیه وآله فارض
 به رائدا والی النجاة قائدا.

و نیز در ضمن خطبه 91 معروف به خطبه اشباح - که در پاسخ شخصی ایراد نمودند که گفته بود:
 صف لنا ربنا مثلما نراه عیانا - می فرمایند:

فانظر ایها السائل فما ذلک القرآن علیه من صفته فائتم به واستضی ء بنور هدایتنه وما کلفک
 الشیطان علمه مما لیس فی الکتاب علیک فرضه ولا فی سنة النبی صلی الله علیه وآله
 والائمة الهدی اثره فکل علمه الی الله سبحانه فان ذلک منتهی حق الله علیک؛

ای پرسش کننده که از صفات خدا سؤال کردی! درست بنگر آنچه را که قرآن از صفات او بیان
 می کند، به آن اقتدا کن و از نور هدایتش بهره گیر. شیطان تو را به مشقت فراگرفتن بیش از
 آنچه در کتاب خدا بر تو واجب است و در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی آمده
 است، نیفکند. چیزی را که از صفات او نمی دانی به خدا واگذار، زیرا این منتهای حق خداوند بر
 تو است.

ممکن است به این کلمات، استدلال بر توقیفی بودن اسما گردد و این که فرمود: آنچه پیامبر
 فرمود به آن راضی باش و بیش از آن را طلب نکن و غیر از آنچه در کتاب و بیان پیامبر و ائمه هدی
 آمده، آنچه شیطان بر تو تکلیف می کند، علمش را به خداوند واگذار و در طلب آن مباش.

ممکن است گفته شود: از نوع سؤال سائل و پاسخ امام علیه السلام روشن می گردد که این
 کلام شریف ربطی به توقیفی بودن اسما ندارد و در صدد نفی مذهب تشبیه است، زیرا سید
 رضی قبل از نقل این خطبه می گوید:

روی مسعدة بن صدقة عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام انه قال خطب امیرالمؤمنین
 علیه السلام بهذه الخطبة علی منبر الکوفة وذلک ان رجلا اتاه فقال له یا امیرالمؤمنین صف لنا
 ربنا مثلما نراه عیانا

[163]

لنزداد له حبا وبه معرفة فغضب ونادی: الصلوة جامعة فاجتمع الناس حتی غص المسجد باهله

فصعد المنبر وهو مغضب متغير اللون فحمد الله واثني عليه و صلى على النبي صلى الله عليه وآله ثم قال الحمد لله الذى لا يفره المنع والجمود... ؛

امیر مؤمنان این خطبه را بر منبر کوفه به این جهت ایراد نمود که شخصی از امام خواست خدا را آن چنان برایش توصیف کند که گویا او را با چشم می بیند تا بر محبت و معرفتش افزوده گردد. امام علیه السلام از این سخن غضبناک شده و اعلام کرد همه حاضر شوند. مسجد پر از جمعیت شد و امام علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفت، در حالی که غضبناک بود و رنگش متغیر، پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر اسلام چنین فرمود: ستایش مخصوص خداوندی است که بخل و جمود بردارایی اش نمی افزاید... .

اما اگر استدلال شود - بر توقیفی بودن اسما - به بعضی از روایاتی که در کتاب اصول کافی تحت عنوان باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالى آمده است، ممکن است گفته شود: این روایات در صدد نفی مذهب تشبیه است و منصرف است از اسما و صفاتی که دال بر کمال است و به هیچ وجه نقص به حساب نمی آید.

امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی (ابن عتیک) که کتباً سؤال کرده بود مردمی در عراق خدا را به شکل و ترسیم وصف می کنند، مذهب صحیح در توحید را بیان نمایند، چنین مرقوم فرمودند:

سالت - رحمک الله - عن التوحید وما ذهب الیه من قبلک فتعالی الله الذی لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر تعالی عما یصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون علی الله فاعلم رحمک الله ان المذهب الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله جل وعز فانف عن الله تعالی البطلان والتشبهیه فلا نفی و لا تشبهیه هو الله الثابت الموجود تعالی الله عما یصفه الواصفون ولا تعدوا القرآن فضلو بعد البیان؛(52)

- خدایت رحمت کند - از خدانشناسی و عقیده مردم معاصرت سؤال کردی، برتر است آن [164]

خدایی که چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، برتر است از آنچه توصیف کنند و او را به مخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند. بدان که - خدایت رحمت کند - روش درست خدانشناسی آن است که قرآن درباره صفات خدای جل وعز به آن نازل شده؛ بطلان و تشبیه را از خدا برکنار ساز، نه سلب درست است و نه تشبیه. اوست خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه توصیف کنندگان گویند از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید. تجاوز از قرآن، توصیف خدای تعالی به چیزی است که نقص شمرده شود و این همان چیزی است که از آن در روایات نهی شده است.

مقتضای ادب و احتیاط

آنچه بیان گردید مقتضای بحث و استدلال بود، اما مقتضای ادب و احتیاط، اکتفای به اسما و صفاتی است که در قرآن و در لسان معصومان علیهم السلام آمده است. خواجه نصیرالدین طوسی - قدس الله نفسه القدوسی - در کتاب فصول(53)(ص 22)، که به زبان فارسی نگاشته، می گوید:

«لطیفه: چون معلوم شد که باری سبحانه یک ذات پاک است و از هیچ جهت تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست؛ پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر، لفظ «الله» است و دیگر نام های بزرگوار یا به حسب اعتبار اضافت یابه حسب ترکیب اضافت و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم؛ پس بنابر این قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بر وی اطلاق توان کرد، الا آن است که ادب نیست که هر نام که اجازت از آن حضرت صادر

نشده باشد بر وی اطلاق کنند، از آن که ممکن بود که بر وجهی دیگر لایق و مناسب نیفتد، چه ظاهر حال، خود چنان اقتضا می کند که اگر رافت و عنایت بی نهایت به آن انبیا و مقربان را الهام ندادی،

[165]

هیچ گوینده را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبودی، چون از هیچ وجه اسم مطابق مسمی نمی تواند بود.»

قاضی عضد ایجی می گوید:

تسميته تعالى بالاسماء توقيفية ای يتوقف على الاذن فيه وذلك للاحتياط احترازا عما يوهم باطلا لعظم الخطر في ذلك؛ (54)

نامگذاری خدای تعالی توقیفی است، یعنی متوقف بر اذن در آن نام است و این برای احتیاط دوری از چیزی است که باعث توهّم باطل می گردد، زیرا این امر بسیار مهمی است. علامه طباطبائی رحمه الله در ذیل آیه 180 سوره اعراف، پس از بحث استدلالی در عدم توقیفیت اسما می گوید:

هذا بالنظر الى البحث التفسيري واما البحث الفقهي فمرجعه فن الفقه، والاحتياط في الدين يقتضي الاقتصار في التسمية بماورد من طريق السمع واما مجرد الاجراء والاطلاق من دون تسمية فالامر سهل؛

مطالبی که گفته شد از نظر بحث تفسیری است و اما بحث فقهی جایش در فقه است و احتیاط در دین اقتضا می کند اکتفا نمودن در نامگذاری به همان نام هایی که از طریق سمع رسیده و اما مجرد اطلاق اسم بدون نامگذاری امر در آن سهل است.

و شیخ مفید (قده) می گوید:

واقول: انه لا يجوز تسمية البارئ تعالى الا بما سمي به نفسه في كتابه او على لسان نبيه او سماه حجه وخلفاء نبيه وكذلك اقول في الصفات وبهذا تطابقت الاخبار عن آل محمد عليهم السلام وهو مذهب جماعة الامامية وكثير من الزيدية والبغداديين من المعتزلة كافة وجمهور المرجئة واصحاب الحديث الا ان هؤلاء الفرق يجعلون بدل الامام الحجة في ذلك الاجماع؛ (55) نامگذاری او به جز به آنچه او خود را در قرآن و در لسان پیامبر و جانشینان او خوانده جایز نیست و روایات آل محمد علیهم السلام بر این مطالب تطابق دارد و این عقیده امامیه و عده زیادی از زیدیه و

[166]

تمام معتزله بغداد و جمهور مرجئه و اصحاب حدیث است، گرچه فرقه های غیر امامیه به جای امام، اجماع را دلیل بر این مطلب قرار داده اند.

دوم: برهان بر یگانگی خدای تعالی

واعلم يابني انه لو كان لربك شريك لاتتك رسله، ولرايت آثار ملكه وسلطانه، ولعرفت افعاله وصفاته ولكنه اله واحد كما وصف نفسه.

در این برهان به واسطه بطلان شقوق سه گانه تالی، مقدم نیز باطل می گردد؛ یعنی، اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان و فرستاده های او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی، ولی نه پیامبرانی بر تو فرستاده و نه آثار ملک و قدرتش را می بینی و نه افعال و صفاتی برای او می شناسی؛ پس او خدایی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف نموده است.

بیان استدلال

1. ملازمه بین مقدم و شقوق سه گانه تالی

الف) لوکان لریک شریک لاتتک رسله: در فرض تعدد آلهه، باید پیامبرانی هم باشند تا تبلیغ کنند و اگر آن شریک پیامبری نفرستاد، یا ناشی از جهل اوست یا ناشی از عدم حکمت، زیرا فرض بر حق بودن تعدد آلهه است و بیان نکردن حق و عدم ابطال خلاف حق ناشی از جهل یا عدم حکمت است و فرض این است که شریک دارای صفات حسنی است و الا شریک نخواهد بود. ب) ولرایت آثار ملکه و سلطانه: اگر خدا شریک داشت، باید آثار ملک و قدرتش رامی دیدیم، زیرا فرض آن است که آن شریک در ربوبیت و الوهیت و سایر اسمای حسنی مستقل است. شریکی که آثار نداشته باشد، وجود ندارد؛ یعنی از نبود معلولش پی به نبود علت می بریم و فرض آن است که شریک وجود دارد، پس باید آثارمستقلی داشته باشد.

[167]

ج) ولعرفت افعاله و صفاته: اگر خدای تعالی شریک داشت، باید افعال و صفات آن شریک را می دانستیم، زیرا فرض استدلال این است که آن شریک، شریک رب العالمین است که دارای اسمای حسنی است، لذا باید او هم اسمای حسنی داشته باشد.

2. بطلان تالی در هر سه ملازمه

الف) نبودن رسولانی از طرف شریک، معلوم است بالوجدان. ب) آثار قدرت و سلطنت شریک را هم نمی بینیم، زیرا آنچه مشاهده می کنیم نظم و به هم پیوستگی و ترتیب و تنظیم واحدی است که حکایت از ناظم واحد می کند. ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر؛(56)

و در خلقت و آفرینش خدای رحمان هیچ بی نظمی و نقصانی نخواهی یافت؛ بارها نظر کن، آیا خلل و سستی در آن توانی یافت؟ باز دوباره به چشم بصیرت دقت کن تا دیده خرد زبون و خسته، نقصی نیافته، به سوی تو بازگردد و به حسن نظم الهی بینا شود.

ج) صفات و افعالی هم برای آن شریک فرضی نمی دانیم، زیرا تعدد ذاتی که دارای اسمای حسنی باشد معقول نیست، زیرا اسمای حسنی کامل ترین مراتب اوصاف کمال است و مرتبه اکمل تعدد پذیر نیست.

نظیر این استدلال در قرآن نیز آمده است:

و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض.(57)

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا.(58)و(59)

[168]

و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون.(60)

سوم: صفات خدای تعالی

الف) اله واحد کما وصف نفسه: خداوندی است یکتا، همان گونه که خویش را توصیف کرده است. «واحد» به معنای نفی نظیر و مثل است.(61)

خدای تعالی در قرآن کریم 21 مرتبه خود را به وحدانیت توصیف نموده است که به ذکر چند مورد اکتفا می شود:

والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم.(62)

لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد.(63)

ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار.(64)

وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد.(65)

فالهکم اله واحد فله اسلموا.(66)

الهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون.(67)

ب) لایضاده فی ملکه احد: هیچ کس در ملک و مملکت او قادر به ضدیت با اونیست. در خطبه 186 می فرمایند:

بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له وبمضادته بین الامور عرف ان لا ضد له وبمقارنته بین [169]

الاشیاء عرف ان لا قرین له ضد النور بالظلمة والوضوح بالبهمة والجمود بالبلل والحرور بالصرء؛ آفرینش حواس به وسیله او دلیل است براین که از آراستن به حواس پیراسته است؛ و از آفرینش اشیای متضاد پی می بریم که ضدی برای او تصور نمی شود و از قرار دادن تقارن بین اشیا روشن می شود که خود قرین و همتایی ندارد. روشنی را با تاریکی و آشکارا را با نهان، خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داد. خدای تعالی در حیطه قدرتش ضد معاندی ندارد که بتواند از اعمال نفوذش جلوگیری نماید، بلکه به طور کلی ضد وجودی هم برای او فرض نمی شود، زیرا باواجب الوجود بودن قابل جمع نیست.

ج) لایزول ابداء ولم یزل: هرگز از بین نخواهد رفت و همواره بوده است؛ یعنی «ابدی» و «ازلی» است و به عبارت دیگر «سرمدی» است، زیرا سرمدی بودن لازمه واجب الوجود بالذات است، زیرا اگر عدم در او راه داشته باشد - چه عدم سابق و چه عدم لاحق - واجب الوجود بالذات نخواهد بود.

د) اول قبل الاشیاء بلا اولیة وآخر بعد الاشیاء بلا نهایة: چون خدای تعالی کمال محض است و هیچ نقصی در او راه ندارد و محال است سابقه و لاحقه عدم و نیستی در او تصور شود، اگر برای او اولیت فرض شود، مسبوق به عدم خواهد بود و اگربرایش آخریت فرض گردد ملحق به عدم.

ه) عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطة قلب او بصر: خدای تعالی نه جزء خارجی دارد و نه جزء تحلیلی که به واسطه آن قابل تحدید باشد.

امام علیه السلام در بیان استحاله احاطه و اکتناه می فرمایند:

فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار الیه ومن اشار الیه فقد حده ومن حده فقد عده.(68)
لا یدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن.(69)

[170]

و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان کنه صفته.(70)

هو القادر الذی اذا ارتمت الاوهام لتدرک منقطع قدرته وحاول الفكر المبرا من خطرات الوسواس ان یقع علیه فی عمیقات غیوب ملکوته وتولعت القلوب الیه لتجری فی کیفیة صفاته وغمضت مداخل العقول فی حیث لا تبلغه الصفات لتناول علم ذاته، ردعها وهی تجوب مهاوی سدف الغیوب متخلصة الیه - سبحانه - فرجعت اذ جبهت معترفة بانه لا ینال بجور الاعتساف کنه معرفته ولا تخطر ببال اولی الرویات خاطرة من تقدیر جلال عزته.(71)

لا یدرک بوهم ولا یقدر بفهم ولا یشغله سائل ولا ینقصه نائل ولا ینظر بعین ولا یحد باین ولا یوصف بالازواج ولا یخلق بعلاج ولا یدرک بالحواس ولا یقاس بالناس الذی کلم موسی تکلیما واره من آیاته عظیما بلا جوارح ولا ادوات ولا نطق ولا لهوات بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربک فصف جبریل ومیکائیل وجنود الملائكة المقربین فی حجرات القدس مرجحین متولیه

عقولهم ان يحدوا احسن الخالقين فانما يدرك بالصفات ذوو الهيئات والادوات ومن ينقضى اذا بلغ امد حده بالفناء فلا اله الا هو اضاء بنوره كل ظلام واطلم بظلمته كل نور. (72)

چهارم: آثار شناخت خدای تعالی
فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغي
امام علیه السلام می فرمایند:

حال که اوصاف خدای تعالی را دانستی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است؛ در راه طاعتش کوشش نما، از عقوبتش ترسان باش و از غضب او بیمناک.
شناخت خدا باعث می شود انسان در درگاه او خاشع و خاضع و متضرع باشد. (73)

[171]

شناخت خدا باعث می شود انسان همیشه او را ناظر بر اعمال و رفتار خود بداند:
لا تدرکه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير؛ (74)
او را هیچ چشمی درک ننماید، در حالی که او همه دیدگان را مشاهده می کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است.
اولیای خدا چون او را حاضر و ناظر می دانند، از توجه به غیر او نیز استغفار می نمایند، گرچه با این کار گناهی مرتکب نشده اند.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:
انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة؛ (75)
بر قلبم کدورتی وارد می شود که هر روز هفتاد مرتبه از خداوند طلب آمرزش می کنم.
امام صادق علیه السلام می فرمایند:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يقوم من مجلس وان خف حتى يستغفر الله خمسا و عشرين مرة؛ (76)

پیامبر صلی الله علیه وآله پس از برخاستن از هر مجلس، بیست و پنج مرتبه استغفار می نمود.
شناخت خدای تعالی، حمد و سپاس و شکر نعمت های او را در پی دارد:
فألانك جمعة ضعف لسانی عن احصائها ونعمائك كثيرة قصر فهمی عن ادراكها فضلا عن استقصائها فكيف لی بتحصيل الشكر وشكري اياك يفتقر الی شكر فكلما قلت لك الحمد وجب علی لذلك ان اقول لك الحمد؛ (77)

خداوند! الطاف تو زیاد است که زبان از شمارش آن عاجز است، و نعمت هایت بسیار است به طوری که فهم من از درک آن عاجز است، تا چه رسد به این که بتوانم آن را شمارش نمایم؛ پس چگونه می توانم شکرگزار عمت هایت باشم، در حالی که هر شکرگزاری ام احتیاج به شکری دیگر دارد و هر گاه حمد تو را گویم، به شکرانه هر حمدی بر من لازم است که حمد و سپاس دیگری بگویم.

[172]

در خطبه اول نهج البلاغة می فرمایند:
الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصى نعمائه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون؛
ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند و حسابگران زبردست نعمت هایش را احصا نتوانند کرد و کوشش کنندگان هر چند خویش را خسته کنند حقش را ادا نتوانند نمود.

شناخت خدا و قدرت مطلقه او و احاطه او بر عالم موجب می گردد انسان از تمرد و سرپیچی از

دستورها و فرمان های او خودداری نماید.

شناخت خدا، غیر او را در نظر کوچک می نماید:

عظم الخالق فی عینک یصغر المخلوق فی عینک. (78)

با این آگاهی است که اولیای خدا در مقابل زورمندان ستمگر با قامتی استوار قرار گرفته و از حق دفاع می کنند، گرچه از نظر ظاهری عده و عده آنها اندک باشد.

شناخت خدا و عدل و حکمت او، به انسان امید به زندگی و تلاش برای کسب فضایل می دهد.

خلاصه کلام این که شناخت خدای تعالی، حقیقت عبودیت و بندگی خدا را دنبال خواهد داشت و حقیقت عبودیت سه چیز است:

ان لا یری العبد فیما خوله الله تعالی ملکا ولا یدبر العبد لنفسه تدبیرا و جملة اشتغاله فیما امره تعالی ونهاه عنه؛ (79)

این که بنده در آنچه خدا به او سپرده خود را مالک نبیند و خودش را مدبر امر خود نداند و تمام فکرش این باشد که اوامر و نواهی خدا را مراعات نماید.

47. اعراف (7) آیه 180. 48. برای مطالعه بیشتر ر.ک: صدر الدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، ص 44. 49. اعراف (7) آیه 180: «برای خداست نام های نیکو؛ خدا را به آنها بخوانید و کسانی که به نام های او کفر و عناد می ورزند به خود واگذارید که به زودی به کردار بدشان مجازات خواهند شد.» 50. اسراء (17) آیه 110. 51. فرقان (25) آیه 60. 52. اصول کافی، ج 1، ص 100. 53. کتاب فصول به وسیله رکن الدین محمد بن علی فارسی استرآبادی حلی نجفی، شاگرد علامه حلی، متوفای 728 به عربی ترجمه شده، کما این که کتاب های دیگری از خواجه را به عربی ترجمه کرده، مثل اساس الاقتباس، اوصاف الاشراف، اخلاق ناصری، شرح ثمره بطلمیوس. 54. الموافق، ج 8، ص 210. 55. محمد بن محمد النعمان، اوائل المقالات، ص 53. 56. ملک (67) آیه 3 - 4. 57. مؤمنون (23) آیه 91. 58. انبیاء (21) آیه 22. 59. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 14، ص 266 و ج 15، ص 62؛ سید محمد حسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج 5، تحت عنوان «برهان تمانع.» 60. زخرف (43) آیه 45. 61. وجوه متعددی در فرق بین «واحد» و «احد» ذکر شده، در این جا به بیان علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان بسنده می گردد: «الاحد وصف ماخوذ من الوحدة کالواحد غیر ان الاحد انما یطلق علی ما لا یقبل الکثرة لا خارجا ولا ذهنا.» 62. بقره (2) آیه 163. 63. مائده (5) آیه 73. 64. یوسف (12) آیه 39. 65. نحل (16) آیه 51. 66. حج (22) آیه 34. 67. عنکبوت (29) آیه 46. 68. نهج البلاغه، خطبه 1. 69. همان جا. 70. همان، خطبه 195. 71. همان، خطبه 91. 72. همان، خطبه 182. 73. قبلا در بحثی پیرامون وظایف علما درباره خشوع و خضوع علما و دانشمندان در مقابل خدای تعالی سخن گفته شد. 74. انعام (6) آیه 103. 75. مستدرک الوسائل، ج 5، ص 320. 76. حسن بن امین الدین طبرسی، مکارم الاخلاق، ص 313. 77. صحیفه سجادیه (مناجات الشاکرین). 78. بحار الانوار، ج 3، ص 259. 79. همان، ج 1، ص 224.

(2) دعا و درخواست از خدای تعالی

یکم: اخلاص در دعا و انقطاع از غیر خدای تعالی

وای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان انت اخذت به... و اوثق سبب اخذت به سبب

[173]

بینک و بین الله.

فاعتصم بالذی خلقک ورزقک فسواک ولیکن له تعبدک والیه رغبتک ومنه شفقتک.
والجئ نفسک فی امورک کلها الی الهک فانک تلجنها الی کھف حریر ومانع عزیز واخلص فی
المسالة لربک فان بیده العطاء والحرمان واكثر الاستخارة.

وإذا انت هدیت لقصدک فکن اخشع ما تکون لربک؛
و چه وسیله ای می تواند مطمئن تر از رابطه ای باشد که بین تو و خداست، اگر به آن چنگ
زنی...مطمئن ترین وسیله که می توانی به آن چنگ زنی، وسیله ای است که بین تو و خدایت
ایجاد رابطه کند.

به کسی که تو را آفریده و روزی ات داده و آنچه لازمه خلقت بوده به تو بخشیده پناه ببر
وپرستش تو ویژه او باشد و میل و رغبت تو به سوی او، و تنها از او بترس.
در تمام کارها خویشتن را به خدا بسپار که خود را به پناهگاه مطمئن و نیرومندی سپرده ای؛ و
به هنگام دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان که بخشش و حرمان به دست اوست و همواره از
خدا بخواه که هر چه خیر است برای تو پیش آورد.

آن گاه که در راه راست هدایت یافتی، در برابر پروردگارت سخت خاضع و خاشع باش.
از عواملی که در پرورش و تعالی روح انسان اثر بسزایی دارد، دعا و مسئلت از درگاه خداوند
متعال است. دعا به انسان امید و نشاط می دهد، اما چگونگی و کیفیت دعا نیز مطلب مهمی
است که پس از لزوم اصل دعا باید مورد بررسی قرار گیرد. خداوند که انسان را آفریده و هر چه
لازمه خلقت بوده به او عطا نموده، مهربان ترین و نزدیک ترین کس به انسان است، تا جایی که
می فرماید:

ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الوريد؛(80)
ما انسان را خلق کرده ایم و از وسواس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم، که از رگ گردن به
اونزدیک تریم.

[174]

از امام باقرعلیه السلام روایت شده که فرمودند:

مکتوب فی التوراة الی لم تغیر ان موسی علیه السلام سال ربه فقال: یا رب اقرب انت منی
فانا جیک ام بعید فانادیک؟ فاوحی الله عزوجل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی فقال موسی:
فمن فی سترک یوم لاستر الا سترک؟ فقال: الذین یذکروننی فاذکرهم ویتحابون فی فاحبهم
فاولئک الذین اذا اردت ان اصیب اهل الارض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم؛(81)

در تورات حقیقی - که تحریف نشده است - نوشته شده که: موسی علیه السلام از خداوند
پرسید: خدایا! آیا تو به من نزدیکی تا مناجات کنم تو را، یا دوری تا تو را صدا زنم و فریاد کنم؟
خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند، سپس
موسی پرسید: چه کسی در پناه توست، روزی که پناهی غیر از تو نیست؟ پاسخ داد: کسانی
که یاد من کنند، پس من هم یاد آنها کنم و در راه من باهم دوستی کنند، پس من هم آنها را
دوست دارم، آنها کسانی هستند که وقتی بخواهم بلایی نصیب اهل زمین کنم، به یاد آنها
بیفتم و آن بلا را به واسطه یاد آنها از اهل زمین دفع نمایم.

قرآن در مورد دعا می فرماید:

وإذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی
لعلهم یرشدون؛(82)

ای رسول ما! چون بندگانم سراغ مرا از تو گیرند، بدانند که من به آنها نزدیکم و هر که مرا
خواند دعای او را اجابت کنم؛ پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد تا به سعادت راه

یابند. (83)

[175]

خلاصه کلام این که: بهترین تکیه گاه و دستاویز برای انسان خدای تعالی است که او را خلق کرده و عالم همه تحت قدرت و فرمانروایی اوست و هیچ نفع و ضرری به کسی نمی رسد، مگر این که او اراده کند و باید خالصانه از او درخواست نمود.

با چنین دیدگاهی تنها و تنها باید از او درخواست نمود و امید خود را از غیر اوقطع کرد: الحمدلله الذی لا ادعو غیره ولو دعوت غیره لم یستجب لی دعائی والحمدلله الذی لا ارجو غیره ولو رجوت غیره لاخلف رجائی والحمدلله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی؛ (84)

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که غیر او را نمی خوانم، که اگر بخوانم پاسخ نمی دهد. سپاس مخصوص خدایی است که به غیر او امید ندارم، که اگر به غیر او امید بستم، ناامیدم کند. سپاس مخصوص خداوندی است که مرا به خود واگذارده و از این رو به من اکرام کرده و به مردم واگذارم نکرده تا خوارج گردانند.

دوم: حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط واعلم ان الذی بیده خزائن السموات والارض قد اذن لک فی الدعاء وتکفل لک بالاجابة وامرک ان تساله لیعطیک وتسترحمه لیرحمک ولم یجعل بینک وینه من یحجبک عنه ولم یلجئک

[176]

الی من یشفع لک الیه ولم یمنعک ان اسات من التوبة ولم یعاجلک بالنقمة ولم یعیرک بالانابة ولم یفضحک حیث الفضيحة بک اولی ولم یثدد علیک فی قبول الانابة ولم یناقشک بالجريمة ولم یؤیسک من الرحمة بل جعل نزوعک عن الذنب حسنة وحسب سیئتك واحدة وحسب حسنک عشرا فتح لک باب المتاب وباب الاستعتاب فاذا نادیته سمع نداک واذا ناجیته علم نجواک فافضیت الیه بحاجتک وابثثته ذات نفسک وشکوت الیه همومک واستکشفته کروبک واستعنته علی امورک وسانته من خزائن رحمته ما لا یقدر علی اعطائه غیره من زیادة الاعمار وصحة الابدان و سعة الارزاق ثم جعل فی یدیک مفاتیح خزائنه بما اذن لک فیه من مسالته فمتی شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته و استمطرت شأبیب رحمته فلا یقنطنک ابطاء اجابته فان العطية علی قدر النية وربما اخرجت عنک الاجابة لیکون ذلک اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الآمل وربما سالت الشئ ء فلاتؤتاه واوتیت خیرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنک لما هو خیر لک فلرب امر قد طلبته فیه هلاک دینک لو اوتیته؛

بدان همان کسی که گنج های آسمان ها و زمین در اختیار اوست، به تو اجازه دعا و درخواست داده است و اجابت آن را نیز تضمین نموده، به تو امر کرده که از او بخواهی تا به تو عطا کند و از اودرخواست رحمت نمایی تا رحمتش را بر تو فرو فرستد. خداوند بین تو و خودش کسی قرار نداده که حجاب و فاصله باشد، تو را مجبور نساخته که به شفیع و واسطه ای پناه ببری و مانعت نشده که اگرکار خلاقی نمودی توبه کنی و در کیفر تو تعجیل ننموده و در انابه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است. در آن جا که فضاحت و رسوایی سزاوارتر است، تو را رسوا نساخته و برای بازگشت و قبول توبه شرایط سنگینی قایل نشده و در جریمه با تو به مناقشه نپرداخته و تو را از رحمتش مایوس نساخته است، بلکه بازگشت تو را از گناه، حسنه و نیکی قرار داده و گناه تو را یکی حساب کرده و نیکی ات را ده تا به حساب آورده، و در توبه و بازگشت و عذر خواهی را به رویت گشوده است؛ پس آن گاه که ندایش کنی بشنود و آن زمان که نجوا نمایی سخت را داند؛ پس حاجت را به سوی اومی بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را

نشان می دهی، هر گاه بخواهی با او درد دل می کنی و ناراحتی ها و مشکلات را در برابر او قرار می دهی، از او در کارهای استعانت می جویی و از خزاین رحمتش چیزهایی را می خواهی که جز او کسی قادر به اعطا نیست، مانند عمر بیشتر، [177]

تندرستی و وسعت روزی. خداوند کلیدهای خزاینش را به دست تو داده، زیرا به تو اجازه داده که از او درخواست کنی؛ پس هر گاه خواستی به وسیله دعا می توانی درهای نعمت خدا را بگشایی و باران رحمت خدا را فرود آوری. هرگز نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس گردی، زیرا بخشش به اندازه نیت است و گاه می شود که اجابت به تاخیر می افتد تا اجر و پاداش و عطاى درخواست کننده بیشتر شود و گاه می شود که درخواست می کنی و اجابت نمی شود، در حالی که بهتر از آن به زودی یا در موعد مقرر به تو عنایت خواهد شد، یا به خاطر چیز بهتری این خواسته ات برآورده نمی شود، زیرا چه بسا چیزی را می خواهی که اگر به تو داده شود موجب هلاکت دین تو می شود.

مطالب این قسمت از وصیت نامه را تحت سه عنوان خلاصه می نمایم:

الف) خداوند متعال امر به دعا کرده و اجابت را هم تضمین نموده: امرک ان تساله لیعطیک این قسمت اشاره دارد به آیات شریفه قرآنی، مثل ادعونی استجب لکم؛ (85) اجیب دعوة الداع اذا دعان. (86)

در دعای ابوحمره، امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

اللهم انت قلت وقولک حق فاسئلوا الله من فضله ان الله کان بکم رحیما ولیس من صفاتک یاسیدی ان تامر بالسؤال وتمنع العطیة؛

خدایا! تو فرمودی و گفتارت حق و وعده ات راست است که از فضل خدا طلب کنید؛ زیرا خدایه شما مهربان است و رسم تو چنان نیست که دستور سؤال دهی و از عطا دریغ فرمایی. پس باید از کسی درخواست نمود که همه چیز در دست اوست و خودش فرموده از من طلب کنید و درخواست نمایید به شما عطاء می کنم؛ یعنی هم داراست، هم دعوت نموده به بخشش و عطا؛ لذا دیگر عذری باقی نگذاشته است برای سائلان؛ گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟ آن هم صاحب خانه ای که بدون هیچ واسطه ای خودش درخواست سائلان را اجابت می نماید؛ من غیر شفیع فیقضی لی حاجتی.

[178]

ب) راه توبه باز و قنوط از رحمت خدا حرام است: لم یمنعک ان اسات من التوبة.

امام سجاد علیه السلام در مناجات التائبین می فرمایند:

الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک وسمیته التوبة فقلت: «توبوا الی الله توبة نصوحا» (87) فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه؛ (88)

خدایا! تو برای گذشت از نافرمانی های بندگان دری گشودی و آن را توبه نام نهادی و فرمودی: بازگردید به خدا، بازگشتن حقیقی؛ پس کسی که از ورود از این در که باز است غفلت نمود، چه عذری دارد.

و در دعای ابو حمزه می فرمایند:

فواسواتا علی ما احصى کتابک من عملی الذی لولا ما ارجو من کرمک و سعة رحمتک ونهیک ایای عن القنوط لقنطت عند ما اذکرها؛ (89)

ای افسوس بر من که اعمالم همه در کتابت ثبت شده، آن اعمالی که اگر امید به کرم و رحمت واسعه ات نداشتم و اگر از یاس و نومیدی نهی نفرموده بودی، هر آینه از یادآوری کردارم نا

امیدمی شدم.

کلام امام علیه السلام اشاره است به آیه شریفه:

قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم؛(90)

به آن دسته از بندگانم که با ارتکاب گناه اسراف بر نفس خود کردند بگو: هرگز از رحمت نامنتهای خدا ناامید نباشید، البته خداوند همه گناهان شما را خواهد بخشید، که او خدایی بسیارآمرزنده و مهربان است.

و در سوره حجر، در جریان حضرت ابراهیم که از خدا فرزندی می خواست

[179]

چنین آمده:

قالوا بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين. قال ومن يقنط من رحمة ربه الا الضالون؛(91)

گفتند: تو را به حق بشارت دادیم و تو هرگز از لطف خدا مایوس مباش. ابراهیم گفت: آری، هرگز به جز مردم نادان و گمراه کسی از لطف خدا نومید نیست.

راغب می گوید: القنوط : الیاس من الخیر .

قنوط از رحمت خدا از گناهان کبیره شمرده می شود:

عن مسعدة بن صدقة قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: الكبائر : القنوط من رحمة الله والیاس من روح الله... (92).

صفوان می گوید:

شهدت ابا عبدالله عليه السلام واستقبل القبلة قبل التكبير وقال: اللهم لا تؤسنى من روحك ولا تقنطنى من رحمتك ولا تؤمنى مكرک فانه لا یامن مكر الله الا القوم الخاسرون قلت: جعلت فداك ما سمعت بهذا من احد قبلك فقال: ان من اكبر الكبائر عند الله الیاس من روح الله و القنوط من رحمة الله والامن من مكر الله؛(93)

من هنگام نماز خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیر الاحرام رو به قبله ایستاد وگفت: خدایا! مرا از رحمت خود محروم مساز و از مهر خود ناامیدم نکن و از مکر خود آسوده خاطر منما، زیرا از مکر خدا آسوده خاطر نشوند، مگر زیانکاران. به حضرت عرض کردم: قربانت گردم! تاکنون این دعا را از کسی نشنیده بودم. فرمود: همانا از بزرگ ترین گناهان کبیره نزد خدا یاس ونومیدی از روح و رحمت خدا و ایمن بودن از مکر اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

عجبت لمن يقنط ومعه الاستغفار؛(94)

[180]

تعجب می کنم از کسی که از رحمت و مغفرت خدا مایوس می شود، در حالی که می تواند استغفار کند.

ج) نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس شد: لایقنتک ابطاء اجابته

نباید از تاخیر اجابت دعا مایوس شد، زیرا اجابت نشدن ممکن است به علت یکی از این چهار احتمال باشد:

اولا: فان العطية على قدر النية؛

بخشش به اندازه نیت است.

یعنی در دعا خلوص و انقطاع لازم است و جد در طلب از خدا، و اگر با نیت خالص دعا شود، اجابت آن تضمین شده است.

در خطبه معروف شعبانیه هم فرموده اند:
واسئلوا الله بنیات صادقة وقلوب طاهرة.
مجلسی (قده) می گوید:

فان لم تات بشرط الدعاء فلا تنتظر الاجابة فانه يعلم السر واخفى فلعلک تدعوه الدعاء بشیء قد علم من سرک خلاف ذلك وقال بعض الصحابة لبعضهم انتم تنتظرون المطر بالدعاء وانا انتظر الحجر؛(95)

اگر شرط دعا را رعایت نکردی، منتظر اجابت نباش، زیرا خدای تعالی از باطن و خفایای امور آگاه است و چه بسا چیزی را از او می خواهی که او می داند در باطن خلاف آن را در نظر داری، و بعضی از صحابه به بعضی دیگر گفت: شما با دعا کردن منتظر باران هستید، و من منتظرم از آسمان سنگ ببارد!

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

ان الله لا يستجيب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استيقن الاجابة.(96)
ثانیا: وریما اخرت عنک الاجابة لیكون ذلک اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الأمل.

[181]

گاهی ممکن است تاخیر اجابت برای این باشد که سائل بیشتر در خانه خدا رابکوبد و بیشتر اشتغال به دعا داشته باشد و انابه بیشتر کند، تا این الحاح موجب اجر بیشتر برای او باشد و پاداش بیشتری بگیرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند :

ان العبد لیدعو فیقول الله عزوجل للملکین قد استجبت له ولکن احبسوه بحاجته فانی احب ان اسمع صوته وان العبد لیدعو فیقول تبارک وتعالی عجلوا له حاجته فانی ابغض صوته؛(97)
همانا بنده ای دعا کند، پس خدای عزوجل به دو فرشته فرماید: من دعای او را به اجابت رساندم، ولی حاجتش را نگهدارید زیرا که من دوست دارم صدای او را بشنوم؛ و همانا بنده ای هم هست که دعا کند، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: زود حاجتش را بدهید که صدایش را خوش ندارم.

ثالثا: وریما سالت الشیء فلا تؤتاه و اوتیت خیرا منه عاجلا او آجلا؛

گاهی ممکن است اجابت نشدن به این دلیل باشد که بهتر از آن را خدا می خواهد به دعا کننده بدهد یا در همین دنیا یا در آخرت.

رابعا: او صرف عنک لما هو خیر لک؛

و گاهی ممکن است اجابت نکند، به دلیل این که اجابت نکردن برای تو بهتر است.

زیرا: فلرب امر قد طلبته فیه هلاک دینک لو اوتيته؛

[182]

گاهی ممکن است اگر دعای تو اجابت شود، اجابت شدن دعا و رسیدن تو به خواسته ات برای دینت ضرر داشته باشد.

قرآن کریم می فرماید:

عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم واللہ یعلم وانتم لاتعلمون؛(98)

چه بسیار شود که دوست دار چیزی هستید و درواقع شر و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید.

از موانع استجاب دعا کمک به ظالم و اشتغال به آلات لهو است:

امام علیه السلام در حکمت 104 نهج البلاغه طی سخنان تکان دهنده ای خطاب به «نوف

بکالی» می فرمایند:

یا نوف ان داوود علیه السلام قام فی مثل هذه الساعة من الليل فقال: انها لساعة لا يدعو فيها عبد الاستجيب له الا ان يكون عشارا او عريفا او شرطيا او صاحب عرطبة او صاحب كوبة؛ ای نوف! داوود علیه السلام در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت: این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند جز این که مستجاب خواهد شد، مگر آن که مامور جمع مالیات برای حاکم ظالم یا جاسوس او یا مامور او یا صاحب طنبور یا مطرب باشد.

سوم: در دعا چه چیزی را باید درخواست کرد؟

فلتكن مسالتك فيما يبقي لك...: پس از آن که مطلوب بودن دعا کردن و انابه به درگاه خدای تعالی و قبح قنوط و یاس را بیان نمودند، نوبت می رسد به این که چه چیزی رادر دعا از خدا طلب نماییم؟

در پاسخ به این سؤال، یک قاعده کلی بیان می نمایند که باید خواسته تو چیزی باشد که جمال و زیبایی اش برایت باقی و وبال و بدی اش از تو رخت ببرند.

قرآن کریم نیز یک قاعده کلی بیان می کند:

[183]

ما عندكم ينفد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن ماكانوا يعملون؛(99) آنچه نزد شماست نابود می شود و آنچه نزد خداست تا ابد باقی می ماند و البته اجری که به صابران بدهیم بسیار بهتر از عملی است که به جا می آورند.

و نیز می فرماید:

لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم؛(100)

هرگز گوشت و خون این قربانی ها به خدا نمی رسد، لکن تقوای شماست که به پیشگاه قبول او خواهد رسید.

در پایان وصیت می فرمایند:

استودع الله دينك ودينك واساله خير القضاء لك في العاجلة والآجلة والدنيا والآخرة.

باید از خدا چیزی را خواست که باعث قرب به او گردد. اگر صحت جسم از خدای خواهیم، برای خدمت به خدا و خلق باشد؛ خدمت به خدا و خلق است که زیبایی و جمالش باقی می ماند، و اگر از خدا مال طلب می نماییم، باید طلب مال حلال باشد و آن هم همراه با صرف در راه هایی که باعث قرب به خدا گردد.

در ذیل این کلام پس از بیان قاعده کلی فرموده اند:

فالمال لايبقي لك ولا تبقى له؛ یعنی، نه مال برای تو می ماند و نه تو برای مال باقی می مانی. مال اگر در راه خدا صرف شود، برای انسان باقی می ماند؛ پس چرا در این جا امام ظاهر را مال را به عنوان یکی از مصادیقی که از آن قاعده کلی خارج است مطرح نموده اند؟

در جواب باید گفت: مال اگر در راه خدا صرف شود، آنچه باقی می ماند خود مال نیست، بلکه اطاعت امر خداست که به قصد تقرب به او انجام گرفته، کما این که در قرآن می فرماید:

ولكن يناله التقوى، آنچه برای انسان باقی است و به درد او می خورد تقواست؛ لذا

[184]

باید آن را از خدا طلب نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بازگشت از صفین به قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسیدند، رو به طرف قبرستان کرده و فرمودند:

يا اهل الديار الموحشة والمحال المقفرة والقبور المظلمة يا اهل التربة يا اهل الغربة يا اهل

الوحدة يا اهل الوحشة انتم لنا فرط سابق ونحن لكم تبع لاحق اما الدور فقد سكنت واما الازواج فقد نكحت واما الاموال فقد قسمت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم؟(101) سپس رو به اصحاب نموده فرمودند:

اما لو اذن لهم فى الكلام لآخبروكم ان خير الزاد التقوى؛ اگر به آنها اجازه تکلم می دادند به شما خبر می دادند که بهترین توشه ها تقوا و پرهیزکاری است.

80. ق (50) آیه 16. 81. اصول کافی، ج 2، ص 496. 82. بقره (2) آیه 186. 83. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان، ذیل این آیه شریفه می گوید: «این آیه مضمونش بهترین بیان ولطیف ترین و زیباترین اسلوب را دارد بخاطر چند نکته: اول: اساس گفتار را بر متکلم وحده قرار داده نه غیبت، می فرماید: «من به شما نزدیکم»، نمی فرماید: «خدا به شما نزدیک است» و این سیاق دلالت دارد بر این که خدای تعالی نسبت به مضمون آیه عنایت دارد. دوم: تعبیر فرموده به «عبادی» و نفرموده «ناس» یا تعبیر دیگری نظیر آن. سوم: واسطه را حذف نموده، نفرموده «ای پیامبر در پاسخ سؤال آنها بگو»، بلکه خودش مستقیماً پاسخ داده که «انى قريب». چهارم: تأکیدی است که با «ان» مشدده، در «فانى قريب» می باشد. پنجم: نزدیک بودن را با صفت بیان کرده نه با فعل، نفرموده «نزدیک می گردم»، بلکه فرموده «نزدیکم». ششم: استجابت دعا رابه لفظ مضارع آورده نه ماضی، تا دلالت داشته باشد بر استمرار و دوام و تجدداً اجابت. هفتم: فرمود: اجابت می کنم دعای دعا کننده را اگر دعا کند مرا، قید و مقید یکی شده تا این که دلالت کند بر این که هیچ شرطی غیر از خود دعا کردن برای اجابت وجود ندارد، نظیر: «ادعونی استجب لکم» مؤمن (40) آیه 60. هشتم: هفت مرتبه ضمیر متکلم در آیه تکرار شده که این روش در قرآن منحصر به این آیه است. 84. دعای ابو حمزه ثمالی. 85. غافر (40) آیه 60. 86. بقره (2) آیه 186. 87. تحریم (66) آیه 8. 88. صحیفه سجاده (مناجات التائبین). 89. مو از قالو بلی تشویش دیرم گنه از برف و باران بیش دیرم اگر لا تقنطوا دستم نگیره مو از یا ویلنا تشویش دیرم 90. زمر (39) آیه 53. 91. حجر (15) آیه 55 - 56. 92. اصول کافی، ج 2، ص 280. 93. همان، ص 544. 94. نهج البلاغه، حکمت 87. 95. بحار الانوار، ج 90، ص 322. 96. همان، ص 323. 97. اصول کافی، ج 2، ص 489. آن یکی الله می گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی گفت شیطانش خمش ای سخت روی چند گویی آخر ای بسیار گوی می نیاید یک جواب از پیش تخت چند الله می زنی با روی سخت او شکسته دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در خضر گفت هین از ذکر چون وامانده ای چون پشیمانی از آن کش خوانده ای گفت لبیکم نمی آید جواب زان همی ترسم که باشم رد باب گفت خضرش که خدا گفت این به من که برو با او بگو ای ممتحن نی که آن الله تو لبیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست نی تو را در کار من آورده ام نی که من مشغول ذکر کرده ام حيله ها و چاره جویی های تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو ترس و عشق تو کمند و پیک ماست زیر هر یارب تو لبیک ماست 98. بقره (2) آیه 216. 99. نحل (16) آیه 96. 100. حج (22) آیه 37. 101. نهج البلاغه، حکمت 130.

ه) تاثیر توجه به معاد در تربیت

یکی از عوامل مؤثر در تربیت بعد از توجه به مبدا - تعالی - یادآوری و توجه به معاد و سرنوشت انسان است؛ قرآن کریم می فرماید:

افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لاترجعون؛(102)
 آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟
 روزها فکر من این است همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 زکجا آمده ام آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر نمایمی وطنم
 مسلما رفتار و کردار کسی که با این دیدگاه به دنیا نظر می کند که: ان لله ملکا ینادی فی کل
 یوم: لدوا للموت واجمعوا للفناء واینوا للخراب(103)، با رفتار و کردار کسی که فریفته دنیا شده و
 هرگز به مرگ نمی اندیشد متفاوت است.
 زندگی انسان توأم با یاد مرگ را به مسافری تشبیه کرده اند که در طول سفر در
 [185]

کاروانسرای اتراق نموده، با امکانات کم و محدود، لکن چون مطمئن است که چندساعتی
 بیشتر در آن جا توقف ندارد، در پی به دست آوردن امکانات و وسایل نیست. رفتار و گفتار
 شخصی که می داند مرگی در کار است و موافقی بعد از مرگ، با رفتار و گفتار کسی که به این
 مسائل عقیده ای ندارد کاملا متفاوت است.
 اگر انسان بداند که: فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب، زندگی خود را طور دیگری تنظیم
 می کند و محاسبه بیشتری بر کسب و کار و درآمدهای خود خواهد داشت.
 در این وصیت نامه شریف علاوه بر یاد مرگ، سخن از مواقف بعد از مرگ نیز به میان آمده است:
 102. مؤمنون (23) آیه 115، 103. نهج البلاغه، حکمت 132: خداوند فرشته ای دارد که همه روز
 بانگ می زند: بزیاید برای مرگ و جمع آوری کنید برای فنا و بنا کنید برای ویران شدن.

1) یادآوری مرگ و فناء دنیا
 در این وصیت نامه یادآوری مرگ گاهی با تصریح به ذکر الموت است و گاهی درضمن عبارت
 های دیگر. اما قسم اول مانند:
 وذللہ بذکر الموت وقرره بالفناء؛
 با یادآوری مرگ، نفست را رام کن و آن را به اقرار به فناء دنیا وادار.
 در جای دیگر از این وصیت نامه می فرمایند:
 یا بنی اکثر من ذکر الموت وذکر ما تهجم علیه وتفضی بعد الموت الیه حتی یتیک وقد اخذت منه
 حذرک وشدت له ازکرک ولایاتیک بغتة فیهرک؛
 پسر من! فراوان به یاد مردن باش و یاد آنچه با آن بر می آیی و آنچه پس از مردن روی بدان نمایی
 تاچون بر تو درآید ساز خویش را آراسته باشی و کمر خود را بسته و ناگهان نیاید و تو را مغلوب
 نماید.
 اما قسمت دوم که تصریح به ذکر الموت نشده ، لکن مطالب در زمینه یادآوری مرگ و فناء
 دنیا است:
 شروع وصیت همراه است با کلماتی که شنونده را به یاد مرگ و فناء دنیایمی اندازد:
 [186]

من الوالد الفان المقر للزمان المدبر العمر... الساکن مساکن الموتی والطاعن عنها غذا الی
 المولود المؤمل مالا یدرک السالک سبیل من قد هلک غرض الاسقام ورهینة الایام ورمیة
 المصائب وعبد الدنیا وتاجر الغرور وغریم المنایا و اسیر الموت وحلیف الهموم وقرین الاحزان ونصب
 الآفات وصریع الشهوات وخلیفة الاموات؛

از پدری فانی معترف به سخت گیری زمان که آفتاب عمرش رو به غروب است، پدری که درمزلگاه پیشینیان سکنی گرفته و فردا از آن کوچ می کند، به فرزندی که آرزومند چیزی است که هرگز به دست نمی آید و در راهی گام می نهد که دیگران در آن گام نهند و هلاک شدند. هدف بیماری ها و گروگان روزگار و در تیررس مصایب است. بنده دنیا و تاجر غرور و بدهکار و اسیر مرگ و هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها و آماج آفات و بلاها و مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

در جای دیگر از وصیت نامه با اشاره به این که این وصیت را در حالی برای تومی نویسم که به سن پیری رسیده ام و قوایم به سستی می گراید، می فرمایند:
اوردت خصالا منها قبل ان یعجل بی اجلی دون ان افضی الیک بما فی نفسی او ان انقص فی رایي کما نقصت فی جسمی؛(104)

در وصیتم دستورالعمل ها و سفارش هایی برای تو نوشتم، مبدا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون دارم بیان نکرده باشم و پیش از آن که در رایم نقصانی ایجاد شود همچنان که در جسمم به وجود آمده.

در یادآوری فنانی دنیا و معاد می فرمایند:

«فتفهم یابنی وصیتی واعلم ان مالک الموت هو مالک الحیاة وان الخالق هو الممیت وان المفنی هو المعید وان المبتلی هو المعافی وان الدنیا لم تکن لتستقر الا علی ما جعلها الله علیه من النعماء والابتلاء والجزاء فی المعاد او ما شاء مما لاتعلم فان اشکل علیک شیء من ذلک فاحمله علی جهالتک فانک اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت وما اکثر ما تجهل من الامر ویتحیر فیہ رایک ویضل فیہ بصرک ثم تبصره بعد ذلک فاعتصم بالذی خلقتک ورزقک وسواک؛

[187]

پسر! در فهم وصیتم دقت نما، بدان مالک مرگ همو مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هموست که از نو نظام می بخشد. همان کسی که بیماری می دهد، شفامی بخشد. بدان که دنیا پابرجا نمی ماند، مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده، گاه نعمت و گاه ابتلا و پاداش در رستاخیز یا آنچه او بخواهد و تو نمی دانی. اگر درباره جهان و حوادثش برای توپیش آمد، آن را بر نادانی خود حمل کن، زیرا تو در نخست جاهل و نادان آفریده شدی و سپس عالم گردیده و چه بسیار است آنچه را که نمی دانی و فکرت در آن سرگردان است و چشمت در آن گمراه می گردد، اما پس از مدتی آن را می بینی؛ بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی ات داده و آنچه لازمه خلقت تو بوده به تو داده، پناه ببر. این بخش از وصیت نامه، علاوه بر یادآوری مساله معاد و آخرت، حاوی دومطلب مهم دیگر می باشد:

اول: توجه به قدرت قاهره خدای تعالی و این که لامؤثر فی الوجود الا الله، هر چه هست در ید قدرت اوست و چیزی از سلطه او خارج نیست.

دوم: حکمت بالغه الهی و نظام احسن در جهان خلقت؛ جهان هستی که همراه است با خیرات و شرور، مبتنی بر حکمت بالغه الهی است و بر اساس آگاهی تمام از مصالح و مفاسد و میزان صحیح قرار داده شده.

وما خلقنا السماوات والارض وما بینهما الا بالحق؛(105)

و ما آسمان ها و زمین را و هر چه در بین آنهاست به جز برای مقصودی صحیح و حکمتی بزرگ خلق نکرده ایم.

آیا ما به تمام اسرار هستی و حکمت های نظام آفرینش پی می بریم؟

انسان که سابقه جهل و نادانی دارد
والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة
[188]

لعلکم تشکرون؛(106)

و خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد در حالی که هیچ نمی دانستید و به شما چشم و گوش و قلب عطا کرد، باشد که شکر این نعمت ها را به جای آرید.
باید آنچه را از اسرار و علل عالم هستی نمی فهمد، حمل بر نادانی و جهل خودنماید، نه حمل بر عدم توازن و تعادل در نظام هستی. چه بسا مطالبی که برای انسان معلوم نیست و به مرور زمان از آن آگاهی می یابد و گاهی ممکن است تا آخر، علت و سر مطلبی را نفهمد، لذا به مجرد نظر کردن در پدیده ای و نیافتن علت آن نباید زبان به اعتراض گشود.
قرآن کریم برای توضیح و تبیین این مطلب، حکایتی از موسی و خضر بیان می کند که موسی به علت ندانستن حکمت کارهای خضر، عجلانه زبان به اعتراض گشود.(107)
خلاصه داستان این است که موسی پس از آن که به خضر رسید، از او تقاضا کرد مدتی را با او بگذراند تا از دانش او بهره مند گردد. خضر در پاسخ گفت: توتحمل همراهی مرا نداری. او اصرار ورزید و خضر پذیرفت، اما به شرطی که در راه از او سؤالی نکند، مگر این که خود خضر علت کارش را بیان کند. در طول راه به سه حادثه برخورد نمودند که هر سه برای موسی تعجب آور بود و در هر مرحله اعتراض کرد: اول آن که خضر کشتی را که بر آن سوار بودند سوراخ نمود؛ دوم آن که به پسری رسیدند که بدون صحبت و گفتگو او را به قتل رسانید؛ و سوم آن که در مسیری دیوار خرابی رسیدند و آن را تعمیر کرد، بدون آن که صاحب آن را بشناسد و از اومزدی بگیرد.

خود خضر پس از طی مراحل علت کارهایش را برای موسی بیان کرد: اما سوراخ کردن کشتی برای آن بود که به واسطه ایجاد نقص در آن از دست حاکم غاصب و زورگو در امان باشد تا آن را از دست صاحبان مستمندش به زور نگیرد؛ اما کشتن آن

[189]

پسر برای جلوگیری از به انحراف کشیدن پدر و مادر او بود و پس از آن خدا فرزند صالحی به آنها عطا نماید؛ و اما تعمیر دیوار خراب برای حفاظت از گنجی بود که از پدری صالح برای دو فرزند یتیم او باقی مانده بود.

از این حکایت به خوبی دانسته می شود که اگر سر مطلبی را نفهمیدیم نباید فوراً اعتراض کنیم، بلکه باید صبر کرد تا در موقع مناسب علت آن معلوم شود و گاهی هم ممکن است هرگز به سر چیزی دست نیابیم، لکن پس از اعتقاد ما به قدرت قاهره الهی و حکمت بالغه او، چیزی غیر از نظام احسن در عالم هستی وجود ندارد(108).

در قسمتی دیگر از وصیت نامه با بیان ناپایداری دنیا در قالب مثال فرق بین کسانی که به دنیا مغرور شده و کسانی که به دنیا به دیده عبرت نظر می کنند را بیان می دارند:

یابنی انی قد انباتک عن الدنیا وحالها وزوالها وانتقالها وانباتک عن الآخرة وما اعد لاهلها فیها وضربت لک فیهما الامثال لتعتبر بها وتحذو علیها:

انما مثل من خبر الدنیا کمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیب فاموا منزلا خصیبا وجنابا مربعا فاحتملوا وعثاء الطريق وفراق الصدیق وخشونة السفر وجشوبة المطعم لياتوا سعة دارهم ومنزل قرارهم فلیس یجدون لشیء من ذلک الما ولا یرون نفقة فیہ مغرما ولا شیء احب الیهم مما قربهم من منزلهم وادناهم من محلتهم ومثل من اغتربها کمثل قوم کانوا بمنزل خصیب فنبأ

بهم الی منزل جدید فلیس شیء اکره الیهم ولا افطع عندهم من مفارقة ماکانوا فیه الی ما یهجمون علیه ویصیرون الیه؛
فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونی اش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم، و درباره هر دو برایت مثل ها زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی.
همانا کسانی که دنیا را خوب آزموده اند، مانند مسافرانی هستند که در سرمنزل بی آب و آبادی و

[190]

پرمشقت که قابل ماندن نیست قرار گرفته اند و قصد کوچ به سوی منزلی پر نعمت و آسایش نموده اند که برای رسیدن به آن منزل مشقت های راه را متحمل شده اند، فراق دوستان را پذیرفته، سختی مسافرت و غذاهای ناگوار را با جان و دل قبول نموده اند تا به خانه وسیع خویش و سرمنزل قرار و آرامش خود گام نهند. از هیچ یک از سختی ها و مشکلات در این راه احساس ناراحتی نمی کنند و هزینه های مصرف شده را غرامت نمی انگارند و هیچ چیز برایشان محبوب تر از آن نیست که آنان را به منزلشان نزدیک و به محل آرامششان برساند؛ اما کسانی که به دنیا مغرور شدند، مانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته، سپس به آنها اعلام می شود که باید به سوی منزلی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند؛ نزد آنان هیچ چیز ناخوشایندتر و ناراحت کننده تر از مفارقت از آنچه در آن بوده اند و حرکت به سوی ناراحتی هایی که باید تحمل کنند و در آن قرار گیرند نیست.

یکی از روش های مفید و مؤثر در تعلیم و تربیت، استفاده از «مثال» است. برای تفهیم مطلبی که از ذهن مخاطب دور است، از مطالبی استفاده می شود که ذهن او انس بیشتری با آنها دارد؛ به تعبیر دیگر، «مثل» به معنای توصیف مقصود است به چیزی که آن را مجسم ساخته و ذهن شنونده را به آن نزدیک گرداند.

قرآن، که کتاب تربیت و انسان سازی است، در موارد زیادی این روش را به کار گرفته است و در این زمینه می فرماید:

ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل؛ (109)

ما برای مردم در این قرآن همه جور مثل زده ایم.

قرآن در ناپایداری دنیا در قالب مثال می فرماید:

واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیماتذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا؛ (110)

برای فرورفتگان در زینت حیات دنیا و روی گردانان از یاد پروردگار خود مثل بزن و زندگی

[191]

دنیاپی شان را به آبی تشبیه کن که از آسمان نازلش کردیم و گیاهان زمین با این آب مختلط گشته و طراوت و بهجت یافت و به زیباترین شکلی نمودار گشت، سپس گیاه خشک و شکسته شد که بادهاشاخه های آن را از هم جدا نموده، به این سو آن سویش برد؛ خدا بر هر چیز مقتدر و تواناست.

در این بخش از وصیت نامه، نظر به این که انسان مادی و دنیاگرا هرگز نمی تواند مقایسه صحیحی بین دنیاگرایان و اهل آخرت داشته باشد، امام علیه السلام از تمثیل استفاده نموده و فرموده اند:

کسانی که به دنیا به دیده عبرت می نگرند و فریفته آن نمی شوند، مانند کسانی هستند که

در جای بد و غیر مناسب به سر می برند، لکن در مسیر رفتن به جای خوب هستند؛ لذا اینها برای رسیدن به آن بهجت و سرور و راحتی کامل، هر رنجی را تحمل می کنند. به خلاف کسانی که فریفته دنیا شده و در آن غوطه ورنند، آنها مانند کسانی اندکه از جای خوب و راحت باید به جای نامناسب بروند، که هیچ چیز نزد آنها بدتر از این کوچ کردن نیست.

از این جاست که اولیای خدا مرگ را اول بهجت و سرور می دانند و دنیاپرستان از مرگ بیزارند. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین. ولا یتمنونه ابدًا بما قدمت ایدیهم واللہ علیم بالظالمین. قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون؛ (111)

ای رسول ما! بگو: ای جماعت یهود! اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید، زیرا علامت دوستان خدا آرزوی مرگ و شوق لقای خداست و حال آن که در اثر کردار بدی که به دست خود برای آخرت خویش پیش فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه از آن ترسان و هراسانند و خدا از کردار ستمکاران آگاهست.

[192]

ای رسول ما! بگو: عاقبت مرگی که از آن می گریزید شما را حتما ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و نهان است باز می گردید و او شما را به آنچه نیک و بد کرده اید آگاه می سازد.

در قسمتی دیگر از وصیت نامه می فرمایند:

وایاک ان تغتر بما تری من اخلاص اهل الدنیا الیها وتکالبهم علیها فقد نباک الله عنها ونعت هی لک عن نفسها وتکشف لک عن مساویها فانما اهلها کلاب عاویة سباع ضاربة یهر بعضها علی بعض و یاکل عزیزها ذلیلها و یقهر کبیرها صغیرها نعم معقلة و آخری مهملة قد اضلت عقولها و رکبت مجهولها سروح عاهة بواد وعث لیس لها راع یقیمها ولا مسیم یسیمها سلکت بهم الدنیا طریق العمی واخذت بابصارهم عن منار الهدی فتاهوا فی حیرتها وغرقوا فی نعمتها واتخذوها ربا فلعبت بهم ولعبوا بها ونسوا ما ورائها؛

سخت بر حذر باش که علاقه شدید مردم به دنیا و حمله حریصانه شان به آن تو را مغرور سازد، چرا که خداوند تو را از وضع دنیا آگاه کرده و دنیا نیز خود از فنا و زوالش تو را خبر داده و بدی های خود را آشکارا به تو نشان داده. دنیاپرستان همچون سگانی هستند که بی صبرانه همواره صدامی کنند، و درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند. زورمندان ضعیفان را می خورند و بزرگ ترها کوچک ترها را، یا همچون چهار پایانی که گروهی از آنان پاهایشان بسته و گروهی دیگر رها شده اند، راه های صحیح را گم کرده و به راه های نامعلوم گام نهاده اند و در وادی پر از آفات رها شده اند، درشنزاری که حرکت در آن به کندی امکان پذیر است. نه چوپانی دارند که آنها را جمع کند و نه کسی که آنها را به منزل برساند؛ دنیا آنان را در طریق کوری به راه انداخته و چشم هایشان را از دیدن نشانه های هدایت بر بسته و در حیرت و سرگردانی دنیا مانده و در نعمت های آن غرق شده اند، آنها را مالک و پروردگار خویش برگزیده اند؛ دنیا آنها را بازی داده و آنها دنیا را به بازی گرفته و ماورای آن را فراموش کرده اند.

و نیز در فریکاری دنیا می فرماید:

من امن الزمان خانه ومن اعظمه اهانه؛

کسی که از مکر روزگار ایمن باشد، به او خیانت خواهد کرد و کسی که او را بزرگ بشمارد، او را

[193]

خوار خواهد کرد.

در بخشی دیگر در ناپایداری دنیا می فرمایند:

«رویدا یسفر الظلام کان قد وردت الاطعان یوشک من اسرع ان یلحق واعلم یابنی ان من کانت مطيته اللیل والنهار فانه یسار به وان کان واقفا ویقطع المسافة وان کان مقیما وادعا؛ آرام باش که به زودی تاریکی برطرف می شود. گویا مسافرانی به سر منزل مقصود رسیده اند؛ آن کس که سریع براند، به قافله ملحق خواهد شد. پسر! بدان آن کس که مرکبش شب و روز است دایما در حرکت است، هر چند خود را ساکن می پندارد، قطع مسافت می کند، گرچه ظاهرا متوقف است.

104. برای توضیح این عبارت «انقص فی رای» در همین کتاب به مبحث اول فصل دوم، تحت عنوان «مخاطب نامه 31» مراجعه کنید. 105. حجر (15) آیه 85 . 106. نحل (16) آیه 78. 107. کھف (18) آیه 65 تا 82 . 108. ذکر ادله نظام احسن در عالم هستی از حوصله این نوشتار خارج است؛ ر.ک: سید محمد حسین طباطبائی، نهاية الحکمة، مرحله دوازدهم، فصل هفدهم: «فی العناية الالهية بخلقه و ان النظام الکونی فی غایة ما یمکن من الحسن و الاتقان». 109. زمر (39) آیه 27. 110. کھف (18) آیه 45. 111. جمعه (62) آیه 6 - 8 .

(2) آمادگی برای مرگ و مواقف بعد از آن

فانظر فیما فعلوا وعما انتقلوا واین حلوا ونزلوا فانک تجدهم قد انتقلوا عن الاحبة وحلوا دیارالغربة وکانک عن قلیل قد صرت کاحدهم فاصلح مئواک ولاتبع آخرتک بدنیاک؛
بنگر گذشتگان چه کرده اند و بین از کجا منتقل شده و در کجا فرود آمده اند؛ خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته اند و گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود، بنابراین، منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیایت نفروش.
ومن الفساد اضاعه الزاد ومفسدة المعاد ولکل امر عاقبة سوف یاتیک ما قدر لک؛
از فساد و تبهکاری، از دست دادن توشه و تباه ساختن معاد است و برای هر کاری سرانجامی است و به زودی آنچه برایت مقدر شده به تو می رسد.
واعلم یابنی انک انما خلقت للآخرة لالدنیا وللفناء لالبقاء وللموت لا للحیة وانک فی قلعة ودار بلغة وطریق الی الآخرة وانک طرید الموت الذی لاینجو منه هاربه ولایفوته طالبه ولابد انه مدرکه فکن منه علی حذر ان یدرکک وانت علی حال سیئة قد کنت تحدث نفسک منها بالتوبة فیحول بینک و بین ذلک فاذا انت قد اهلکت نفسک؛

پسر! بدان تو برای آخرت خلق شده ای، نه برای دنیا و برای فنا، نه برای بقای در این جهان و برای مرگ، نه برای زندگی و بدان که تو در منزلی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی، در

[194]

منزلی که باید زاد و توشه از آن برگیری و تو در طریق آخرتی و تو رانده شده مرگی، همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی یابد و از دست جوینده اش بیرون نمی رود، و سرانجام او رامی گیرد؛ بنابراین از مرگ برحذر باش، نکند زمانی تو را به چنگ آورد که در حال بدی باشی و تو بیشتر با خود می گفتی که از این حال توبه خواهی کرد، اما او میان تو و توبه ات حایل می گردد و این جاست که تو خوشتن را به هلاکت انداخته ای.

واعلم ان امامک طريقا دامسافة بعيدة ومشقة شديدة وانه لاغنى بك فيه عن حسن الارتيادوقدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر فلاتحملن على ظهرک فوق طاقتک فيكون ثقل ذلك وبالاعليک واذا وجدت من اهل الفاقة من يحمل لك زادک الى يوم القيامة فيوافيک به غذا حيث تحتاج اليه فاعتنمه وحمله اياه واكثر من تزويده وانت قادر عليه فلعلک تطلبه فلاتجده؛

بدان! راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری و بدان! در این راه از کوشش صحیح و تلاش فراوان و اندازه گیری زاد و راحله بی نیاز نخواهی بود و با توجه به این که در این راه باید سبکبار باشی، بیش از تاب و تحمل خود بار بر دوش مگیر که سنگینی آن بر تو وبال خواهد بود. هرگاه نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را تا رستخیز بردوش گیرد و فردا که به آن نیازمندی به تو پس دهد، آن را غنیمت شمار و این زاد را بر دوش او بگذار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین زاد و توشه ای داری، هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست، چرا که ممکن است روزی در جستجوی او باشی و او را نیابی.

واعلم ان امامک عقبة کؤودا المخف فيها احسن حالا من المثلث والمبطى ء عليها اقبح حالا من المسرع وان مهبطک بها لامحالة اما على جنة او على نار فارتد لنفسک قبل نزولک و وطى ء المنزل قبل حلولک . فليس بعد الموت مستعجب ولا الى الدنيا منصرف؛

بدان که پیش روی تو گردنه های صعب العبور وجود دارد که برای عبور از آنها سبکباران به مراتب حالشان بهتر از سنگین باران است و کندروان حالشان بسیار بهتر از سرعت کنندگان است. بدان که نزول تو سرانجام یا در بهشت است یا در جهنم؛ بنابراین برای خویش پیش از رسیدن به آن جهان وسایلی مهیا ساز و منزل را پیش از آمدن آماده نما، زیرا پس از مرگ عذر پذیرفته نمی شود و راه بازگشتی به دنیا نیست.

[195]

اگر انسان یقین داشته باشد که برای زندگی دنیا آفریده نشده و حتما پس از این زندگی، حیات جاوید و همیشگی در انتظار اوست، آن جایی که دقیقا به حساب اعمال رسیدگی می شود، تا جایی که قرآن کریم می فرماید:

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره؛(112)

هرکس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را خواهد دید و هرکس به قدر ذره ای کارزشتی مرتکب شده، به کیفرش خواهد رسید.

چنین شخصی با این دیدگاه، کارهایش را براساس ضوابط و برنامه های خاص تنظیم می نماید. کسی که قصد مسافرت از راه های خطرناک و هولناک را دارد، حتما وسایل ولوازم ایمنی را با خود حمل خواهد کرد و توشه و زاد لازم برای رسیدن به مقصد را همراه خواهد داشت، و بارهای اضافی را که موجب سختی و کندی سفر است بر زمین می نهد و آنچه باعث ضرر است از خود جدا می کند. این آمادگی و بسیج امکانات، قبل از سفر باید انجام گیرد و آن گاه که کوس رحیل نواخته شد، دیگر فرصتی برای توشه گرفتن باقی نمی ماند و کاروان حرکت می کند .

وليس التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت؛(113)

برای کسانی که تا دم مرگ به گناه اشتغال دارند، توبه سودی ندارد.

اما توشه این سفر چیست؟

امام علیه السلام همواره اصحاب خویش را به این کلام مخاطب می ساخت:

تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فيکم بالرحيل واقلوا العرجة على الدنيا وانقلبوا بصالح ما بحضرتکم من الزاد فان امامکم عقبة کؤودا ومنازل مخوفة مهولة لا بد من الورود عليها والوقوف عندها واعلموا ان ملاحظ المنية نحوکم دانية وکانکم بمخالبتها وقد نشبت فيکم وقد دهمتکم

فیهامفطعات الامور ومعضلات المحذور فقطعوا علائق الدنيا واستظفروا بزاد التقوى؛(114)
[196]

خدا شما را رحمت کند! آماده حرکت شوید که ندای رحیل و کوچ کردن در میان شما بلند شده؛علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید و با تهیه زاد و توشه اعمال نیک به سوی آخرت باز گردید که گردنه های سخت و دشوار و سرمنزل های خوفناک در پیش دارید و باید در آنها فرود آید و در آن جاتوقف کنید. آگاه باشید که فاصله های نگاه های مرگ به شما کوتاه و زندگی کژی ها و ناروایی ها مرگ را از شما پنهان داشته؛ بنابراین، علایق و وابستگی های دنیا را از خویش کم کنید و کمر خویش را باتوشه تقوا محکم ببندید.

امام علیه السلام در جای جای سخنانشان این زنگ خطر را به صدا درآورده اند، از آن جمله می فرمایند:

عباد الله الآن فاعلموا والالسن مطلقة والابدان صحيحة والاعضاء لدنة والمنقلب فسيح والمجال عريض قبل ارهاق الفوت وحلول الموت فحققوا عليكم نزوله ولا تنتظروا قدومه؛(115)
ای بندگان خدا! از هم اکنون به هوش باشید، هنوز زبان ها آزاد است و بدن ها سالم و اعضا وجوارح آماده و محل رفت و آمد وسیع و مجال بسیار است. به هوش باشید پیش از آن که فرصت از دست برود و مرگ فرا رسد، آمدن مرگ را مسلم و تحقق یافته شمارید، نه آن که منتظر آن باشید که در عمل سستی و تاخیر کنید.

و نیز می فرمایند:

فاعملوا والعمل يرفع والتوبة تنفع والدعاء يسمع والحال هادئة والاقلام جارية بادروا بالاعمال عمرا ناكسا او مرضا حابسا او موتا خالسا فان الموت هادم لذاتكم ومكدر شهواتكم ومباعد طياتكم زائر غير محبوب وقرن غير مغلوب وواتر غير مطلوب قد اعلقتكم حباله وتكنفتكم غوائله واقصدتكم معابله وعظمت فيكم سطوته وتتابع علىكم عدوته وقلت عنكم نبوته فيوشك ان تغشاكم دواجی ظلله واحتدام علله وحنادس غمراته وغواشی سكراته واليم ارهاقه ودجو اطباقه وجشوبة مذاقه فکان قد اناکم بغتة فاسکت نجیکم وفرق ندیکم وعفی آثارکم و عطل دیارکم وبعث وراثکم یقتسمون تراثکم بین حمیم خاص لم ینفع وقرب محزون

[197]

لم یمنع وآخر شامت لم یجزع فعلیکم بالجد والاجتهاد والتأهب والاستعداد والتزود فی منزل الزاد؛(116)

عمل کنید تا هنگامی که عمل شما به پیشگاه خدا بالا می رود و به شما نفع می بخشد و به دعاهاى شما ترتیب اثر داده می شود. عمل کنید تا زمانی که احوال آرام و قلم های فرشتگان برای نوشتن اعمال در جریان است. به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید، پیش از آن که عمرتان پایان یابدیا بیماری مانع گردد و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد، چرا که مرگ از بین برنده لذات است ومکدر کننده تمایلات و فاصله افکن میان شما و اهدافتان. دیدار کننده ای است دوست نداشتنی،حریفی است مغلوب ناشدنی، جنایتکاری است تعقیب نکردنی. هم اکنون دام هایش بر دست و پای شما آویخته و ناراحتی ها و مشکلاتش شما را احاطه نموده و تیرهایش شما را هدف قرار داده،تسلطش بر شما عظیم و حملاتش پی در پی، کمتر ممکن است تیرش به هدف اصابت نکند وضربه اش کارگر نشود. چقدر نزدیک است که سایه های مرگ و شدت دردهای آن و تیرگی بی هوشی ها و ظلمت سكرات و تالمات و ناراحتی های خروج روح از تن و تاریکی زمان چشم برهم گذاشتن و ناگواری آن شما را فراگیرد. خوب پیش خود مجسم سازید که ناگهان مرگ به شما حمله ور می شود و شما را حتی از گفتن سخن آهسته ساکت می

سازد. دوستان مشاورتان را ازگردتان پراکنده می کند. آثارتان را محو و خانه هایتان را معطل می گذارد. وارثان شما را برمی انگیزاند تا ارث شما را تقسیم کنند؛ اینها یا دوستان خاصی هستند که نمی توانند به هنگام مرگ به شما نفعی ببخشند و یا نزدیکان غمزده ای که نمی توانند جلو مرگ را بگیرند و یا مسروران و شماتت کنندگانی که از مرگ شما غم به خاطر راه نمی دهند. با جدیت و کوشش در انجام اعمال نیک پردازید، برای این سفر آماده شوید و زاد و توشه از این منزل فراوان بگیرید.

112. زلزله (99) آیه 7 و 8. 113. نساء (4) آیه 18. 114. نهج البلاغه، خطبه 204. 115. همان، خطبه 196. 116. نهج البلاغه، خطبه 230.

(و) آیین زندگی

قسمت مهمی از این وصیت نامه درباره آیین زندگی است که سید رضی بعضی از

[198]

آنها را تحت عنوان «وصایا شتی؛ سفارشات گوناگون» جمع آوری نموده؛ در این جابرای استفاده بهتر خوانندگان آنها را در دو بخش، سفارشات درباره خودسازی و تهذیب نفس و آیین زندگی اجتماعی منظم نموده ایم: (117)

117. تداخل بعضی از اقسام بر خواننده بصیر پوشیده نیست.

(الف) سفارشات درباره خودسازی و تهذیب نفس

1) تقوا و بیداری دل

فانی اوصیک بتقوی الله - ای بنی - و لزوم امره و عمارة قلبک بذکره والاعتصام بحبله؛

پسر! تو را به تقوا و التزام به فرمان خدا و آباد کردن قلب و روح با ذکر او و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می کنم.

احی قلبک بالموعظة وامنه بالزهادة وقوه بالیقین ونوره بالحکمة و ذلله بذكر الموت؛

قلبیت را با موعظه و پند و اندرز زنده کن و هواي نفست را با زهد و بی اعتنایی به آن بمیران و دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ رام کن.

واعلم یابنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله؛

پسر! بدان محبوب ترین چیزی که از میان گفته هایم در این وصیت نامه به آن تمسک می جویی تقوا و پرهیزکاری است.

لاتکونن ممن لاتنفعه العظة الا اذا بالغت فی ایلامه فان العاقل يتعظ بالاداب والبهائم لاتتعظ الا بالضرب؛

از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد، مگر آن زمان که سخت در توبیخ اومبالغه کنی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می پذیرند، اما چهارپایان پند نمی گیرند مگر با زدن.

مطالب این قسمت را تحت چهار عنوان توضیح می دهیم:

یک: تقوا

راغب می گوید:

[199]

الوقایة حفظ الشیء مما يؤذیه ویضره ... والتقوی جعل النفس فی وقایة مما یخاف .. وصارالتقوی فی تعارف الشرع حفظ النفس عما یؤثم وذلك بترك المحظور ويتم ذلك بترك بعض المباحات؛

وقایه، حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر می رساند، تقوا آن است که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم .. و در عرف شرع، تقوا به معنای خویشتن داری از گناه است که به وسیله ترک گناه حاصل می شود و با ترک بعضی از مباحات کامل می گردد. قرآن کریم در موارد متعدد و با بیانات گوناگون اهمیت تقوا را گوشزد نموده و مهم ترین دستور انبیا به پیروانشان تقواست و سعادت دنیا و آخرت انسان در گروتقواست:

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون؛(118)

ای اهل ایمان! آن گونه که سزاوار است از خدا بترسید، از دنیا مروید، مگر این که مسلمان باشید(تا پایان عمر ایمان خود را حفظ کنید).

ولقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله؛(119)

هم به آنان که پیش از شما به آنها کتاب فرستاده شد و هم به شما سفارش اکید کردیم که پرهیزکار و خداترس باشید.

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسيلة وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون؛(120)

ای اهل ایمان! از خدا بترسید، به خدا توسل جوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب؛(121)

توشه تقوا برای راه آخرت بگیرید که بهترین توشه این راه تقواست و از من بپرهیزید و خداترس شوید، ای صاحبان عقل و ادراک!

[200]

ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لایحتسب؛(122)

هر کس خداترس شود، خدا راه بیرون شدن از مشکلات را بر او می گشاید و از آن جا که گمان نبرد به او روزی عطا کند.

ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا؛(123)

هر که متقی و خداترس باشد، خدا مشکلات کار او را آسان می گرداند.

ومن یتق الله یکفر عنه سیآته ویعظم له اجرا؛(124)

هر که تقوای الهی پیشه کند، خدا گناهانش را بپوشاند و او را پاداش بزرگ عطا کند.

و در این وصیت نامه نیز مهم ترین سفارش در بین وصایای امام علیه السلام به فرزنددلبندش «تقوای الهی» است.

سرتاسر نهج البلاغه پر از سفارش به تقوا و پرهیزکاری است، تقوا در تمام مراحل زندگی و تقوا برای همه در تمام شؤونات و مسؤولیت ها.

از جمله در نامه به عثمان بن حنیف، والی آن حضرت در بصره، که در میهمانی مترفین شرکت کرده بود، می نویسند:

وانما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنة یوم الخوف الاکبر وتثبت علی جوانب المزلق ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل ولباب هذا القمح ونسائج هذا القرز ولكن هیئات ان یغلبنی هواي ویقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة ولعل بالحجاز او الیمامة من لاطمع له فی القرص ولا عهد له بالشعب او ابیت مبطانا وحولی بطون غری واکباد حری.(125)

و در جای دیگر به تفصیل، صفات متقین را بیان می نماید:

فالمتمقون فيها هم اهل الفضائل منطقهم الصواب و...؛(126)
اما پرهیزکاران کسانی هستند که دارای صفات پسندیده اند، از جمله: گفتارشان
[201]

صواب است و... .

دو: ذکر

اول: یاد خدا

یاد خدا مایه آرامش دل هاست؛ قرآن می فرماید:

الا بذكر الله تطمئن القلوب؛(127)

هان، تنها یاد خدا آرام بخش دل هاست.

یاد خدا موجب بصیرت و هوشیاری انسان از سقوط در ورطه گمراهی و هلاکت است.

ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون؛(128)

چون اهل تقوا را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل فرا رسد، همان دم خدا را به یاد آرند و
همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند.

امام سجادعلیه السلام می فرمایند:

الهی لولا الواجب من قبول امرک لنزهتک عن ذکرک ایاک علی ان ذکرک لک بقدری لابقدرک وما
عسی ان یبلغ مقداری حتی اجعل محلا لتقدیسک ومن اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی
السنننا واذنک لنا بدعائک وتنزیهک وتسبیحک؛(129)

معبودا! اگر واجب نبود امتثال فرمان تو، هرآینه منزهت می دانستم از این که نام تو را به زبان
آرم، با آن که یادی که از تو می کنم به اندازه من است نه به اندازه تو، من تا کجا باید برسم که
بتوانم تو را تقدیس کنم. یکی از بزرگ ترین نعمت های تو بر ما جاری بودن نام تو بر زبان ماست و
این که به ماذن دادی به درگاهت دعا نمایم و تنزیه و تسبیح گوی باشیم.

این قسمت از دعا اشاره است به آیاتی از قرآن که در آن خدای تعالی امر به ذکر

[202]

فرموده است:

فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون؛(130)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، شکر نعمت من به جای آرید و کفران نکنید.

یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا. وسبحوه بكرة واصیلا؛(131)

ای کسانی که ایمان آوردید! ذکر و یاد خدا بسیار کنید و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات
پاکش بپردازید.

دوم: یاد مرگ

یاد مرگ وسیله ای برای رام کردن نفس سرکش است.(132)

سوم: سفارشاتى درباره قلب

وعمارۃ قلبک بذکره؛

وامته بالزهادة؛

وقوه بالیقین؛

ونوره بالحکمة؛

وذللہ بذکر الموت؛

وقررہ بالفناء؛

وبصره فجائع الدنیا؛

وحذرہ صولة الدهر وفحش تقلب الليالى والايام.
 تو را سفارش می کنم به آباد کردن قلبت به یاد خدا؛
 و هوای نفس را با زهد و بی اعتنائی بمیران؛
 دلت را با یقین قوی و نیرومند ساز؛
 دلت را با دانش و حکمت نورانی نما؛
 و نفست را با یاد مرگ رام ساز؛
 [203]

و به اقرار به فنای دنیا وادار؛
 و با نشان دادن فجایع دنیا او را آگاه ساز؛
 و از حملات روزگار و زشتی های گردش شب و روز بر حذرش دار.
 چهارم: موعظه پذیری انسان
 انسان طبعاً موعظه پذیر است، بدون خشونت و ضرب و شتم و اگر در انسان آمادگی پذیرش
 نباشد، حتی ضرب و شتم هم بی اثر است:
 در خطبه 90 می فرمایند:
 اعلموا من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ وزاجر لم یکن له من غیرها لا
 زاجرولاواعظ؛
 آگاه باشید! آن کس که به خویش کمک نکند و واعظ و مانعی از درون برایش فراهم نگردد، از
 دیگران واعظ و مانعی نخواهد یافت.
 و در حکمت 89 می فرمایند:
 ومن کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ؛
 کسی که از درون اندرز دهنده ای داشته باشد، خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد .
 (2) شناخت و آگاهی دینی

من تفکر ابصر؛
 هرکس اندیشه کند بینایی می یابد.
 وتفقه فی الدین؛
 و در بدست آوردن آگاهی دینی تلاش نما.
 وان ابتدئک بتعلیم کتاب الله عزوجل وتاویله وشرائع الاسلام واحکامه وحلاله وحرامه لاجاوز ذلک
 بک الی غیره ثم اشفقت ان یلبس علیک ما اختلف الناس فیه من اھوائهم وآرائهم مثل الذی
 التبس علیهم فکان احکام ذلک علی ما کرهت من تنبیھک له احب الی من اسلامک الی
 امرلا آمن علیک به الهلکة ورجوت ان یوفقک الله لرشدک وان یتهدیک لقصدک فعهدت الیک
 [204]

وصیتی هذه.
 واعلم یابنی ان احب ما انت آخذ به الی من وصیتی تقوی الله والاقتصار علی مافرضه الله علیک
 والاخذ بما مضی علیه الاولون من آبائک والصالحون من اهل بیتک فانهم لم یدعوا ان
 نظروالانفسهم کما انت ناظر وفکروا کما انت مفکر ثم ردهم آخر ذلک الی الاخذ بما عرفوا
 والامساک عما لم یكلفوا فان ابت نفسک ان تقبل ذلک دون ان تعلم کما علموا فلیکن طلبک ذلک
 بتفهم وتعلم لابتورط الشبهات وعلی الخصومات وابدأ قبل نظرك فی ذلک بالاستعانة بالهک
 والرغبة الیه فی توفیقک وترک کل شائبة اولجتک فی شبهة او اسلمتک الی ضلالة فان ایقنت
 ان قدصفا قلبک فخشع وتم رایک فاجتمع وکان همک فی ذلک هما واحدا فانظر فیما فسرت لک

وان لم یجتمع لك ما تحب من نفسک و فراغ نظرک و فکرک فاعلم انک انما تخطب العشواء و تتورط الظلماء و لیس طالب الدین من خبط او خلط و الامساک عن ذلک امثل؛

چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و قوانین اسلام و احکامش و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم، در حالی که برای آموزش تو از کتاب خدا به غیر آن نمی پردازم. آن گاه از این ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر نیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نمودند، بر تو نیز مشتبه گردد، به همین دلیل روشن ساختن این قسمت هر چند چندان خوشایند تونباشد، پیش من محبوب تر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت ایمن نباشم و امیدوارم خداوند تو را در رشد و صلاحیت توفیق دهد و به مقصودت رهبری کند. اینک این وصیتم را برای تو می فرستم: پسر! بدان محبوب ترین چیزی که از میان گفته هایم در این وصیت نامه به آن تمسک می جویی تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو واجب کرده و حرکت درراهی است که پدران در گذشته از آن راه رفته اند و صالحان خاندان آن طریق را پیموده اند، زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی، آنها نیز نظر افکندند و همانگونه که تو به صلاح خویش می اندیشی، آنها نیز می اندیشیدند. آنها پس از فکر و دقت به این جا رسیدند که آنچه را به خوبی شناخته اند بگیرند و آنچه را مکلف نیستند رها سازند و اگر روح از قبول این ابا دارد که تا همانند آنان آگاهی نیابی اقدام نکنی، باید از راه صحیح این راه را طی کنی با فهم و آگاهی، نه این که خود را به شبهات بیفکنی و یا به دشمنی ها تمسک جویی، پیش از این که در طریق آگاهی در این راه گام نهی، از خداوند استعانت بجوی و در توفیقت در این راه رغبت و میل نشان بده و هر گونه عاملی که

[205]

موجب خلل در افکارت می شود، یا تو را در شبهه می افکند، یا تو را تسلیم گمراهی می کند رها ساز. پس آن گاه که یقین کردی قلبت صفا یافته، در برابر حق خاضع شده و نظرت تکامل یافته و اراده ات تمرکز یافته، در آنچه برایت تفسیر می کنم نظر افکن، و اگر آنچه را در این زمینه دوست داری برایت فراهم نشد و فراغت خاطر حاصل نکردی، بدان که در طریقی که ایمن از سقوط نیستی گام برمی داری و در دل تاریکی ها قدم می زنی و کسی که در حال تحیر و تردید است، طالب دین نیست و در چنین موقعی امساک و خودداری از چنین راه هایی بهتر است.

تفکر، رکن اصلی شناخت: من تفکر ابصر

راغب می گوید:

الفكرة قوة مطرقة للعلم الى المعلوم والتفكر جولان تلك القوة بحسب نظر العقل وذلك للانسان دون الحيوان . وقال بعض الادباء الفكر مقلوب عن الفرق لكن يستعمل الفكر في المعاني وهو فرق الامور وبحثها طلبا للوصول الى حقيقتها؛(133)

فکرت نیروی پویایی است که از علم به معلوم می رساند و به آن می پردازد و تفکر، کوشش و جولان آن نیروست، نیرویی است مختص انسان و در حیوان نیست. بعضی از ادبا گفته اند: واژه فکر مقلوب «فرک» است، اما فکری که در معانی به کار می رود، همان فرک امور است، یعنی موشکافی کردن برای دریافتن و رسیدن به حقیقت.

اسلام دین تفکر و تعقل است نه دین جمود و تعبد محض.

قرآن کریم بر تفکر تاکید فراوانی دارد . مواردی که قرآن به تفکر در جهان خلقت و هدفدار بودن آن و نظم و ترتیب خاصی که حاکی از ناظم عالم و حکیم است فراخوانده است را به عنوان نمونه می آوریم:

ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب. الذین یذکرون
[206]

الله قیاما وقعودا وعلى جنوبهم ویفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فحقنا عذاب النار؛ (134)

محققا در خلقت آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی است برای خردمندان، آنهایی که در هر حالت، ایستاده و نشسته و خفتن خدا را یاد می کنند و دایم فکر در خلقت آسمان ها و زمین کرده گویند: پروردگارا! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب آتش نگاهدار.

هو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی الليل النهار ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون؛ (135)

و او خدایی است که بساط زمین را بگسترده و در آن کوه ها برافراشت و نهرها جاری ساخت و هرگونه میوه ها پدید آورد؛ همه چیز را جفت بیافرید و شب تار را به روز پیوشانید؛ همانا در این امور، متفکران را دلایل روشنی بر قدرت آفریدگار است.

او لم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمى وان کثیرا من الناس بقاء ربهم لکافرون؛ (136)

آیا پیش خود تفکر نکردند که خدا آسمان ها و زمین و هرچه در بین آنهاست، همه را جز به حق و برای حکمت و مصلحت و به وقت و حد معین نیافریده است؟ و گروهی از مردم به لقای خدای به کلی کافر و بی عقیده اند.

وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون؛ (137)
و آنچه در زمین و آسمان ها بود، همه را مسخر شما گردانید؛ در این کار نیز برای مردم با فکر، آیات قدرت کاملا پدیدار است.

معصومان علیهم السلام نیز همانند قرآن کریم دعوت به تفکر در مخلوقات و آیات الهی می نمایند :

[207]

رحم الله امرءا تفکر فاعتبر واعتبر فابصر. (138)

فانما البصیر من سمع فتفکر ونظر فابصر. (139)

لا علم کالتفکر. (140)

الفکر مرآة صافیة. (141)

قال ابو عبد الله علیه السلام: قال امیر المؤمنین علیه السلام: التفکر یدعوا الی البر والعمل به. (142)

عن الرضا علیه السلام لیس العبادة كثرة الصلوة والصوم، انما العبادة التفکر فی امر الله عزوجل. (143)

شناخت و معرفت دینی: و تفقه فی الدین

تفقه در دین، یعنی به دست آوردن شناخت و درک صحیحی از معارف دینی که شامل اصول و فروع می گردد، گرچه در اصطلاح فقها، فقه به معنای علم به احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلی است.

اما آیا به دست آوردن فهم و آگاهی دینی به راحتی برای همه و از هر راهی و به یک اندازه ممکن است، یا راه خاصی برای شناخت دین تعیین شده که برای همه به یک اندازه پیمودن آن میسر نیست؟

پاسخ به این پرسش مهم را تحت دو عنوان بررسی می نمایم:
 یک: مراجعه به قرآن و عترت برای شناخت دین
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بنابر نقل فریقین فرمودند:
 انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی: کتاب الله فیه الهدی والنور حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی وان اللطیف الخبیر قد اخبرنی
 [208]

انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وانظروا کیف تخلفونی فیهما؛(144)
 من در بین شما دو چیز گرانبها به جای خواهم گذاشت: قرآن کتاب خدا و اهل بیتم را. مادامی که به هر دو تمسک جوید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا که در آن هدایت است و نورو ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده و عترت من اهل بیتم هستند. و خدای لطیف وخبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نخواهند شد تا سر حوض به من برسند؛ پس متوجه باشید که بعد از من با این دو چه می کنید.
 اما ثقل اکبر: قرآن کریم تبیان کل شیء است و می فرماید:
 ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین؛(145)
 ما قرآن را بر تو فرستادیم تا حقیقت همه چیز را روشن کند و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد.
 ان هذا القرآن یردنی الی اللتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیراً؛(146)
 همانا این قرآن خلق را به استوارترین طریقه هدایت می کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به ثواب عظیم بشارت می دهد.
 ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین؛(147)
 این کتاب بدون تردید راهنمای پرهیزکاران است.
 و اما ثقل اصغر : عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند . نظر به این که قرآن ناسخ و

[209]

منسوخ و مجمل و مبین و عام و خاص و مطلق و مقید و ظاهر و باطن دارد، باید مفسرو مبین داشته باشد . آیا هر کس می تواند بیانگر ناسخ و منسوخ و مفسر قرآن باشد ؟
 جواب این است که : انما یعرف القرآن من خطوب به.(148)
 باید در فهم صحیح قرآن به کسانی مراجعه نمود که مخاطبان حقیقی قرآن هستند همان ها که از جانب خدا منصوب شده اند برای راهنمایی و ارشاد مردم.
 بطلان سخنی که شیطان بر زبان اشعار جاری نمود که: حسبنا کتاب الله از خود قرآن و روایات معلوم می گردد. و در اینجا به دلیل رعایت اختصار فقط به چند روایت اکتفا می گردد:
 امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند:
 ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب وما جمعه وحفظه کما نزله الله تعالی الا علی بن ابی طالب علیه السلام والائمة من بعده(149).
 راوی می گوید از امام باقر علیه السلام از آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب(150) پرسیدم، در پاسخ فرمودند:
 ایانا عنی وعلی اولنا وافضلنا وخیرنا بعد النبی صلی الله علیه وآله(151). (152)
 امام صادق علیه السلام فرمودند:

والله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی فیه خبر السماء وخبر الارض وخبرما کان وخبر ما هو کائن قال الله عزوجل: فیه تبیان کل شیء. (153)
دو: خطر انحراف در فهم دین
از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده:

[210]

ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین ملة؛ (154)
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (155)

در حالی که منحرفان در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه وآله و با حضور حضرت سر به مخالفت گذاشته و در برابر فرامین آن حضرت تسلیم نبودند، دیگر چه انتظاری از آنها باید داشت که پس از رحلت آن حضرت به قهقرا برنگردند: افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم. (156)
مردمی که با چشم خود دیده و با گوش خود شنیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمود، انکار و یا کتمان نمودند و همانها که دیده و شنیده بودند محبت ها و توجهات پیامبر اکرم را به حضرت صدیقه کبراعلیها السلام تا جایی که فرمود:

فاطمة بضعة منی فمن آذاها آذانی؛ (157)

فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار رساند، مرا آزرده است.
چگونه از کنار ظلم هایی که به حضرتش شده بی تفاوت عبور نمودند.
حکیم سنایی می گوید:

مرمرا باری نکو ناید زروی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن
آن که او را بر علی مرتضی خوانی امیر از ره معنا نتاند کفش قنبر داشتن
احمد مرسل نشسته کی روا دارد خرد جان اسیر سیرت بوجهل کافر داشتن
شیطان قسم خورده که گفت: وبعزتک لاغوینهم اجمعین، (158)

[211]

در کمین است که از راه خلط حق و باطل و با چهره دینی، مردم ناآگاه را به نبرد بامردان الهی وا دارد.

از این جاست که درمی یابیم مساله فهم دین، هم در اصول و هم در فروع چقدر مهم است و چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت نامه تا این حد به فهم معارف دین اهمیت داده اند.
(3) صبر و استقامت و تلاش

وعود نفسک التصبر علی المکروه ونعم الخلق التصبر فی الحق؛
خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که شکیبایی در راه حق از اخلاق نیک به شمار می رود.

اطرح عنک واردات الهموم بعزائم الصبر وحسن الیقین؛
هم و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین، از خود دور ساز.
فاسع فی کدحک؛

نهایت کوشش و تلاش را در زندگی داشته باش.

صبر در سختی ها و مصایب و ناملایمات

راغب در معنای صبر می گوید:

الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل والشرع او عما تقتضیان حبسها عنه؛

صبر، خویشتن داری است بر چیزی که عقل و شرع تقاضا می کند، یا از چیزی که از آن نهی می کند، صبر بر طاعت و صبر بر معصیت (یعنی بردباری و تحمل انجام فرایض و دستورات عقل و شرع و بردباری در برابر ترک آنچه را نهی کرده اند).

یکی از صفات حمیده، صبر است و قرآن کریم به صابران بشارت می دهد:

[212]

وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون. (159)
صابران با یقینی که به وعده های الهی دارند، مشکلات را با جان و دل تحمل می نمایند و هنگام برخورد با مصایب و مشکلات می گویند: ما از خدایم و به سوی او باز می گردیم.
خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله امر به صبر و استقامت در راه حق می فرماید:
فاصبر ان وعد الله حق؛ (160)

صبر کن که البته وعده خدا حق است.

واصبر لحکم ربک فانک باعیننا وسبح بحمد ربک؛ (161)

ای رسول بر حکم خدا صبر کن که تو منظور نظر مایی و چون برخیزی به نماز یا هر کاری، خدای خود را تسبیح گوی.

در روایات نیز صبر به عنوان یکی از اخلاق حمیده و صفات پسندیده مطرح شده:

فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد ولا خير في جسد لا راس معه ولا في ايمان لا صبرمعه؛ (162)

صبر نسبت به ایمان همچون سر است در مقابل تن؛ تن بی سر فایده ندارد و ایمان بدون صبر نیز بی نتیجه است.

تلاش در زندگی

راغب در معنای کدح می گوید:

السعی والعناء؛

تلاش با رنج و مشقت.

[213]

در این عبارت فاسع فی کدح دو احتمال است: در احتمال اول کدح به معنای مالی است که در به دست آوردن آن سعی زیاد شده.

ابن ابی الحدید می گوید:

الكدح هاهنا هو المال الذی كدح فی حصوله والسعی فی انفاقه؛ (163)

کدح در این جا به معنای مالی است که انسان در به دست آوردن آن تلاشی فراوان نموده و سعی در بخشش آن دارد.

در احتمال دوم کدح به معنای سعی و تلاش در اطاعت و عبادات خدای تعالی است و قرآن کریم می فرماید:

يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه؛ (164)

ای انسان! البته با هر رنج و مشقت در راه اطاعت و عبادت حق بکوشی، عاقبت به حضور پروردگار خود می روی و نایل به ملاقات او می شوی.

(4 احتیاط و میانه روی (اعتدال)

وامسك عن طريق اذا خفت ضلالتك فان الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الاهوال؛

و در راهی که ترس گمراهی در آن داری قدم مگذار، چه این که خودداری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را در مسیرهای خطرناک بیفکند.

من ترک القصد جار؛

کسی که میانه روی را ترک کند، از راه حق منحرف شده.

احتیاط

دستور امام علیه السلام در مورد ترک کارهای شبهه ناک و عبور از مسیرهایی که احتمال گمراهی در آن است ارشاد به حکم عقل است، زیرا عقل حکم می کند به دفع ضرر

[214]

محتمل و در امور مشتبّه احتمال ضرر است .

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة؛ (165)

هنگام برخورد با موارد شبهه ناک، توقف و ایستادن بهتر است از فرورفتن در ورطه هلاکت.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

ان امير المؤمنين عليه السلام قال لكميل بن زياد: اخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت؛ (166)

امیرالمؤمنین به کمیل بن زیاد فرمودند: دین تو برادر توست، هر چه می توانی در مورد او احتیاط و مواظبت کن.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

دع ما يريبك الى ما لا يريبك؛ (167)

هر چه که در آن شک داری رها کن و به آنچه شک نداری بپرداز.

اعتدال و میانه روی: من ترک القصد جار

قصد به معنای میانه و اقتصاد به معنای میانه روی و اعتدال است.

قرآن کریم می فرماید:

وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر. (168)

سبیل قاصد، همان صراط مستقیم است در مقابل جائز و مسیرهای انحرافی، و درمحد گروه

اندکی از اهل کتاب در قبال اکثریت که منحرف و گناهکارند می فرماید:

منهم امة مقتصدة؛ (169) برخی از آنان مردمی معتدل و میانه رو هستند.

امت مقتصده، امتی است که در دین و تسلیم دستورات الهی معتدل باشد.

به طور کلی اسلام دین اعتدال و میانه روی است در تمام شؤون.

[215]

قرآن در این باره می فرماید:

وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا؛ (170)

و ما شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت نموده و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم

تا گواه سایر مردم باشید، تا نیکی و درستی را از شما بیاموزند، همان گونه که پیامبر صلی الله

علیه وآله را گواه شما کردیم تا از او بیاموزید.

روش و سیره نبی اکرم صلی الله علیه وآله و جانشینان برحق او، یعنی ائمه اثنا عشر علیهم

السلام نیز مبتنی بر اقتصاد و اعتدال می باشد:

امير المؤمنين على عليه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

سیرته القصد؛ (171) روش او میانه روی و اعتدال بود.

و در جای دیگر می فرماید:

نحن النمركة الوسطى بها يلحق التالي واليه يرجع الغالى؛ (172)

ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله تکیه گاهی در میانه هستیم، آن که عقب مانده، ملحق

می شود و آن که تندرسته به آن برمی گردد.

(5) وقت شناسی

بادر الفرصة قبل ان تكون غصة؛

پیش از آن که فرصت از دست برود و مایه اندوهت شود، آن را غنیمت شمار.

ساهل الدهر مازل لك قعوده؛

آن گاه که روزگار در اختیار تو قرار گرفت، بهره خود را بگیر.

یکی از مفاصد اخلاقی، اتلاف عمر و در مقابل وقت شناسی از اخلاق پسندیده است.

[216]

قرآن کریم می فرماید:

وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولاتنس نصيبك من الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولاتبغ

الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين؛(173)

و به هر چیزی که خدا به تو عطا کرده بکوش تا ثواب و سعادت در آخرت تحصیل کنی و بهره ات را

از دنیا فراموش مکن و تا توانی نیکی کن، چنان که خدا به تو احسان کرده، و هرگز در روی زمین

فتنه و فساد برپا مکن که خدا مفسدان را هرگز دوست ندارد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام از قول خدای عزوجل: ولاتنس نصيبك من الدنيا سؤال شد، حضرت

در جواب فرمودند:

لاتنس صحتك وقوتك وفراغك وشبابك ونشاطك ان تطلب بها الآخرة؛(174)

سلامتی و قدرت و فراغ بال و جوانی و نشاط خود را فراموش مکن، از آنها در راه آخرت استفاده

کن.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ان لریکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها؛(175)

برای پرودگار شما در ایام زندگی تان نسیم هایی است، خود را در معرض آن نسیم ها قرار

دهیدو از توفیق هایی که نصیب شما می گردد بهره ببرید.(176)

از امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان گهرباری در وقت شناسی رسیده است:

والفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخير؛(177)

[217]

و فرصت ها می گذرد، همانند عبور ابرها بنابراین، فرصتهای خوب را غنیمت شمارید.

اضاعة الفرصة غصة؛(178)

از دست دادن فرصت غم انگیز است.

من الخرق المعالجة قبل الامكان والاناة بعد الفرصة؛(179)

از نادانی شخص، عجله کردن پیش از امکان و از دست دادن امکانات پس از فرصت است.

ایاکم وتسويف العمل بادروا به اذا امکنکم؛(180)

از تاخیر کارهای خیر بپرهیزید و هنگام فرصت به کارهای خیر مبادرت ورزید.

اخر الشر فانك اذا شئت تعجلته؛(181)

کار شر را تاخیر انداز که هر گاه بخواهی می توانی انجام دهی.

(6) پرهیز از صفات ناپسند

یک: هوا پرستی

الهوى شريك العمى؛ هواپرستی با کوری و جهل همراه است.

ایاک والاتكال على المنى فانها بضائع النوكى؛

از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه احمقان است.

هواپرستی: الهوی شریک العمی

راغب می گوید:

العمی يقال فى افتقاد البصر والبصيرة . لم يعد افتقاد البصر فى جنب افتقاد البصيرة عمی حتى قال : فانها لاتعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التى فى الصدور.(182)

قرآن کریم می فرماید:

[218]

افرايت من اتخذ الهه هواه واضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون؛(183)

ای رسول ما! می نگری آن را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را پس از اتمام حجت گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر که هدایتش خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنا نمی شوید؟
و نیز می فرماید:

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطا؛(184)

هرگز از کسانی که ما دل های آنان را از یاد خود غافل نمودیم و پیرو هوای نفس خود شدند و به هرکاری پرداختند، پیروی نکن.

کسی که تابع هوا و خواهش های نفسانی خویش باشد، از دیدن حقایق محروم خواهد شد؛ در مقابل اگر کسی تابع حق باشد و تعصب ها و تحجرها را کنار گذارد، بابصیرت و ضمیر روشن به حقایق امور دسترسی می یابد.

تکیه بر آرزوها: ایاک والاتكال على المنى فانها بضائع النوكى.

النوكى جمع انوك به معنای احمق است؛ یعنی از اعتماد و تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش، زیرا آرزوها سرمایه احمقان است. انسان عاقل روی آرزوها سرمایه گذاری نمی کند، بلکه با واقع بینی، امکانات و توانایی های خود را بررسی نموده و بر اساس آینده نگری و واقع بینی تصمیم گیری می نماید و از بلند پروازی پرهیز می کند.

دو: عجب و خودبینی

واعلم ان الاعجاب ضد الصواب وآفة الالباب؛

بدان که خودبینی و عجب ضد صواب و حق، و آفت خردهاست.

[219]

عجب باعث می گردد انسان به مقصود و هدف نرسد و آفت عقل و خرد است، زیرا انسان خودبین هرگز حاضر نیست به نظرهای دیگران توجه نماید و هیچ گاه موفق به اصلاح خود نمی شود. انسان معجب و خود بین از راهنمایی های دیگران محروم خواهد بود و در غربت به سر خواهد برد.

در نهج البلاغه می فرمایند:

ولا وحشة اوحش من العجب.(185)

مجلسی قدس سره در شرح این کلام گوید:

والعجب اعجاب المرء بنفسه وفضائله واعماله وهو موجب للترفع على الناس والتطاول عليهم فيصير سببا لوحشة الناس عنه ومستلزما لترك اصلاح معائبه وتدارك مافات منه فيقطع عنه مواد رحمة الله ولطفه وهدايته فينفرد عن ربه وعن الخلق فلا وحشة اوحش منه؛(186)

عجب آن است که انسان خود را و صفات و کارهای خود را از دیگران برتر ببیند و این موجب

برتری جویی و گردن کشی بر مردم می شود و سبب دوری مردم از شخص می شود؛ همچنین موجب می شود که شخص نتواند عیوب خود را برطرف نموده و آنچه از او ترک شده جبران نماید؛ پس، از رحمت و لطف و هدایت خدا محروم و از خدا و خلق جدا می شود؛ لذا هیچ تنهایی بدتر از عجب و خودپسندی نیست.

عجب و خودبینی موجب می گردد تمام تلاش ها و زحمات انسان به هدر رفته و زیانکار گردد. قرآن کریم می فرماید:

قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا؛ (187)

ای رسول ما! به امت بگو: می خواهید شما را به زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنها کسانی [220]

هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و به خیال باطل می پنداشتند نیکوکاری می کنند.

علی بن سوید می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم از عجبی که موجب فاسد شدن عمل می گردد، در پاسخ فرمودند:

العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا فیعجبه ویحسب انه یحسن صنعاً ومنها ان یؤمن العبد بربه فیمن علی الله عزوجل ولله علیه فیہ المن؛ (188)

عجب مراتبی دارد: یکی از مراتب عجب این است که انسان کار بد خود را خوب ببیند و خیال کند کارش خوب است؛ مرتبه دیگر آن است که شخص به دلیل ایمان به خدای عز و جل بر او منت بگذارد، در حالی که حقیقتاً خدا بر او منت دارد.

بدتر از عجب ادلال است، یعنی خود را در مقابل خدا دارای حق دانستن، در حالی که:

بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

امام صادق علیه السلام فرمودند:

اتی عالم عابدا فقال له کیف صلاتک ؟ فقال مثلی یسال عن صلاته ؟ وانا اعبد الله منذ کذاوکذا قال کیف بکائک ؟ قال ابکی حتی تجری دموعی فقال له العالم : فان ضحکک وانت خائف افضل من بکائک وانت مدل ان المدل لایصعد من عمله شیء؛ (189)

عالمی نزد عابدی رفت و به او گفت: نماز خواندنت چگونه است؟ عابد جواب داد: از مثل «من»ی از نماز خواندنش می پرسند؟ در صورتی که من از فلان وقت و فلان وقت عبادت خدای کنم. عالم پرسید: گریه کردند چگونه است؟ گفت: چنان که اشک هایم روان می شود. عالم به او گفت: همانا اگر بخندی و از خدا ترسان باشی بهتر است از این که گریه کنی و به خود بیالی؛ هر که به خود ببالد و از خود راضی باشد، چیزی از عملش قبول نمی کرد.

این جا تن ضعیف و دل خسته می خرد بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

[221]

تذکر: شادی از نعمت ها عجب نیست.

قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا؛ (190)

ای رسول! به مردم بگو که شما باید منحصر به فضل و رحمت خدا شادمان شوید.

سه: آفات زبان

دع القول فیما لاتعرف؛

درباره آنچه نمی دانی سخن مگو.

والخطاب فیما لم تکلف؛ در آنچه به تو مربوط نیست گفتگو مکن.

ایاک ان تذکر من الکلام ما یکون مضحکا وان حکیت ذلک عن غیرک؛
از گفتن سخنان مسخره و بی محتوا برحذر باش، گر چه آن را از دیگران نقل کنی.
تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراکک ما فات من منطقک و حفظ ما فی الوعاء بشدالوکاء؛
تدارک و جبران آنچه بر اثر سکوت از دست داده ای، آسان تر است از جبران آنچه بر اثر سختی
از بین رفته است؛ چرا که نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن آن امکان پذیر است.
ولا تقل مالکم تعلم وان قل ما تعلم؛ آنچه را نمی دانی نگو، هرچند دانسته های تو کم باشد.
من اکثر اهجر؛ کسی که پر حرفی کند، حرفهای بی معنا زیاد می زند.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:
اللسان میزان الانسان؛ (191) زبان، ترازو و وسیله سنجش انسان است.

یعنی:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
محدث کاشانی رحمه الله درباره زبان می گوید:
زبان یکی از نعمت های بزرگ خدای تعالی و از مخلوقات عجیب و لطیف است. طاعت و
[222]

عصیانش بسیار بزرگ، در حالی که جرمش کوچک است، زیرا کفر و ایمان معلوم نمی شود،
مگر به شهادت با زبان و کفر، آخرین حد عصیان و طغیان است و ایمان آخرین درجه طاعت
است. زبان درباره همه چیز سخن گوید و متعرض همه می شود، موجود باشد یا معدوم، خالق
یا مخلوق، معلوم یا متخیل، مظنون یا موهوم و آگاهی ها و معلومات انسان به وسیله زبان قابل
بیان است و این خصوصیت یعنی ابراز تمام معلومات در سایر اعضا یافت نمی شود. زبان در
مسیر خیر و صلاح مجال و فضای گسترده، در راه شر و فساد نیز مجال وسیع و گسترده ای
دارد.

آنچه مهم است، کنترل و به کارگیری صحیح این عضو کوچک است که کاربرد بسیار زیاد و مهم
دارد.

در سخنان معصومان علیهم السلام دستور العمل ها و سفارشات برای کنترل زبان بیان شد، که
به کارگیری آنها موجب سعادت دنیا و آخرت خواهد بود.

مطالبی که در این وصیت نامه درباره زبان مطرح شده به شرح زیر است:

1. سخن گفتن در مورد چیزی بدون اطلاع و آگاهی

دع القول فیما لا تعرف؛

درباره آنچه نمی دانی سخن مگو.

و نیز می فرماید:

ولا تقل ما لا تعلم وان قل ما تعلم.

کم گوی و گزیده گوی چون در. (192)

2. سخن گفتن درباره چیزی که به انسان مربوط نیست: والخطاب فیما لم تکلف

یکی از مشکلات اجتماعی، سخن گفتن افراد است درباره چیزی که به آنها مربوط نیست.
اشخاصی که در مسائل اقتصادی هیچ گونه اطلاع و تخصصی ندارند، در مسائل اقتصادی و
سیاسی خود را صاحب نظر دانسته و عنان سخن و قلم رارها می نمایند. حتی متاسفانه این
اظهار نظرهای ناآگاهانه به مسائل دینی هم سرایت نموده و بعضی با ضمیمه کردن اشعار و
خطابه های عوام پسند و بازی با الفاظ

[223]

فریبنده، عقاید باطل خود را به اذهان بسیط و ساده القا می نمایند. مشکل دیگری که تقریباً گریبان گیر اکثریت افراد جامعه ما شده، سخن گفتن در امور مربوط به زندگی دیگران است که منجر به رقابت های غلط در توسعه مادیات و اسراف و تبذیرهای فراوان شده است و در نهایت منجر به بیماری خانمان سوزمصرف زدگی و رکود اقتصادی گردیده . اما آنچه دین به ما دستور می دهد، این است که در اموری که به ما مربوط نیست سخن نگوییم:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من حسن المرء ترک ما لا یعنیه؛(193)
از اخلاق پسندیده، دخالت نکردن در چیزی است که به انسان ارتباط ندارد.

و در روایت دیگر:

ترکه الکلام فیما لا یعنیه؛(194)

سخن گفتن در چیزی که به او ارتباط ندارد.

تذکر: نهی از دخالت های بیجا در کارهای دیگران غیر از مساله امر به معروف ونهی از منکر است.(195)

3. حرف های مضحک و خنده آور

سخنان خنده آور معمولاً خالی از غیبت و عیب جویی و مسخره کردن افراد نیست. این کار علاوه بر قبح و حرمتی که دارد، موجب وقت گذرانی و اتلاف عمر می گردد.

به نکته مهمی در این کلام نورانی اشاره شده: وان حکیت ذلک عن غیرک. بعضی خیال می کنند اگر سخنان باطل خود را به دیگران نسبت دهند، این انتساب قبح کار آنها را از بین می برد و نقل قول مجوزی است برای تمسخر و حرف های بیهوده زدن. لذا

[224]

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه به فرزندشان می فرمایند: از گفتن سخنان بیهوده و بی محتوا بر حذر باش، گرچه آن را از دیگران نقل کنی.

در تعالیم دینی، خوشگذرانی زیاد و عیاشی منع شده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من کثر ضحکه ذهبته هیئته؛(196)

خنده زیاد موجب سبکی انسان می گردد.

و قال: المزاح یا کل الهیة؛(197)

شوخی انسان را سبک می کند.

قال صلى الله عليه وآله :

إذا ابغض الله عبدا جعل فی قلبه مزمارا من الضحک وان الضحک یمیت القلب والله لا یحب الفرحین؛(198)

بنده ای که مورد غضب خدا قرار گیرد، در دل او زمزماری از خنده قرار داده می شود؛ به درستی که خنده دل را می میراند و خداوند کسانی را که همیشه به خوشگذرانی و عیاشی سرگرمند دوست ندارد.

تذکر: تبسم و خوشرویی غیر از مضحکه و تمسخر دیگران است. در روایات از تبسم به عنوان اخلاق پسندیده یاد شده است:

ضحک المؤمن تبسم؛(199)

خنده مؤمن تبسم است.

مصباح در معنای تبسم گوید:

التبسم ضحک قلیل من غیر صوت؛

تبسم، خنده کوتاهی است بدون صدا.

[225]

4. منافع سکوت و زیان های پرحرفی

سخن تا از دهان بیرون نیامده قابل کنترل است، لذا پشیمانی از سکوت کمتر است از پشیمانی از سخن گفتن، زیرا جبران سکوت آسان تر است از جبران حرف زدن. بسیاری از گناهان را انسان با زبان انجام می دهد، لذا سکوت هرچه بیشتر ادامه پیدا کند، گناهان هم کمتر می گردد:

عليك بطول الصمت فانه مطردة للشيطان عون لك في امر دينك؛(200)

بر تو باد سکوت طولانی، زیرا که طرد کننده شیطان است و یاور تو در امر دینت.

چهار: طعام حرام

یکی از نیازهای طبیعی و ذاتی انسان غذا خوردن است و بدون آن نمی تواند به حیات خود ادامه دهد، اما سؤال این است که آیا هر غذایی را به هر اندازه، می تواند بخورد؟ در تعالیم اسلامی از خوردن طعام حرام منع شده و طعام حرام در مقابل طعام حلال و طیب است، و به عبارت دیگر خوردن بعضی از چیزها فی نفسه حرام است، به علت ناپاک بودن آنها و خوردن بعضی دیگر حرام است به دلیل این که مال غیر وبدون اذن اوست.

قرآن کریم می فرماید:

فكلوا مما رزقناكم حلالا طيبا؛(201)

پس از آنچه که خدا روزی حلال و طیب شما قرار داده تناول کنید.

كلوا من طيبات ما رزقناكم؛(202)

از این رزق پاک و پاکیزه که نصیبتان کردیم تناول کنید.

[226]

يا ايها الذين آمنوا لاتاكلوا اموالكم بينكم بالباطل؛(203)

ای اهل ایمان! مال یکدیگر را به ناحق نخورید.

در روایات نیز امر به خوردن حلال و طیب و به دست آوردن روزی حلال و نهی از خوردن مال حرام شده و آثار سوء حرام خوری و منافع طعام حلال بیان گردیده است:

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده:

طلب الحلال فريضة على كل مسلم؛(204)

بر هر مسلمانی به دست آوردن روزی حلال واجب است.

من اكل الحلال اربعين يوما نور الله قلبه واجرى ينابيع الحكمة من قلبه الى لسانه؛(205)

کسی که تا چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قلب او را نورانی گرداند و چشمه های حکمت از قلبش به زبانش جاری می گرداند.

شخصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله درخواست نمود تا مستجاب الدعوه گردد، حضرت فرمودند:

اطب طعمتك تستجب دعوتك؛

طعامت را از حرام پاک گردان، دعایت مستجاب می شود.

و نیز از آن حضرت در آثار سوء طعام حرام روایت شده:

ان لله ملكا على بيت المقدس ينادي كل ليلة: من اكل حراما لم يقبل منه صرف ولا عدل؛

خدای تعالی فرشته ای در بیت المقدس دارد که هر شب ندا می کند: هر کس حرام بخورد، هیچ عملی از او قبول نمی شود.

محدث کاشانی رحمه الله می گوید:

فقيل الصرف النافلة والعدل الفريضة؛

گفته شده: صرف، نماز نافله و عدل، نماز واجب است. در روایت دیگر می فرمایند:

[227]

كل لحم نبت من حرام فالنار اولی به؛(206)

هر گوشتی که از حرام روییده شود به آتش دوزخ سزاوارتر است.

118. آل عمران (3) آیه 102، 119. نساء (4) آیه 131، 120. مائده (5) آیه 35، 121. بقره (2) آیه 197، 122. طلاق (65) آیه 2 - 3، 123. همان، آیه 4، 124. همان، آیه 5، 125. نهج البلاغه، نامه 45، 126. همان، خطبه 193، 127. رعد (13) آیه 28، 128. اعراف (7) آیه 201، 129. مناجات الذاکرین، 130. بقره (2) آیه 152، 131. احزاب (33) آیه 41 - 42، 132. در مورد یاد مرگ در بحث قبل به تفصیل سخن گفته شد. 133. شبستری در گلشن راز می گوید: مرا گفتی بگو چبود تفکر کزین معنا بماندم در تحیر تصور کان بود بهر تدبیر به نزد اهل عقل آمد تفکر زترتیب تصویرهای معلوم شود تصدیق نامفهوم مفهوم 134. آل عمران (3) آیه 190 - 191، 135. رعد (13) آیه 3، 136. روم (30) آیه 13، 137. جاثیه (45) آیه 13، 138. نهج البلاغه، خطبه 103، 139. همان، خطبه 153، 140. همان، حکمت 113، 141. همان، حکمت 5 و 365، 142. اصول کافی، ج 2، ص 55، 143. همان جا. 144. مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 182 و سایر مصادر روایی و تاریخی، از جمله مستدرک حاکم، ج 3، ص 148؛ صحیح مسلم، ج 7، ص 122؛ سنن بیهقی، ج 2، ص 148؛ صحیح ترمذی، ج 5، ص 662. در این که قرآن را ثقل اکبر و عترت پیامبرعلیهم السلام را ثقل اصغر می گویند، شارح بحرانی (ره) در ذیل سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر واترک فیکم الثقل الاصغر» می گوید: «واشاریکونه اکبر الی انه الاصل المتبع المقتدی به». اقول: ویمکن ان یقال فی وجه التسمیة بالاکبر و الاصغر: ان القرآن بمنزلة المتن وهم علیهم السلام الشارحون و المفسرون له. 145. نحل (16) آیه 89، 146. اسراء (17) آیه 9، 147. بقره (2) آیه 2، 148. رک: اصول کافی، ج 1، ص 228 (باب انه لم یجمع القرآن کله الا الائمة علیهم السلام وانهم یعلمون القرآن کله). 149. همان، ج 1، ص 229، 150. رعد (13) آیه 43، 151. اصول کافی، ج 1، ص 229، 152. اصول کافی، ج 1، ص 229، 153. اصول کافی، ج 1، ص 229، 154. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ج 1، ص 24، 155. دیوان حافظ. 156. آل عمران (3) آیه 144، 157. بحار الانوار، ج 27، ص 62؛ رک: مسند احمد، ج 4، ص 5 و 326 و 328؛ صحیح بخاری، ج 4، ص 210 و 213 و 219 و ج 5، ص 158؛ صحیح مسلم، ج 7، ص 144 و ج 8، ص 644؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 640؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 359 و 360، 158. ص (38) آیه 82، 159. بقره (2) آیه 155 - 156، 160. غافر (40) آیه 55 و 77، 161. طور (52) آیه 48، 162. نهج البلاغه، حکمت 82، 163. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 85. 164. انشقاق (84) آیه 6، 165. اصول کافی، ج 1، ص 50، 166. وسائل الشیعه، ج 18، ص 123، 167. بحار الانوار، ج 2، ص 260، 168. نحل (16) آیه 9، 169. مائده (5) آیه 66، 170. بقره (2) آیه 143، 171. نهج البلاغه، خطبه 94، 172. همان، حکمت 109، 173. قصص (28) آیه 77، 174. بحار الانوار، ج 71، ص 175، 176. مولوی در شرح این حدیث می گوید: گفت پیغمبر که نفحت های حق اندر این ایام می آرد سبق گوش هش دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفحات را نفحه ای آمد شما را دید و رفت هر که را می خواست جان بخشید و رفت نفحه دیگر رسید آگاه باش تا از این هم وانمانی خواجه تاش 177. نهج البلاغه، حکمت 21، 178. همان، حکمت 118، 179. همان، حکمت 363، 180. بحار الانوار، ج 10، ص 111، 181. نهج

البلاغه، نامه 31. 182. حج (22) آیه 46. 183. جائیه (45) آیه 23. 184. كهف (18) آیه 28. 185. نهج البلاغه، حكمت 113. 186. بحارالانوار، ج 1، ص 88. 187. كهف (18) آیه 103 و 104. 188. اصول کافی، ج 2، ص 313. 189. اصول کافی، ج 2، ص 313. 190. یونس (10) آیه 58. 191. ملا محسن فیض كاشانی، المحجة البيضاء، ج 5، ص 160 (كتاب آفة اللسان). 192. در بخش اول فصل دوم، شرح مفصلی درباره این موضوع گذشت. 193. بحار الانوار، ج 1، ص 216. 194. بحار الانوار، ج 2، ص 136. 195. برای بررسی بیشتر موضوع امر به معروف و نهی از منکر ر.ك: لطف الله صافی، راه اصلاح. 196. بحار الانوار، ج 77، ص 23. 197. بحار الانوار، ج 78، ص 113. 198. وسائل الشیعه، ج 4، ص 123. 199. اصول کافی، ج 2، ص 664. 200. بحار الانوار، ج 71، ص 279. 201. نحل (16) آیه 114. 202. طه (20) آیه 81. 203. نساء (4) آیه 29. 204. بحارالانوار، ج 3، ص 9. 205. المحجة البيضاء، ج 3، ص 204. 206. همان.

(ب) سفارش هایی درباره زندگی اجتماعی

(1) مسئولیت های اجتماعی

وامر بالمعروف تكن من اهله وانكر المنكر بيدك ولسانك وباین من فعله بجهدك؛
امر به معروف كن تا اهل معروف شوی و نهی از منكر كن با دست و زبانت و از انجام دهنده منكر به سختی دوری گزین.

وجاهد فی الله حق جهاده ولا تاخذك فی الله لومة لائم وخض الغمرات للحق حيث كان؛
در راه خدا تا سرحد توان تلاش نما و هرگز سرزنش ملامت کنندگان تو را از راه خدا باز ندارد و در دریای شداید و مشکلات برای حق هر كجا باشد فرو رو.

ولا تكن خازنا لغيرك واذا وجدت من اهل الفاقة من يحمل لك زادك الى يوم القيامة فيوافيك به غدا حيث تحتاج اليه فاغتنمه وحمله اياه واكثر من تزويده وانت قادر عليه فلعلك تطلبه فلاتجده؛
برای دیگران اندوخته مکن... و اگر هرگاه نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را تارستاخیز بردوش گیرد و فردا که به آن نیازمندی به تو پس دهد، آن را غنیمت شمار و اگر قدرت بر جمع آوری چنین توشه ای داری، هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست، چرا که ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی باشی، ولی او را نیابی.

واغتنم من استقرضك فی حال غناك لیجعل قضائه لك فی يوم عسرتك؛
هنگامی که بی نیاز هستی، اگر کسی از تو قرض بخواهد غنیمت بشمار تا در روز سختی و تنگدستی ات ادا نماید.

يك: امر به معروف و نهی از منكر

یکی از واجبات دین اسلام «امر به معروف و نهی از منكر» است که در قرآن و

[228]

روایات مورد توجه و تاکید فراوان قرار گرفته است:

ولتكن منكم امة يدعون الى الخير يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون؛ (207)

و باید از شما برخی، مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی کنند و اینان که واسطه هدایت خلق هستند در کمال رستگاری اند.

و در مذمت کسانی که این تکلیف الهی را انجام نداده اند می فرماید:

لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داوود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا

وكانوا يعبدون. كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون؛(208)
کافران بنی اسرائیل به زبان داوود و عیسی بن مریم بدان جهت لعنت شدند که نافرمانی حکم خدا کردند و از حکم حق سرکشی کردند و از کار زشت یکدیگر را باز نداشتند؛ چقدر کار آنها زشت و قبیح است.

درباره امر به معروف و نهی از منکر، نکته اول که در این وصیت نامه مورد توجه قرار گرفته، این است که امر به معروف و ناهی از منکر باید در عمل انجام دهنده معروف و ترک کننده منکر باشد.

وامر بالمعروف تکن من اهله؛ امر به معروف کن تا اهل آن گردی.

زیرا امر باید خود عمل کننده باشد، لذا امر باعث عمل است.

نکته دوم آن است که اشاره به بعضی از مراتب نهی از منکر شده است: نهی با زبان، نهی با دست؛ یعنی عملاً جلو انجام منکر را بگیر و به سختی از انجام دهنده منکر دوری گزین. (209)
امر به معروف و نهی از منکر، به جامعه، حیات و روح می بخشد و مردم را از جمود و بی تفاوتی بیرون می آورد.

[229]

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جامعه به طایفه ای تشبیه شده که سوار بر کشتی هستند و برای هر یک مکان خاصی تعیین شده؛ در این بین اگر کسی بخواهد جا و مکان نشستن خود را سوراخ کند، بی تفاوتی دیگران به ضرر همه تمام می شود و اعتراض و منع آنها موجب نجات همه می گردد:

ان قوما رکبوا سفینة فاققسموا فصار لكل رجل منهم موضع فنقر رجل منهم موضعه بفأس فقالوا له: ما تصنع؟ قال: هذا مکانی اصنع فیه ما شئت فان اخذوا علی یده نجا ونجوا وان ترکوا هلك وهلكوا.(210)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لا یزال امتی بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وتعاونوا علی البر فاذا لم یفعلوا ذلک نزلت منهم البرکات وسلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض ولا فی السماء؛(211)
تا زمانی که امت من امر به معروف و نهی از منکر کنند و در کار خیر یکدیگر را یاری رسانند، در خیر و صلاح زندگی می کنند، اما اگر این کارها را انجام ندهند، برکت از آنها گرفته خواهد شد و بعضی بر بعضی دیگر مسلط شوند، در حالی که یاری کننده ای در آسمان و زمین نخواهد داشت.

در وصیت نامه دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتستجاب لکم؛(212)

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اگر ترک کردید، انسان های شرور بر شما حاکم خواهند شد و هر چه دعا کنید برای دفع آنها، مستجاب نخواهد شد.

دو: تحمل سختی ها و مشکلات در راه حق

اسلام دینی است با ابعاد و جنبه های گوناگون و فقط به خطابه و سخنرانی و

[230]

نصیحت اکتفا نمی کند، بلکه در مواردی هم شمشیر را به کار می گیرد.

قرآن کریم می فرماید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط وانزلنا الحديد فیه

باس شدید ومنافع للناس ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی عزیز. (213)
 پذیرفتن اسلام صرفا قبول کردن اعمال شخصی و عبادی نیست، بلکه تحمل سختی ها و
 مشقت های دفاع در برابر هجوم بیگانگان و جهاد در راه خدا و تحمل زخم زبان های دشمن نیز
 می باشد. گذشتن از جان در راه خدا کاری است که از عهده هر کس برنمی آید، بلکه
 اسدالهی را باید تا در لیلۃ المیت جان خود را فدای دین خدا و پیغمبرش کند و در شان او آیه
 کریمه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد (214) نازل گردد. کسی
 که در جنگ ها بدن خود را سپر قرار می داد تا ضربات کفار و مشرکان بر پیکر مطهر پیامبر اکرم
 اصابت نکند و علاوه براین جانفشانی ها، زخم زبان های دشمنان اسلام و منافقان را تحمل می
 نمود که فرمود:

وانی لمن قوم لاتاخذهم فی الله لومة لائم. (215)

کسی که هم در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وآله و هم بعد از وفات آن حضرت آماج
 کینه توزی ها و دشمنی ها قرار گرفته بود و همه این سختی ها را برای حفظ دین خداتحمل
 نمود، تا جایی که فرمود:

وطفقت ارتئی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخية عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها
 الصغیر ویکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه فرایت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین
 قذی وفی الحلق شجا اری تراثی نهبا؛ (216)

در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها به پاخیزم، و یا در محیط پرخفکان و ظلمتی که
 پدید

[231]

آورده اند صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین دم
 زندگی به رنج و غصه می اندازد.
 قرآن کریم می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی
 المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه
 من یشاء والله واسع علیم؛ (217)

ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از بین شما کسی از دین برگردد، به زودی خدا قومی را که
 دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و
 مقتدرند، به نصرت اسلام برمی انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین خدا از نکوهش و
 ملامت کسی باکی ندارند؛ این است فضل خدا، هر که را خواهد عطاء کند و خدا را رحمت
 وسیع و بی منتهاست و به احوال هر که استحقاق آن را دارد داناست.

سه: یاری مستمندان

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه با شیوه زیبا و رسایی حقیقت انفاق در راه خدا
 را بیان نموده و به آن دعوت می نمایند:

مال و ثروت و امکاناتی که خداوند در اختیار کسی قرار می دهد، بار و توشه ای است که باید
 آن را به سر منزل مقصود برساند. در مسیر سخت و پرپیچ و خم زندگی باطوفان ها و سیل های
 سهمگین به مقصد رساندن این بار، کاری است بس دشوار و طاقت فرسا.

چگونگی به دست آوردن مال و ثروت و مصرف آن بسیار دقیق و حساب شده است، تا جایی که
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

الدنیا حلالها حساب وحرامها عقاب. (218)

با این مقدمه، بسیار روشن است که انسان هر چه بیشتر در راه خدا اتفاق کند،
[232]

بارش سبک تر خواهد بود و آنچه مهم است پس دادن آن اموال و ثروت هاست در روزی که:
لا ینفع مال ولا بنون؛(219)

مال و فرزندان سودی نبخشند.

مالی که در راه خدا صرف شود، در آن روز به صورت حسنات به یاری انسان می شتابد، اما
خسران و زیان برای کسانی است که ثروت و امکاناتی که خدا در اختیارشان گذاشته موجب
ندامت و سیه رویی آنها در آخرت گردد.

قرآن کریم می فرماید:

قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية من قبل ان یاتی یوم لابیع
فیه ولا خلال؛(220)

ای رسول ما! به آن بندگان من که ایمان آوردند بگو: نماز بپادارند و از آنچه روزی آنها کردیم
درنهمان و آشکار اتفاق کنند، پیش از آن که بیاید روزی که نه چیزی توان خرید و نه دوستی
کسی جز خدا به کار آید.

چهار: قرض الحسنه

امام علیه السلام آثار سودمند قرض الحسنه را این گونه بیان داشته اند: هنگامی که بی
نیاز هستی، اگر کسی از تو قرض خواست غنیمت شمار، تا در روز تنگدستی ات ادا نماید.
روز تنگدستی ممکن است وقت احتیاج در دنیا باشد، یعنی با قرض الحسنه دادن این روش را
رایج کن، تا هرگاه خودت نیازمند شوی، دیگران نیز حاجت تو را برطرف سازند و به تو قرض
دهند.

احتمال دیگر آن است که قرض الحسنه باعث می شود تا در روز قیامت که روز حاجت و نیاز
است، آثار قرض الحسنه که به صورت حسنه است برای تو مفید و سودمند گردد.

[233]

در تعالیم دینی ترغیب فراوان به دادن قرض الحسنه شده و ثواب زیادی برای آن بیان گردیده:
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة واللّه یقبض ویبسط والیه
ترجعون؛(221)

کیست که به خدا قرض الحسنه دهد تا خدا بر او چندین برابر بیفزاید، و خداست که می گیرد
ومی دهد و به سوی او همه برمی گردند.

2) آداب معاشرت و دوستی و همنشینی

یابنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک؛

پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران قرار ده.

- فاحب لغيرک ماتحب لنفسک واکره له ما تکره لها؛

پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست دار و آنچه برای خودنمی
پسندی بر دیگران نیز میپسند.

- ولا تظلم کما لاتحب ان تظلم؛ ستم مکن، همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود.

- واحسن کما تحب ان یحسن الیک؛ نیکی کن، همان طور که دوست داری به تو نیکی کنند.

- واستقبح من نفسک ما تستقبحه من غیرک.

آنچه را که برای دیگران زشت و قبیح می دانی، برای خود نیز قبیح بدان.

- وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک؛

آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران نیز پسند.

- و لا تقل ما لاتحب ان یقال لک؛

چیزی که دوست نداری مردم درباره تو بگویند، درباره آنها مگو.

لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حرا؛

[234]

بنده دیگران مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده.

ظلم الضعیف افحش الظلم؛ ستم بر ناتوان بدترین ستم است.

تجرع الغیظ فانی لم ار جرعة احلی منها عاقبة ولا الذ مغبة؛

خشم خود را فرو خور که من جرعه ای شیرین تر و خوش سرانجام تر و لذت بخش تر از آن ندیدم.

ولن لمن غالطک فانه یوشک ان یلین لک؛

با کسی که با تو به خشونت رفتار کند نرمی پیشه گیر، که بزودی در برابر تو نرم خواهد شد.

و خذ علی عدوک بالفضل فانه احلی (احد) الظفرین؛

با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در میان یکی از دو پیروزی، شیرین ترین را برگزیده ای.

ولا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرته ونفعک؛

ظلم و ستم کسی که بر تو ستم می کند زیاد بر تو گران نیاید، چرا که در حقیقت به زیان خود وسود تو تلاش می کند.

من ظن بک خیرا فصدق ظنه؛

کسی که به تو گمان نیکی برد، با عمل خود گمانش را تصدیق کن.

ولا یکن اهلک اشقی الخلق بک؛

سعی کن خاندانت بدترین افراد نسبت به تو نباشند.

ولا ترغب فیمن زهد عنک؛ به کسی که به تو علاقه ندارد علاقه مند مباش.

ولیس جزاء من سرک ان تسوءه؛

پاداش کسی که تو را خوشحال می کند این نیست که به او بد کنی.

واجعل لكل انسان من خدمک عملا تاخذه به فانه احری الا یتوا کلوا فی خدمتک؛

برای هر کدام از خدمتگذارانت کاری معین ساز که او را در قبال آن مسؤول بدانی، چرا که این

سبب می شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمت سستی نکنند.

اکرم عشیرتک فانهم جناحک الذی به تطیر واصلک الذی الیه تصیر ویدک التی بها تصل؛

قبیله و عشیره ات را گرامی بدار، زیرا که آنها پر و بال تو هستند که به وسیله آنها

[235]

پرواز می کنی و اصل ریشه تو هستند که به آنها باز می گردی و دست و نیروی تواند که با آن به دشمن حمله می کنی.

ایاک ومشاورة النساء فان رایهن الی افن وعزمهن الی وهن؛

از مشاوره با زنان بهره‌یز، زیرا نظریه آنها ناقص و تصمیمشان ناپایدار است.

- واكفف علیهن من ابصارهن بحجابک ایاهن فان شدة الحجاب ابقی علیهن ولیس خروجهن

باشد من ادخالک من لایوثق به علیهن؛

و از طریق حجاب مشاهد زنان را بپوشان، زیرا حجاب و پوشش، آنها را سالم تر و پاک ترنگاه

خواهد داشت؛ خارج شدن و بیرون رفتن آنها بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در بین

آنها راه دهی.

- وان استطعت الا يعرفن غیرک فافعل؛ اگر بتوانی که از غیر تو دیگری را شناسند این کار را بکن.

- ولاتملك المرأة من امرها ماجاوز نفسها فان المرأة ریحانة ولیست بقهرمانه؛

به زن بیش از حد خود تحمیل مکن، زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان خشن.

- ولا تعد بكرامتها نفسها ولا تطمعها فی ان تشفع لغيرها؛

احترامش را تا حدی نگهدار که او را به فکر نیندازد که برای دیگران شفاعت کند.

- ایاک والتغایر فی غیر موضع غیره فان ذلك يدعو الصالحة الى السقم والبریئة الى الرب؛

برحذر باش از این که در غیر جایی که باید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی که نشانه

سوءظن تو به او باشد، زیرا اظهار بی اعتمادی و سوءظن، زنان پاکدامن را به ناپاکی و بی

گناهان را به آلودگی سوق می دهد.

قارن اهل الخیر تکن منهم و باین اهل الشر تبین عنهم؛

به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد و از اهل شر و بدی دور شو تا از آنها برکنار

باشی.

احمل نفسك من اخیک؛

در برابر برادرت این مطالب را بر خود تحمیل کن.

- عند صرمة على الصلة؛

[236]

به هنگام قطع رابطه از ناحیه او تو خود را به پیوند با او وادار.

- وعند صدوده على اللطف والمقاربة؛

و هنگامی که روی برگرداند لطف و مهربانی پیشه گیر.

- وعند تباعده على الدنو؛

و هنگام دوری اش لطف و نزدیکی.

- وعند جموده على البذل؛

و هنگام سخت گیری اش بخشش نما.

- وعند جرمة على العذر حتى كانك له عبد وکانه ذو نعمة عليك؛

و هنگام جرمش قبول عذر نما، آن چنان که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت تو.

- وایاک ان تضع ذلك فی غیر موضعه او ان تفعله بغير اهله؛

اما بر حذر باش که از این که آنچه گفته شد، در غیر محلش قرار دهی یا در باره کسی که

اهلیت ندارد به انجام رسانی.

لا تتخذن عدو صدیقك صدیقا فتعادی صدیقك؛

هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار با دوستت به دشمنی برخاسته ای.

وامحض اخاك النصيحة حسنة کانت او قبیحة؛

نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز، خواه نیک باشد یا بد.

وان اردت قطیعة اخیک فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان بدا له ذلك یوما ما؛

اگر خواستی پیوند دوستی برادری را ببری، جای دستی برایش باقی بگذار که اگر روزی

خواست باز گردد و با تو دوست شود بتواند.

ولا تضیعن حق اخیک اتکالا على ما بینک وینه فانه لیس لك باخ من اضعت حقه؛

هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت هست حق او را ضایع مکن، زیرا آن که

حقش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود.

ولا يكونن اخوك اقوى على قطيعتك منك على صلته ولا تكونن على الاساءة اقوى منك على الاحسان؛

[237]

نباید برادرت در قطع پیوند برادری، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند، و نه در بدی کردن، قوی تر از تو در نیکی کردن باشد.

والصاحب مناسب؛

یار و همنشین در حکم خویشاوند است.

والصديق من صدق غيبه؛

دوست، آن است که در نبودن انسان حق دوستی را رعایت کند.

رب بعيد اقرب من قريب وقريب ابعده من بعيد؛

چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیکترند و خویشاوندانی که از هر کس دورتر می باشند.

والغريب من لم يكن له حبيب؛

غریب کسی است که دوست نداشته باشد.

من لم يبالك فهو عدوك؛

کسی که به کار تو اهمیت نمی دهد در حقیقت دشمن تو است.

سل عن الرفيق قبل الطريق وعن الجار قبل الدار؛

پیش از حرکت به سوی سفر درباره همسفر پرس و جو کن، و پیش از گرفتن منزل درباره همسایه ات.

اذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا ربما كان الدواء داء والداء دواء وربما نصح غير الناصح وغش المستنصح؛

آن گاه که مدارا کردن شدت به حساب آید، شدت، رفق و مدارایی خواهد بود. گاه می شود که دارو مایه بیماری و بیماری داروی نجات بخش است، چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست اندرز داده و آن کس که از او درخواست نصیحت شده، خدعه به کار گرفته است.

لاخير في معين مهين ولا في صديق ظنين؛

نه در یاور پست خیری وجود دارد و نه در دوست متهم.

قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل؛

[238]

بریدن از جاهل، معادل پیوند با عاقل است.

(3) آداب کسب و تجارت

وان استطعت الا يكون بينك وبين الله ذو نعمة فافعل فانك مدرک قسمك وأخذ سهمك وان اليسير من الله سبحانه اعظم واكرم من الكثير من خلقه وان كان كل منه؛

اگر بتوانی کاری کنی که بین تو و خداوند صاحب نعمتی واسطه نباشد، آن کار را انجام بده؛ زیرا تو قسمت خود را دریافت خواهی کرد و سهم خود را خواهی گرفت. مقدار کمی که از جانب خدای سبحان برسد، محترمانه تر است از مقدار زیادی که از ناحیه یکی از مخلوقاتش به تو رسد، گرچه همه از ناحیه اوست.

حفظ ما في يدك احب الى من طلب ما في يد غيرك؛

نگهداری آنچه در دست داری، نزد من محبوب تر است از درخواست چیزی که در دست دیگری است.

مرارة الیاس خیر من الطلب الی الناس؛
 تلخی یاس و ناداری، بهتر است از درخواست از مردم.
 ما اقبح الخضوع عند الحاجة والجفاء عند الغنى؛
 چه زشت است خضوع به هنگام نیاز و جفا و ستم به هنگام بی نیازی.
 والحرفة مع العفة خیر من الغنى مع الفجور؛
 ثروت کم همراه با پاکدامنی، بهتر است از ثروت فراوان توأم با گناه.
 التاجر مخاطر؛
 هر بازرگانی همواره خود را در خطر می اندازد.
 واعلم یا بنی ان الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق یطلبک فان انت لم تاته اتاک؛
 پسر! بدان که روزی بر دو گونه است: یک نوع از روزی که به جستجوی آن بر می خیزی،
 وروزی دیگری است که به سراغ تو خواهد آمد و اگر تو هم به سوییش نروی به دست می آید.
 رب یسیر انمی من کثیر؛
 [239]

بسیار شده که سرمایه کم، رشدش از سرمایه زیاد بیشتر بوده است.
 وان کنت جازعا علی ماتفلت من یدک فاجزع علی کل مالم یصل الیک؛
 اگر بنا باشد بر آنچه از دستت رفته زاری کنی، پس بر همه آنچه به دست نیاورده ای زاری کن.
 واعلم یقینا انک لم تبلغ املک ولن تعدو اجلک وانک فی سبیل من کان قبلک فخفض فی
 الطلب، واجمل فی المكتسب فانه رب طلب قد جر الی حرب فلیس کل طالب بمرزوق ولا کل
 مجمل بمحروم واکرم نفسک عن کل دنیة وان ساقطک الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبدل من
 نفسک عوضا؛

بدان به طور مسلم، هرگز به همه آرزوهای نخواستی رسید و از اجلت تجاوز نخواستی کرد و تودر
 راه همان کسانی هستی که پیش از تو می زیسته اند؛ بنابراین در طریق به دست آوردن دنیا
 ملایم باش و در کسب و کار میانه روی پیشه کن، زیرا چه بسیار شده که تلاش بی حد در راه
 دنیا منجر به نابودی اموال گردیده، چرا که نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه مدارا کننده ای
 محروم می شود. بزرگوارتر از آن باش که به پستی تن دهی، هر چند تو را به مقصودت برساند،
 زیرا تو نمی توانی در برابر آنچه از آبرو و شخصیت در این راه از دست می دهی به دست آوری.
 ایاک ان توجف بک مطایا الطمع فتوردک مناهل الهلکة؛

نکند مرکب های طمع با سرعت حرکت کنند و تو را به مهلکه بیندازند.
 لا تخاطر بشیء رجاء اکثر منه؛

هیچ گاه نعمتی را برای این که بیشتر به دست آوری به خطر مینداز.
 لیس کل من رمی اصاب؛

چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند.

قد یکون الیاس ادراکا اذا کان الطمع هلاکا؛

گاه می شود که نومیدی نوعی وصول به مقصد است و این در صورتی است که طمع موجب
 هلاکت شود.

بارالها! توفیق آشنایی و عمل به معارف دین را به ما عنایت فرما.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

207. آل عمران (3) آیه 104، 208. مائده (5) آیه 78 - 79. 209. برای بررسی بیشتر مساله ر.ک:
 راه اصلاح یا امر به معروف و نهی از منکر. 210. صحیح بخاری، ج 3، ص 164؛ مسند، احمد، ج

4، ص 270 . 211. وسائل الشیعه، ج 11، ص 398. 212. نهج البلاغه : نامه 47 . 213. حدید (57) آیه 25. 214. بقره (2) آیه 207. 215. نهج البلاغه، خطبه 192. 216. همان، خطبه 3. 217. مائده (5) آیه 54. 218. اصول کافی، ج 2، ص 459. 219. شعرا (26) آیه 88 . 220. ابراهیم (14) آیه 31. 221. بقره (2) آیه 245.

کتابنامه [241]

1. قرآن
 2. نهج البلاغه
 3. آمدی، عبدالواحد بن محمد (م 520 ق): غرر الحكم، تحقیق مصطفی درایتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی 1366.
 4. ابن ابی الحديد (م 656 ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دار احیاء الکتب، بیروت 1386.
 5. ابن اثیر (م 606 ق): النهاية فی غریب الحديث، دار احیاء التراث العربی.
 6. ابن فارس، ابی الحسن احمد (م 395 ق): معجم مقاییس اللغة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1404.
 7. احمد بن حنبل (م 241 ق): مسند احمد، دار صادر، 1389.
 8. امینی، عبدالحسین (م 1390 ق): الغدير، چاپ چهارم، دارالکتاب العربی، 1397.
 9. انصاری، شیخ مرتضی (م 1281 ق): المکاسب، مكتبة العلامة.
 10. ایجی، قاضی عضد (م 756 ق): المواقف، منشورات رضی.
 11. بابا طاهر، (م 410 ق): رباعیات، دنیای کتاب.
 12. بحرانی، ابن میثم (م 679 ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، 1404.
 13. بهشتی، احمد: تربیت از دیدگاه اسلام، دفتر نشر پیام، قم 1360.
 14. بیهقی (م 458 ق): سنن کبری، دارالفکر، بیروت.
- [242]
15. ترمذی (م 279 ق): سنن، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت 1403.
 16. جعفری، محمد تقی: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران 1358.
 17. حافظ، شمس الدین محمد (م 792 ق): دیوان، چاپ سوم، انتشارات صفی، تهران 1365.
 18. الحرائی، ابن شعبه (م 400 ق): تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم 1363.
 19. حسن زاده آملی، حسن: کلمه علیا در توقیفیت اسماء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1371.
 20. حکیمی: الحیة، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم 1360.
 21. حلی، یوسف بن مطهر (م 736 ق): کشف المراد، تصحیح حسن زاده آملی، مؤسسه انتشارات اسلامی، 1407.
 22. حویزی، ابن جمعه (م 1112 ق): تفسیر نورالثقلین، تصحیح سید هاشم رسولی، چاپ دوم، المطبعة العلمیه، قم 1382.
 23. خطیب، عبدالزهراء: مصادر نهج البلاغه، دار الاضواء.
 24. خمینی، روح الله (م 1409 ق): چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1371.
 25. خوئی، سید ابوالقاسم (م 1413 ق): معجم رجال الحديث، چاپ چهارم، مرکز نشر آثار شیعه، قم 1410.
 26. خویی، سید هاشم (م 1342 ق): منهاج البراعة، بنیاد فرهنگی امام مهدی، 1406.

27. دستغیب، سید عبد الحسین (م 1402 ق): قلب سلیم، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1351.
28. - : گناهان کبیره، چاپ ششم، حاج محمد ضرابی، تهران 1353.
29. دشتی، محمد؛ محمدی، کاظم: المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغة، چاپ دوم، نشر امام علی، 1369.
30. دهخدا، علی اکبر (م 1334 ش./ 1375 ق): لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران 1337.
31. راغب (م 565 ق): معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، المكتبة المرتضویه. [243]
32. زمخشری، جارالله (م 528 ق): الکشاف، نشر ادب الحوزه.
33. سبحانی، جعفر: بحوث فی الملل و النحل، چاپ دوم، مؤسسه امام صادق، قم 1410.
34. - : مفاهیم القرآن، مؤسسه امام صادق.
35. سعدی، مصلح الدین (م 691 ق): گلستان، انتشارات جاوید.
36. سنایی، ابوالمجد (م 525 ق): دیوان، انتشارات ابن سینا.
37. شهید ثانی، زین الدین بن علی (م 965 ق): منیة المرید، دفتر انتشارات اسلامی، 1363.
38. شیخ بهایی، بهاء الدین محمد عاملی (م 1030 ق): کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، نشرچکامه، تهران 1361.
39. شیخ حر عاملی، محمد بن الحسین (م 1104 ق): وسائل الشیعة، تحقیق عبدالرحیم ربانی، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، 1403.
40. صافی، لطف الله: الهیات در نهج البلاغة، بنیاد نهج البلاغة، تهران 1361.
41. - : راه اصلاح، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، 1375.
42. - : سفرنامه حج، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، 1375.
43. - : شرح حدیث عرض دین، انتشارات حضرت معصومه، 1376.
44. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم: الشواهد الربوبیة، تصحیح جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، 1360.
45. صدوق، ابن بابویه (م 381 ق): التوحید، تصحیح سید هاشم حسینی تهرانی، دفتر انتشارات اسلامی.
46. - : خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، 1362.
47. - : من لا یحضره الفقیه، تحقیق سید حسن خراسان، چاپ ششم، دار الاضواء، بیروت 1405.
48. طباطبایی، سید محمد حسین (م 1402 ق): اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی شهیدمطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
49. - : المیزان، چاپ دوم آخوندی، 1397. [244]
50. - : نهاية الحکمة، دفتر انتشارات اسلامی، 1362.
51. طبرسی، احمد بن علی (م 588 ق): الاحتجاج، مطبعة النعمان، نجف الاشرف 1386.
52. طبرسی، حسن بن امین الدین: مکارم الاخلاق، مؤسسه دارالطباعة.
53. طبرسی، فضل بن حسن (م 548 ق): مجمع البیان، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، مكتبة العلمية الاسلامیه.
54. طریحی، فخرالدین (م 1085 ق): مجمع البحرين، تصحیح سید احمد حسینی، چاپ دوم،

- المكتبة المرتضوية، تهران 1362.
55. طوسی، محمد بن حسن (م 460 ق): امالی، مطبعة النعمان، نجف اشرف 1313.
56. - : تهذيب الاحكام، تصحيح سيد حسن خراسان، چاپ دوم، دارالاضواء، بيروت 1406.
57. طوسی، نصير الدين (م 672 ق): فصول، دانشگاه تهران.
58. فيض الاسلام، سيد على نقی: ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپخانه آفتاب، تهران.
59. فيض كاشاني، محسن (م 1091 ق): المحجة البيضاء، تصحيح على اكبر غفاري، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامي.
60. - : الوافي، مكتبة الامام امير المؤمنين العامة، اصفهان 1406.
61. فيومي (م 770 ق): مصباح المنير، دار الهجرة 1405.
62. قريشي، سيد على اكبر: قاموس قرآن، چاپ چهارم، دارالكتب الاسلامية، تهران 1364.
63. قمي، شيخ عباس (م 1357 ق): مفاتيح الجنان، انتشارات پيروز.
64. كريمي، على: به سوى مدينه فاضله، انتشارات راسخون، قم 1376.
65. كليني، محمد بن يعقوب (م 328 ق): الكافي، تصحيح على اكبر غفاري، دارالاضواء، بيروت 1405.
66. ماير، فردريك : تاريخ فلسفه تربيتي، ترجمه على اصغر فياض، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران 1350.
67. مجلسي، محمد باقر (م 1110 ق): بحارالانوار، چاپ دوم، مؤسسة الوفاء، بيروت 1403.
- [245]
68. - : مرآة العقول، تصحيح سيد هاشم رسولي محلاتي، چاپ دوم، دارالكتب الاسلامية، 1363.
69. محمد فؤاد عبد الباقي (م 1346 ق): المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، دار احياء التراث العربي، بيروت.
70. مسلم (م 261 ق): الصحيح، دارالفكر، بيروت.
71. مظفر، محمد رضا (م 1384 ق): المنطق، دارالتعارف للمطبوعات، 1402.
72. مفيد، محمد بن نعمان (م 413 ق): اوائل المقالات، كنگره هزاره مفيد، قم 1413.
73. مولوي، جلال الدين (م 672 ق): مثنوي، تصحيح محمد رمضاني، چاپخانه خاور.
74. نراقي، احمد (م 1245 ق): معراج السعادة، انتشارات جاويدان.
75. نراقي، محمدمهدي (م 1209 ق): جامع السعادات، چاپ ششم، مؤسسة الاعلمي بيروت 1408.
76. نواب: ترجمه و شرح نهج البلاغه.
77. نوري، حسين (م 1320 ق): مستدرک الوسائل، تحقيق و چاپ مؤسسه آل البيت، 1408.
78. يسوعی، لويس معلوف (م 1324): المنجد، انتشارات اسماعيليان، 1362.